و نسبتش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر تعصب و مشربش نقشبندی و کرّش
ما سوی نقوشش غیر از قلوب ارباب ارادت منشا اش کابل و غزنه مشهور و مولد
و موطنش سرهند دار المعمور و مرقدش دران بلده و در محل نور ساطع و استفاضاتش
مر ارباب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض علی العالمین بره
دران شهور و ایام که در جوار و سایهٔ دیوار ایشان میگذرانند فرزندان کبار آن
غوث روزگار که جامع علوم و اسرار اند و هریک خلف رشید آن بزرگوار
و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلهم العالی این کمترین را اشاره
فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه که در خلال مجلس
خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق وقت و مناسب حال
و مآل مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات معارف المفتوحات
نمیگردد با شمه از چگونگی اوضاع و اطوار و انوار و برکات و خوارق عادات ایشان
نگاری و ایضاً احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه و یگانه شاهباز بلند
آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج العارفین رضی
الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی را قدس الله سره
دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عروه وثقی احوال و کردار بود و از نور
ایشان برایا دگار با وجود قلت بضاعت غیر امتثال و اطاعت چاره ندید چون اندکی
ازین مقوله بتحریر رسید درین اثنا از مقتضیات تقدیر و قضا این حقیر را دورهٔ
ضروری ازان سرهند سفر روی نمود و در آن دوری جهت تسکین ملالت مهجوری
بعضی از پیش تحریر نسخه مذکوره ماموره پرداخت هنوز ورقی چند از سواد بسیاد سیاه
نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دلریشان را سیاه پوش
ساخت پس از ارتحال آن حضرت خود لازم ترگشت تسلی جستن بذکر احوال و اقوال

ایشان زیرا که مولف لقمه ماهی کان گشت محروم از فرات * از کف آبی همی جوید حیات *
چون شد از دست یکی نور نظر * از عصا برکف نهد چون شد بصر * چون نماند مرضعه پستان
طلب * می نهد از انگشت خود پستان بلب * چونکه شد ساقی و صافیهای خم * قوت
مخموران چه باشد لای خم * چون برون شد ز انجمن شمع چگل * بوی او پروانه جسته
از تاب دل * از انجا که این نسخه متضمن برکات علیهٔ آن ابوالبرکات شیخ احمد نامور
بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا
ببرکات الاحمدیه الباقیه نامزد گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد بعنوان آنرا ملیح ببرکت موشح داشت لیکن اوراق آنرا ۱۰۳۰
پای مقصود به نگذاشته و چون از سروش غیب تاریخ آن زبدة المقامات
بگوش هوش می آید اگر این نسخه زبدة المقامات نیز نامیده شود شاید بعد از اتمام این
نسخه امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن
بحقیقت دفتر اول این کتاب گردد انشاء الله الصمد و این کتاب مشتمل است
بر دو مقصد و هر مقصد متضمن فصول است * مقصد اول در بیان احوال
پیر بزرگوار حضرت ایشان یعنی خواجه عالیشان سراج العارفین رضی الملة والدین
خواجه محمد الباقی قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آنحضرت
و این مقصد مشتمل است بر چهار فصل * فصل اول در بیان احوال بدایت
و نهایت آنحضرت تا ایام سکونت ایشان به فیروزآباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و
هدایت طالبان معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبدالسلام است که از ارباب
فضل و صفا بود و از [illegible] دل همواره مصداق قلبکم اکثر اولادت حضرت خواجه ما
[illegible]ده بود که کامل الظهور [illegible] فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمایه روز
های بزرگی از جبههٔ احوال ایشان پیدا بود و جمال آثار همت ارجمندی و تقوی می یافتند

جوان اند لیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا استقامت
بدهد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برهم خورد و حوادث عجیب روداد بار دیگر
بی‌صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله بلخی مد ظله تجدید توبه بظهور رسید
مقرون بمصافحه آن حضرت بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی یوم القیام
باشد القصه چندگاه دیگر در مقام نگاهداشت عهد و بود باز تاثیر اسم المضل آن
سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الحق و الدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش بهر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از محارم فرمودند
ذکری که منتهی بآنحضرت رسالت میرسد نجیب مند است تعطش بران داشت
که از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه
و اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی
قریب بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها
بران میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادتها
قناعت نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر بظهور میگردید
قدم همت را ازجا برنمیداشته و درزمین کرم بزرگواران این طبقه تخم وفا
ناشستنی لا فرق میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت سیراب گرداند بالاخر بکشمیر رسیده شد و بمجالست
حضرت شیخ بابا ولی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش
بهره‌مند شده الحمد لله و المنة که آن نظر است بر فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ
از سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجه استان آن بزرگ
التفات ربانیه اند در پی چیان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت جد الله

عینیت معهوده حضرات خواجها جلوه‌گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات ممد ولی
گرفتند و تلقینات فرمودند و بدین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دایره
عینیت وسعتی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آنکه بجذبه
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقایق پناهی ارشاد دستگاهی حضرت مولانا خواجگی
امکنگی قدس الله سره العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحه
بدست آورده طریقه خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح
طیبه خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان
این درگاه درآمده شد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین
والسلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نمیقه [illegible]
در اثنای بدایت احوال ایشان که ماندگی از آن لب کشوده‌ایم و گفته‌اند مضمون این
ابیات شریفه ایشان که ع شنیده‌ام کاشفت را دهقانی ٭ ابوالقاسم چراغ
کبرکانی ٭ که بودی در وجان نام او بیشش ٭ که باشد شمع رفتی از جام او بیشش
کیمیا من کزین هوس گیرد ما غم ٭ نیابد نور این سودا چراغم ٭ زبانم زین تلفظ
بنه بست ٭ سرم محو است صید این کمند است ٭ چنان مستغنی گردیده که حضرت
خواجه با اویسی بودند و تربیت از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته
و منظر التفات عنایات آن بزرگواران کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون
از پیر ظاهر نیز چاره نیست به ماوراء النهر رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته آمدند
از صاحبدلان صادق القول که آن وقت حاضر بوده با این حقیر گفت روزی
پیش از آنکه حضرت خواجه از هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجدی برای
ادای نماز فرض از فرائض خمسه درآمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان

آوازی مهیب ظاهر شد چنانکه اهل صف نماز را از آن خبر نبارودی داد و بعد از ادای
تسلیمتین حضرت خواجه مجمل هر چه تمامتر از مسجد بیرون رفتند از آن لرزش و شکستن
از نزدیکان را فراهم آورده در منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً عزیزی
حکایت کرد که من نیز از آن مقتدیان مخصوص آن مقتدای انام بودم روزی
در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را روی بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما می‌نگرند از
مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد و تا بلرزش و تپش تمام نماز را تا آخر بپایان بردم آنچه
دیده بودم معروض داشتم تبسم نمودند و از افشای آن حرج منع فرمودند راقم این حروف
عفی الله عنه گوید این دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و نسبت
ایشان بحضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم چه از آنحضرت علیه الصلوة
والتحیة مرویست که در نماز جوش سینهٔ انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصایص آنحضرت
ست که همواره از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیاء را همه
وقت وفور این معنی حاصل بوده این بزرگ است و را از قفا دیده اتباع آن سرور اگر
در نماز که معراج مومن است وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود
که بزرگان گفته اند تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی نصیبی هست با وجود حصول
این حالات و کمالات در جوع طلاب با آستان ایشان حضرت خواجه از همین جهت
حالی از تفرید و الا بسی شیخیت و تعلیم طریقه نپایدند و بسیار ما وراء النهر و بلخ و بدخشان
شدند تا عزیزان را که از این سلسله بزرگ و دیگر سلاسل در آن دیار بر مسند ارشاد
و اکمل بودند دریافته نیز از ایشان فواید تفیض گردیده نتایج احوال حاصله فرمایند در آن
سیر بصحبت مولانا سپر عالی قدس سره نیز رسیده برخی از احوالات [illegible]
بسمع ایشان رسانیده از مولانا تحسینها دیده اند چنانکه در بیان مولانا فضل آن
کتاب نفحات القدس ذکر خواهد یافت و از آنجا متوجه سمرقند شدند از راه بسوی

بعضی از دوستان هندوستان مکتوبی نیز نگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
و اول آن این بیت است ۔ من از محیط محبت نشان همی یابم ۔ که استخوان
عزیزان بساحل افتاده است ۔ و در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ما وراء النهر بوده اند
حضرت مولانای اعظم خواجگی امکنگی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده اند که
فرزند ما شیخ ما ابراهیم را شما سر حضرت خواجه را وقت عنایت خوش گشته و این
بیت خود را آنجا فرموده اند آنجا بر زبان رانده ۔ میگفتم ز غم آسوده که
ناگاه آن مکین ۔ عالم آشوب نگاهی سر راهم بگرفت ۔ و چون حضرت مولانای [illegible]
بزرگی هم در آن وقت و دیار از کبار مشایخ این علیه نقشبندیه بوده اند و
هم در طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه مستقیم و نسبت ایشان بدو واسطه
بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان بوالد ماجد ایشان مولانا
درویش محمد امکنگی بوده و ایشان را ارادت بخال ذو الاحوال خود مولانا محمد زاهد
وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه احرار رحمهم الله و چون بسبب آنکه
[illegible] احوال این اکابر و خلفای آنها در کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی
بتفصیل مرقوم گردد تا اینجا بهمین مقدار اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه ما
قدس سره بخدمت مولانای مذکور رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند
حضرت مولانا بعد از استماع احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت
با ایشان صحبت داشته اند و ببعضی زواید فواید اطلاع داده فرموده اند که کار شما
بعنایت الله سبحانه و تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده
شما را باید باز بهندوستان شد که این سلسله علیه را آنجا از شما رونقی تمام
پیدا آید و مستفیدان عالیمقدار آنجا از یمن تربیت شما بهره وری کامل آید
خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور احوال خود را در میان نهاده اند حضرت

مولانا از ایشان جاز نمانده اند و راه استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا گشوده
عزیزی از اقربای حضرت مولانا که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران
قدیم الخدمت صاحب النسبت حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجه را درین
چند روزه صحبت خلافت و اجازت کامله داده رخصت کشور هندوستان فرمودند
از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند که یاران
ندانسته اند که کار این جوان را تمام کرده نزد شما فرستاده اند جز این نبود که نزد ما تصحیح
احوال خود نمود لاجرم هر که چنان آید چنین رود و پس حضرت خواجه ما زلال آسا
بعنایت لب تشنگان بیابان هندوستان متوجه آن گشاده بوستان گردیده
در زبانه زبان حال بمضمون این مقال را مترنم گشت ~ شکر شکن شوند همه
طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله میرود ~ چون به هند رسیدند
سالی در بلدهٔ لاهور ماندند و بسا علما و فضلای آن بلده شیفتهٔ صحبت ایشان
شدند لیکن از انجا که شهر دهلی بقیة البیت دار الاولیا و بیت القصر آنجا آمده
در قلعهٔ فیروزی که سرمنزلی است بغایت دلکشا و مشرف بر دریا و مشتمل
بر مسجد که در زمان [illegible] گشته [illegible] سکونت اختیار نمودند تا زمان ارتحال
ازین دار پرملال بجای دیگر انتقال نفرمودند فصل دوم در بیان تفصیلات
احوال شریفهٔ آنحضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات و تحمل
و تفرید و تبتل و غیرها من الصفات الملکیه و الاطوار المرضیه تا بیان قضیهٔ
انتقال ایشان ازین دار ملال شیوهٔ مرضیهٔ حضرت خواجه ما قدس سره
همگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار همیشه در بند قصور اعمال
خود و داشتن نیات نصب عین ایشان و چه بپای استمالت ز اثر وجه اسب
[illegible] بقدر ضرورت تکلم کم میفرمودند مگر آنکه مسئله [illegible] تا [illegible] این

دلالت کسی معروض میداشت اگاه ناچار در تتبع آن چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید
سخن میکردند و آنهم از وفور شفقت بود که مبادا آنرا کج فهمیده کج رود و با همه حضرات
با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند و در انجاح حاجات مبالغه بلیغ میفرمودند و از
هر وجه معاف نمیداشتند و در تعظیم سادات و علما مبالغه مینمودند و در هر دو سه
و کلی عملیات انتهای شروع رجوع میفرمودند چون طالبی بآستان ایشان میرسید
در غایت انکسار خود را دور از ین کار عظیم وانموده عذرها میفرمودند اگر آن آینده
صادق بود و از خوان نوال ایشان روزی مند میشد از انکسار ایشان میشنید
بعلو منزلت و کار ایشان پی می برد و خود را بخدمت آن آستان میسپرد و بزبان
حال میگفت لمولفه از بس در ندا بهم روی گذر ۞ اگرچه از دو عالم گذر کرده ایم
بیان نکتهای این میکسار ۞ همه از بیش جگر کرده ایم ۞ چون آنحضرت بروح
غضب آن طالب میاید در آغوش عنایت و کنف تربیتش میکشیدند گویند
جوان خراسانی در تماشا و مزار فایض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس
الله سره بود و اندرون مزار حضرت خواجه طلب مینمود که در قید مبادا
باشد بعد از رسیدن حضرت خواجه با بدل آن جوان را در واقعه نمودند که
از طریق نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر بسبب الا...
ایشان رسیده واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این...
شایان آن نمی بینید دیگری خواهید بود چون از وفور انکسار ایشان بسیار فسرده آن
برنا بخانه خود بازگشت شب دیگر دیگر گفتند آن بزرگ بانست که وی...
رسیدی و انکسار او دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر...
... قبول رسیده و دید آنچه دید بسا بود که آنحضرت از نهایت انکسار بعضی...
فی الاحوال ملازم صحبت و خدمت خود را نیز میفرمودند که اینهمه حاصل شد یا آن آنچه

پیر خانه تبسم نمودند و آن درویش را اللهیه تلقین ذکر جهر به آلهی نواختند ـ بیت
تا نگرید طفل کی جوشد لبن ـ تا نگرید ابر کی خندد چمن ـ طریق آنحضرت قدس الله سره
العزیز آن بود که هر کرا می پذیرفتند نخست توجه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن
طالب را عجز و بسیار میدیدند بطریق رابطه و نگاهداشت صورت خود بحقیقت
جامعه اش امر میکردند و بسیار کشایش وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت
شریفه پدیدار میگشت خواجه برهان نام از خواجهای دهبیدی که از اکابر خود
نسبتها و اجازتها یافته بود بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده
ایشان وی را به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند و وی در تعجب رفت
و با محرمان خود گفت این شغل مناسب حال مبتدی است که اول قدم درین راه
نهاده باشد مرا ایشان کرم نموده بمراقبه عالیتر ازان اشاره نمایند دوستانش
گفتند امتثال امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار
به نگاهداشت صورت مبارک پرداخت و در روزی رفته بود که آن صورت
او را فرو گرفت و نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجایی رسید
که با وجود تمکین و کبر سن مقدار دو ذراع از زمین جست و هر سوی خود را بدیوار
و اشجار میزد تا آنکه جمعیت که از جوانان وی را گرفته بودند قوت ایشان به نگاهداشت
او وفا نمیکرد تا وی را آنچه دید اما بسته [illegible] کرد [illegible] آنچه که حضرت را تا به
این سلسله سپرده اند دلالت می نمودند شیوه ایشان که نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات
صرف یعنی ذکر اسم ذات میفرمودند و از خانواده [illegible] بیان نسبت آن حضرت قدس سره
بسیاران بجبر درمیان ایشان [illegible] میشدند که یک یکبار خطیب
بر منبر بود که نظر بجمال ایشان کشود [illegible] از منبر زیر افتاده غشی او [illegible]
[illegible] ایشان را قدس سره [illegible] باآنحضرت [illegible] فرستاده [illegible]

چون آن خادم از گوییان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زده
حضرت خواجه دیگر سر بیدار نکرده خود بر آمده اند و ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست عرض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
نامی بابائی بود و مراجعت آن خادم ویرا جذبه سکر و نسبت فرو گرفته و فریاد کنان
وافتان و خیزان خود را بحضرت ایشان رسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و
چه در آسمان نوری بیرنگ بینهایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرمودش بخدمت خواجه رسانیده اند
تبسم فرموده اند ع بروز حشر شهیدان چه خونبها طلبند ؞ تبسمی کن و خاموش
کن زبان همه ، گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت
از مسجد بیرون رفتند خادم این سپاهی بیرون در عنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین شنیدن داستان یکبارگی نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون سپاهی بمسجد
درآمده ازو خبر پرسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطانست و از قبیل شام تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان صحرا
بیرون رفته دیگر هیچکس از و خبری نیافت سیدی و مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیه یا مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را بدلالت بمریدی حضرت خواجه کرده ام
وی ابا نموده تا روزی که آن صبیه را بتقریبی مصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت خواجه قدس
فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته ملاطفتها نمودند آن طفل دست
بمحاسن شریف ایشان برده موی از لحیه مبارک بدست آورده اند فرمودند طفلک [illegible]

یادگاری میگردد ودر حدود همان ایام انتقال فرمودند وآن موی مبارک تا امروز به تبرک
ویادگار ماند ع مرا از زلف تو موئی بسند است * فضولی میکنم بوئی بسند است * چون
آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی وجذبات به ظهور پیوستن گرفت و
وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد و بیهوش بیفتاد و از پهلوی تا پهلو
در حرکت قلبی چنان غلبه پیداشت که همه یاران معاینه می‌نمودند بعد از مدتی بهوش آمد
پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت حضرت خواجه بصورت مهیب
عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربوده و دیگر نمیدانم که چه شد چون آنکه
دل خود را الله گوئی یافتم سید می گفتند بحضرت خواجه قدس سره حال او را عرض کرده
شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند وآن صالحه امروز در فیروزآباد از نساء صاحب
احوال است وآن صبیه سیدی که در خانه راقم است نیز از همین آن نظر خداوند نعمت
در حضور چنانکه حضرت ایشان ما ورا البحر حلقه بعض فسار واکرات ماموره گردانیده اند
وآئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و شفقت گستری آن بود که
هر کرا تعلیم ذکر میفرمودند همدران اثناء تعلیم ذکر همت و توجه شریف شامل حال
او میداشتند در راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او می بستند گویا سرچشمه
نقشبندی را بظهور می آوردند تا همدران لحه زبان دلش بذکر گویا میشد و حضور و
جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضے چون مرغ بسمل بر خاک میغلطیدند و برخی
از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضے را همدران کیفیت عالم مثال با ارواح
یا معانی منکشف میگردید و بروزها و شبها باهم نظر ترتیب ایشان بصحو و
افاقتش می آوردند و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور میپیوست و این عنایت
ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزی تقریر فرمودند
شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در بدایت تعلیم

مر طالبان این طریقه را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجه ماست قدس سره بنده
عرض داشت که فکر سابقا حصول این اکابر نبود فرمودند که بود اما بدین تفهیم و ترتیب نا
نبود و نیز فرمودند که چون شرف اختیار این شغل و عموم را از حضرت خواجه خود پرسیدیم
فرمودند از آن روزگار تا حال در طلب همت اهل ارادت نقصان و فتور بسیار
رفته و حوصله های طلاب را تقلیل گرفته و نور شفقت بر آن داشت که بی مجاهده
و سعی و تردد ایشان شرفی رسانیده شود تا پیادگان بادیه طلب را مرکبی باشد
و برودت شان بحرارت متبدل گردد چون حضرت ایشان این حکایت با خر رسانیدند
آهی بر کشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء بهم حضرت
ایشان طالب شراه بتقریب قوت کامله پیر بزرگوار خود در افاضه این نسبت
گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در خدمت ایشان
یکی از رسایل شریفه ایشان را بنیت حصول حضور بگذراند حضرت خواجه دو روز
آن رساله را ابوی درس گفته در بین اثنا فرمودند ای فلان نسبت از آن نزدیکتر
ست که آنرا از رسایل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت خواجه قدس
سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود در آن ایام حضرت
خواجه در آن شهر بودند تا چند روز نخوردند هرگاه طعام نزد ایشان حاضر میکردند
میگفتند انداز انصاف نباشد که کسی در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد و
ما طعام بخوریم و آنچه حاضر بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و فتوحات
روحانی که میراث ابیت عشیرت بی سهت میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی یا میلی طی شده بوده اند که عاجزی که
در نظر ایشان می در آمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده وی را
سوار میکرده خود تا منزل پیاده میآمده اند و شال بر سر میکشیده که آشنایان

برای این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک به منزل میرسیده اند پیشتر اقتدا به زیر آن
مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال چیونتا نیز بوده تا گویند
شبی ایشان به تهجد برخاسته بودند گربه بلحاف ایشان آمده خفته بود آنحضرت تا روشن
همچنان از سرما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند و
اگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده از فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از جملهٔ
خوارق ایشان این سه خارق است که به نگاشته می آید چون ملاحظه نموده آید
موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبهٔ شفقت بوده خارق
اول آنکه یکی از فضلای دهلی که [illegible] در آورده بود سالها رفته او را فتحی رو
نداده از او [illegible] به اثر ندیده چون صحبت ایشان شنیده روزی که
ایشان بپای سواره میرفته اند [illegible] در آمده به نیاز تمام قصه بامعرض
در آشفته التماس زوال [illegible] نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده
از مرکب فرود آمده او را در کنار گرفته بسینه معانقه [illegible] نموده اند و فرموده
اند که [illegible] که فتح [illegible] همان لحظه [illegible]
رفته [illegible] تمام همان لحظه فتح شده خارق دوم آنکه شخصی را طفل
چهار ساله از سر دیوار حصار فیروز آباد که بر دیوار فرش سنگین است
از آنجا بر فرش سنگی فرود افتاده چنانکه از سر و اعضای که ش آن طفل
[illegible] شکسته شده پدر آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی
و بیقراری چاره جز آن ندیده که بر سر قدم شریف حضرت خواجه نهاده التماس
زندگی او نموده حضرت خواجه چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف
خود را در پرده پوشیده میکرده اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند
چنان معلوم میشود که این طفل نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام

کتاب سبین امیمی ست انگاه لحظه خاموش شده اند آن طفل محتضر بحال خود آمده حاضران را
حیرت تمام روی نموده وقت دیگر عسکری در از شیوه مروت و صلاح به بعض
همسایها ستمی نموده ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت
فرموده اند اما او از غایت ادبار بخت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم
بحال آن مظلوم متغیر شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار
میباشند که بسیار غیور اند خبردار باش در ان دو سه روز آن ظالم را بتهمت دزد
افشاری گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب
ایشان شنوده ام بدفعه ها انکه جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات
می بوده و انواع شر و را از وی بظهور می آمده ایشان آنرا می شنوده اند و تحمل
بوده اند روزی آن شریر را شحنه باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در رسیده
حبس کشیده این خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند
خواجه بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر ست چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز
ست حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را
صالح با صفا و خیر یافته آید او در نظر شما طالح و کدر و شریر ست در آمده ما که هیچ وجه
خود را از وی ممتاز نمیدانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و وی را از
حبس خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلحا شده و این نسبت
انکسار و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه
صادر میشده و با ایشان میرسیده میفرموده اند اینها اثر چه صفتی ماست هرگاه در ما نیکی
باشد ناچار بر اینها منعکس میگردد این فقیران چه کنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند بتصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل بلینت و کنایه و تمثیل میفرموده اند
چنانکه ناچار در نشستن آنکس میشده سبب بتصریح ناکردن امر معروف بتفسیر آن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان و در
مجالس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان تنبیه آن مسلمان شروع می نمودند راقم حروف گوید روزی
در زاویه مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایتی از شیوه اولیا میکرد
درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یک مرد دیدم و دانم که چون او
بی نفسی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را گرفت و گفت بمزار
شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه محمد باقی قدس الله سره
الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائی که قریب بمزار بود برای ایشان سریری
نهاد و بران فرشی و ساده بگسترد پیش از در آمدن حضرت خواجه یکی از فقرای
بی قید در آمد نظرش بران سریر و فرش افتاد گفت این چیست و برای کیست گفتند
برای فلان عزیز آن بی قید بخشونت و درشتی تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان گشود
درین اثنا حضرت خواجه در آمدند و آن بی قید بیشتر از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی
پرداخت و گفت ای فلان تو چه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افگنند جمعی کثیر از
درویشان خواجه که حاضر بودند بی آرام شده میخواستند و بی تنبیه و تعذیب نمایند حضرت
خواجه همه را بنگاه خشم آلود از آن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن دشنام دهنده رفته
بنرمی تمام عذر در میان آوردند و گفتند بجا نسته که شما میفرمائید من چنین و چنان
چه لائق آنم این کار بی اشارت و تعلیم من شده ببخشید و بشود می من عفو خود را خالی
نکنید و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع مے نمودند
آنگاه درسه چند طلبیده بوی سپرده و ند راه او گفت من هیچ تغیر و تبدل در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است
و بسیار بوده که بعضی از فقرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زر میفرستادند که

نپذیرفتند و بازگردانیدند و بی تقیدی ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود
که اگر چندین روز یک طعامی غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نگفتند
که غیر این بیارند و کذلک اگر چندین روز جامه در بدن شریف ماندی شوخگین میشد
تغییر نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن
شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی ازانجا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار
تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و رضا و رنگینیها ضعف
بدن که همیشه ایشانرا بود در دوام وضو و تکثیر طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادای
نماز عشا که تحریر تشریف میبردند قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا
غلبه میکرد بر خاسته تجدید وضو نموده دوگانه گذارده باز مینشستند باز چون اعضا
را ضعف و درد می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه
تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید اگر چه آنرا بحکم حدیث صحیح نحن لانرد الهدیه
رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند
و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن در جه دیگر در علت پیدا میکند و تاکید
تمام میفرمودند که پزنده طعام با وضو بود بل از ارباب حضور و صفا باشد و هنگام
طبخ بحرف دنیاوی نه پردازد و میفرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود
دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل
قلب نمیشوند و همه مریدان را بدین احتیاط ترغیب میفرمودند و هیچ کس را فی الجمله
مسامحت دران جائز نمیداشتند ضرر آنرا در احوال آنان معائنه میفرمودند
یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروض داشت که در کار خود تنگی
می بینم و در باطن کدورت می یابم نمیدانم چه تقصیر از من سر زده آنحضرت متوجه
شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او معروض داشت که لقمه بانان

لقمه بهر روزه سست ایشان فرمودند رفته تنک تفحص نمائی که غیر ازین معلوم نشود البته در
جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک تفتیش نمود معلوم شد که دو سه جو بی آب
سوختن که نه از آن جوهای احتیاطی بوده داخل کرده بودند و کذلک در همه امور
عمل ایشان بر عزیمت و اولی بوده از آنجا که در کتب احادیث در قرائت فاتحه
خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام
قرائت نمایند درین اثنا امام الائمه سراج الامه امام ابوحنیفه را رضی الله عنه در
معامله دیده اند که قصیده غرا در مدح خود میخوانده اند که از آن این مضمون مستفاد
میگردیده که چندین اولیای کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک
قرائت خلف امام نموده اند و این احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت
و صفای نسبت لطیفه شریفه ایشان نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب
نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در جانب خود از خلص اصحاب
خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه بوده فی الحال غفلت و تفرقه آن
او با خطرات او در آئینه ایشان منعکس میشده روزی یکی از درویشان که
محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن عبور نموده با ایشان
نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای نماز فرموده از ما
و هر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه از آن روز
ترسان می بوده که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بمن بگذرد
و نظر به ایشان از آن باید بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال باطنه مکاشفه
هرچند سر همت ایشان فرو دست آمد و عین تحیر یافت دم از نایافت زده
خشک لب بوده اند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان مینماید رباعی
در راه خدا ابتلا ادب باید بود تا جان باقیست در طلب باید بود دریا دریا اگر

بکامت نرسیده گم باید کرد و خشک لب باید بود * روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتابی نوشته بود و ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار از قوت
کار نماند و اگر به توفیق الله تعالی درین دو روزه عمر که باقی مانده دارم باز ماندگی
خود میداشت و در صحبت چون کیمیای مقصود تنگ دو دستی می‌نمود و زندگانی
فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید
که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراغتی
بیابم آمین یا رب العالمین امیدواران برادر آنست که روی بر خاک نهد و از سر شکستگی
حصول این آرزوی فقیر از خدای عز و جل بخواهد که دعا الغائب للغائب اسرع اجابة
آمده والدعا از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت
خواجه ما را وقتی دیدم که همچنین بندهای قبا گشاده با سینه عریان و دستار
پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه
عظیم از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافته باز گشتند و تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال و
فیوضات و انوار و اسرار میرسند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
کوتاهی کند اما از اینها چه که مطلوب من از دید و دانش ورستست قدس سره
طالب نه چون و مطلب بیچگونه * نه آنرا شبه و نی این را نمونه * و هم شیخ
تاج الدین حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان
بودم در میان نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز همچنان حیران و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم ایشان
ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم که سبب
این گریه بی اختیار چه بود و این آشفتگی بسیار چه باشد گفتند از من بگذر و مرا بدین

در دیگر بار از انجا که بغایت ایشان بسی دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در عین نماز که معراج
مومن است روح من در طلب بمطلب و در ار الورا او عروج نموده در حیث وجوی آن
چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد ناچار حیران و گریان
خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود و هم شیخ تاج الدین فرمودند
روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشانرا بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در
حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان نیافتم پیشتر گذشت و گوو سوال و پیام
آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت
بعد از ان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی دگلینے تا حمیرائی ماشے
که در حیرت و دهشت و نسبتی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه تفرید ایشان بود که
سری مشیخت و صحبت داشتن ایشانرا اصلا نبود و ایام توجه ایشان تربیت
درویشان بدو سه سال رنگ کشید چون حضرت ایشان ما قدس سره ازین
انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت و تعلیم
ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله نمودند
چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود انزوا
گزیده و بشیوه قطب آفاق بو علی دقاق قدس الله سره بدرد و اندوه عظیم سر
بگریبان نیستی در کشیدند و جز نماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر که ایشانرا میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلیٰ مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلیٰ
ابْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اِذَا رُاُوْا ذُکِرَ اللّٰه
بظهور میرسید تا بجائے که روزے عبور ایشان بیکے از قرائے که سکنه آن
مزارعان هنود بوده بوقوع انجامیده بمجردی که نظر انجماعه بر ایشان افتاده

باهمدیگر میگفته اند که این عجب مردی ست که از دیدن او خدا بیاد ما آید و از عظمت
صحبت بل رویت ایشان چه آشنا را و چه بیگانه را سخن بر لب و مدعا در دل شکسته
و با اینهمه انکسار ایشان از و هیبت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزی
از اعلام فضلای عصر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود
دران صف حضرت خواجه نیز بودند و در صف پیش جای نه بود مگر پهلوی حضرت
خواجه که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقاد
چندان نبود و ایشان را طفل دیده بودم و الحال قیاس بخود خرد سال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد و آمده خود را دران فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دیدم
شکوه و عظمت خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را ازان میکشیدم فائده نمیداد
تا بحدی رسید که بی اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم
و تا بجای رسیدم که اگر قدمی عقب بگذارم از صف بیفتم خبردار گشتم و از مشاهده
این معامله از مخلصان حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با اینهمه ابهت گاه از
جوش قلق و سقوط و بیخلقی تنها در کوچه و بازار میگشتند و در زیر سایه دیوار
بر خاک می نشستند با اینهمه ستیها از فرزندگیها و حیرت سرموی و در امور شرعیه
و التزام عزیمت فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و عبور آنجا
محال بنا بحدی که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجد گفت ایشان
ایشان فرمودند با دیگو بید که آداب مجلس ما را داشته مجلس ما بیاید و اگر از
مریدان ترک ادب بظهور میرسید بظاهر درشتی و خشونت نمینمودند و نمی انداختند
تقریب ظاهری خود بجا اما باطن خود را از و میکشیدند یا دلبستگی و احوال
شد و میدید یا در خواب و واقعه لوی امری می نمودند متنبه میشد
ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم شاهد عظیم بر علو رتبه ایشان حکایت بس که

دو سه سالی بیش مسند مشیخت بودند درین مدت قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان
بهره مند گردیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط
گرفت و این سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه
بسیاری از مشایخ این سلسله آمده سالهای بسیار درین دیار مانده بودند اما برکات
این دو سه ساله دران سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی با این حقیر گفت بعضی شیخان
بزرگ صاحب حال و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در مسند مشیخت کردند
معلوم نیست که از ایشان که ماند و چه ماند شاید بزرگی خواجه شما همین بس که چهل سالگی
رفتند و دو سه سال بهدایت بودند و سلسله را بدور دور گردانیدند و این حقیر
از زبان شیخ بلند مکان لجهٔ فقر و نیاز و عرفان ارشاد پناه شیخ محمد بن فضل الله
رحمهما الله شنود که تقریبی یاد در حق حضرت خواجه ما فرمودند ایشان بزرگ این زمانه
بکم سه چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزون
است گویند دران چند روزه ارشاد ایشان با اشتغالی که آنحضرت در ایام
ترددات طلب به صحبت آنها رسیده بودند فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته
آنها نیز مجذوب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم
ایشان بشهر معظم دهلی بعضی مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان بغیرت بودند و لوازم
گذاشتند آخر فائده ندیده جز حضرت خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلاب
از جاهای دور دور بخدمت عالیه میرسیدند و بعضی در راه عزم بودند که خبر انتقال
ایشان شنودند مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از ان خراسان در
آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدیم از حالش پرسیدیم گفت من و چندین جوانان
بودیم در وطن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدیم و بشوق ایشان راهی شدیم
چون خبر انتقال ایشان شنیدیم از بس اندوه ملول شدیم و اکنون بیماریم

و باین حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار گریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون چهل سال
عمر شریف حضرت خواجه با چهل رسید که تکمیل تام طبیعه انسانی دران ست و تکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودید آه سرد
از دل پر درد بر آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاصی
تعری از لباس هستی موهوم بود و مجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال ترجمه
این مقال بوده من شوم عریان ز تن او از خیال * تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود حقیقت وحیله پیدا
خریده اند نیز درین روز با یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمرت
بچهل سالگی رسد مرا واقعه عظیم پیش آید و برای تفهیم او بیت آورده که هست
مبارک کشوده نموده فرموده اند این خطی که بر کف دست نشانه آنست که گفته
شده هم درین ایام گویند روزی آئینه بر دست گرفته یکی از ازواج خود را
طلبیده فرمودند بیا تا هم درین آئینه نظر کنیم آن ضعیفه میفرموده در آئینه ایشان را
بهیئت بیمحاسن دیدم ترسیدم و گفتم من اینجا میبینم که من زهره مشاهده آن ندارم
تفهیم فرمودند خود را بصورت اصلیه خود که محاسن نبود نمودند و هم درین
ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که کشوف خود را خواب گفته ناگویند
روزی می بزبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها بنیان معلوم میشود که بیند
زندگی کسی کلاهی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواجه شد آنگاه فرموده اند
که جائی در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرده تنها

مدفن شود بنا بر بعض خاص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازه معلوم نشده
ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند برای غرضی که
ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد که میگویند قطب
زمان درگذشت و درین حین من قصیده غرا در مرثیه خود میخوانم و تعریفات عالیه در آن
مندرج است چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده رسیده امراض
بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله عنه را بخواب
دیدیم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه ما تبسم نموده
بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی است و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جایی
نرود که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف خواص علوم تحقیق
جمع نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه نموده
چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید روز
سه شنبه بیست و نهم ماه مذکور آثار احتضار ظاهر شدن گرفته منظرهای که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسم و تعجب نموده
اند گویا افاده آن میکرده اند که عجب از شما که درویشانید و از دایره رضا بقضا
بیرون آمده جزع مینمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا الله العالمین
رفته لب بسرعت تمام بجانب وی دیده و روی مبارک بجانب او گردانیده
یکی از حاضران گفته این توجه و تحرک ایشان از شوق استماع نام محبوب
بود ازین سخن آب در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهرا
بذکر اسم ذات مشغول شده اند و همچنان ان شاء الله گویان جان بجانان سپرده

رضی الله تعالی عنه بعد از انتقال موضعی که خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته
برای قبر حفر نموده چون جنازه را اوروایشان در ایشان برداشته اند از دیوانگی
که حاملان را بوده بانجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر
برده فرود آورده اند بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی
بوده است که روزی حضرت خواجه تقریبی را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را
خوش کرده وضوی ساخته دوگانه گذارده بوده اند و خاکی ازان موضع پاک
بدامن مبارک ایشان چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع
دامنگیر باشد لاجرم در همان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم است ونزدیک شاه راه آن شاه اقلیم ارشاد را گنج وار انجا سپردند
وامروز بهمین سعی خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن مزار
از آثار و اشجار وانهار بهشتی شده نیز ازو وتبرک [illegible] شمع مزار او همه
نور غفور باد + دلهای زایران درش غرق نور باد + فضلا و عرفا مرثیها
با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا
میرود ع ذاتی که بدوست بود باقی + از خود همه فانی الصفت بوده بر خالق
خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عاطفت بود + وی تشنه دلم لبالب فیوضش
خوش گفت که بحر معرفت بود + فصل سوم در کلمات لطیفه و انفاس شریفه
ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما قدس سره رسائل دقیقه زیباست ومکاتیب
بدیعه دلربا وکذلک منظومات خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات مکرر گذشته
ونیز برخی در احوال اصحاب ایشان بتحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض
رسائل شریفه ونیز از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد
برکات چند نکته که موافق سن عمر گرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد

بعون الله و توفیقه سبب ۱ تقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک
نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت تکلم بکلمهٔ تعوذ باعلی مرتبهٔ معنی
آن متحقق بوده اند پس طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا ننمایند
و نسبت باطن خود را عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر
مطلق بیارند تا قرائت کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهاے پراگنده
شیطانیه دست دهد این قسم تعوذ از مقدمهٔ توکل است یعنی خدا را سبحانه وکیل خود
کردن است و قدرت روی اندوه خود را نگذاشته گذاشتن این توکل از فروع
ایمانست چه هر که ایمان آورد بآنکه آفریدگار عزوجل الله است دانست آنرا که هر
فعلی و صفتی که از وی و از غیر او بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار است وحده
لا شریک له نه آنکه در خزانهٔ هستی او امری است موجود یا البته موجود خواهد شد که
بآن دفع ضرری یا جلب منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر تعوذ
کرده میگوید که انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه
بخدا گیر از شر شیطان رجیم که نیست تصرفی و سلطنتی شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند
و بمقتضاے ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق
بر آنچه بیان نمودیم ان شاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین سعادت گردد آخر
این معرفت فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث
این قسم تعوذ شده کاملے متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه قاری
حینے سمع کلام الله را که بتحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان
قاری حکم شجره موسی خواهد داشت سبب ۲ ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت
حق سبحانه پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم فرموده فاذا قرأت القران فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم این امر متضمن امر فرار الی الله و تقرب الیه است چه استعاذه

الغرض یکسے بودن در حضور او رفتن ست ایں سخن تابع برا منزا و است که بعد از دید عجز خود
در پناه حق بگریزد و حق را در دفع وساوس بوکالت اختیار کند یعنی تمام مستغرق انوار
او شود و در ادای کلمات و تدبر معانی او توجه پراگنده نکند که او حافظ و وکیل است
چنانچه می باید لطیفه و سه آرد حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند
حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیری را هنگام نماز در ما نیافرید انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و فقرات احرار بیه طور است که نسبت بالحقیقه
نسبت اهل بیت ست و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند روشن میشود که
معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سر ما نشانی از ملک و ملکوت نیست
نه آنکه اینان هستند لیکن لباس غیریت از دو برکشیده اند چنانچه در قرب نوافل
با وجود لباس غیریت نسبت غیریت از ایشان برافتاده چنانچه ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم لطیفه را دست میدهد و نزدیک باین کسے را که
نهایتش در بدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که به یقین ایمانی نیز مشرف اند مرتبه
اخیر احسان را باید که از دست نه دهند الاحسان ان تعبد الله کانک تراه
فان لم تکن تراه فانه یراک سید در تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود
که مراد از عبادت در کریمه ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری
بودن بنده است بر وفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در نعبد
ایاک نعبد بحسب معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات
توئی و ایاک نستعین تا آخر داخل دعاست یعنی از تو یاری میجویم که صراط مستقیم را
نمائی تا سلوک بران صراط نمائیم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضا تو شود و در
صورتے که ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار
انقیاد خود است و مقصود از ایاک نستعین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه

این انقیاد را همه خلق و توفیق توحید انهم یا طلب ثبات در انقیاد سعی برگماشته اند
که مراد از صراط مستقیم در کریمه اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان محققان
صراط اهل سنت و جماعت است از آنچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند
صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده
بی آنکه نفی عقیده از عقاید ایشان کند چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت
و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما برین تقریر تمکین گرفته و امیدواریم
که برین بمیریم و برین محشور شویم یکی از آن عقاید آن بزرگ اینست که میگوید
بنمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه خلق بینند و از مبدء خبری
ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه دهریه و طبیعیه که ایشان مغضوب علیهم اند
و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه که در توحید صوری
معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم در حق ایشان درست است تمام بخود
و امثال خود گرفتارند و روی توجه از مبدء گردانیده اند ایشانان ضال و
مضل اند و نه راه آنها که همه را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و شعبده
صرف انگارند ایشان نیز از راه برآمده اند بپهلو بر سوفسطائیه میرفتند و نه راه
آنها که با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحده اثبات میکنند چه راه ایشان
بر شاه راه انبیا نیست انتهی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیة اینجا حضرت
خواجه ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان شاه راه
انبیا نیست نه باین معنی است که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا ست
حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیحده

نے بل چون وجود صورت در مرات کہ مینماید کہ ہست و بحقیقت نیست و این نمود بقدرۃ
کاملہ حق و خلق عالم عبارت ازین اظہار ست و عالم در علم حق ثابت ست نہ آن اثبات
کہ علما و متکلم در صور علمیہ نسبت باو زبان میگویند بل ثبات از جنس ثبات خارجی یعنی
موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نمودہ و حقائق عالم ظاہر گشتہ
و این حقائق بعد از عود با صل و ظہور در وجود چون ظہور صورت در مرات مخلوق
و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از اصل ست چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم
لون الماء لون انائہ محجوب باثر او در تصور مے آید کہ فعل و اثر از ممکن ست و الہکم الہ
واحد لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم ۵ در تحقیق کریمہ و ہو معکم اینما کنتم تمنیق
فرمودہ اند کہ معیت غیب ہویت حق سبحانہ تعالے با شیا در غایت خفا و بطون
ست حقیقت این دریافت موقوفست بر پی بردن بر تنزیہ مطلق و اطلاق
صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم
ای الجامع بین الوجود و العدم فانہ من خواص منزل العلم ۵ از تواے
بیرنگ ما چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ سر + و ہمچنین موقوفست بر شناخت
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
آن حضرت در کسوت آن صور برآمدہ و آن صور آئینہ اسما و صفات او شدہ
و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین روحا کان او مثالا
او حسا لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور خیالیہ از اشجار و قصور بر
مذہب محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند
پس چنانکہ عمل در موطنے عرض ست و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در
مرتبہ منزہ ست از تعین و تمیز و اشارہ و عبارت و در مرتبۂ قابل این ہمہ
و معیت خانہ عین ہمچون معیت نقطۂ جوالہ است با دائرہ و ہو معہ فی الخارج

پس چنانچه نقطه را با دائره نسبتی واقع است که به واسطه ظهور دائره در خارج نمود نقطه در
کسوت دائره شده همچنین ذات حق و غیب مطلق او را بقدرت کامله اش یک نسبتی به تنزلات
علمیه واقع شده که بسبب ظهور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بسبب اسما و صفات
در کسوت آن تنزلات شده است و هم بتقریب معیت مفهومه من الآیة المذکوره رقم
فرموده اند حضرت واجب جل شانه بی توهم حلول و تبعیضیت و بی شایبه چونی
و چگونگی در همه جا با همه است سخن صادق کوثر امیر المومنین علی است رضی الله
عنه که هو مع کل شیء لا بالمقارنة و غیر کل شیء لا بالمزایلة اگر اثنینیت می بود لابد
مقارنه هم بود بقریب صورت سنی است و اگر وهم محض است بود چنانچه حکما
حسبانیه میگویند معیت راست نمی آید و هر آینه روست که نمود و آواز
العجز عن درک الادراک ادراک درین مقام است مریدان وجه مطلق و مشتاقان
غیب هویه میگویند که هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیر است بلکه لا یلیق آن باید
که یکی از عارفان رومی قدس سره پرسید که عشق چیست و عقل کیست فرمود عشق آنکه
بهیچ وجه مدرک نشود و عقل آنکه بهیچ وجه جز باو آرام نگیرد شیخ تلطفی است به بنمایه
در دو لیقه [illegible] واضح بتقریب بیان کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله فرموده اگر خواهی
حقیقت این معنی پرتو افگند جوهری فرض کن که هر چهار صفات آینه متصف میشود از
صقالت و تدویر و غیره بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی
صور میشود یعنی زیادتی صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و همچنین
فرض کن که هر یک ازین صفات را در خیال تو صورتیست چون شیر که صورت
علم است در مثال و بعد ازین فرض کن که صورت خیالی منعکس شده اند در آن
جوهر یعنی یک نسبت مجهول الکیفیه بآن جواهر پیدا کرده اند که بسبب نمایندگی
این صور شده پس هر صورتی ازین صور که روآری در آنجا جوهر نیست و

بحقیقت همان جوهر رو آورده آن جوهر با این صورت متحد هر گیا این صورت ولیکن
آن جوهر متمیز از این صورت در خارج بودی از وجود خارجی ایشان هم اینقدر رسیده
بیش ازین نیست که اثر این صور صفات آن جوهر مشابه دیده افتد و هر چه رو
می آری همان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده شده و اگر بپر ارسال
پرواز کنی و هزار انعمش برآری تا خبر از جذبات الوهیت روی تو بیا رود
صور شبح شیدا رواح را از نظر تو ناچیز نگردانند و محبت ذاتی که بگوهر سرشته
در جلوه نیاید و نسبت مجهول الکیفیت که مقدم ادراک و مقتدای آن محبت است
و تعبیر از آن خبر با درک اینها نتوان کرد پیدا نشود مرید وجه الله نخواهی شد
شناسائی آن خود کجا شود و نشدان تحقیق معنی که تبیین نکردن این چند فقره
تمکین نازنین اندیشین تحریر نموده اند قدس الله سرهم قائمها پاکست خداوند
که بضمیر اقدس خود اشیا را در عرصه ظهور آورده و صفات و شیون خود را
در پرده آن ظهور از نگاه ها نهاده بطون برآورده و خود را در مرات آن اعتبارات
در نظر خود جلوه گر کرده و تنگنای وحدت او نشان از تنقیه شیئیت مطلق الست
از دائره اطلاق بیرون نه جا گنجایش نتوان گفت نه چون قادری که بیکسبب
کلکن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد و سراسیمه شوق جستند آئینه وجود
برابر ایشان داشت از ساده لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود و سر آوردند
ناگاه صدای وهو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند که هستی
جز به وکالت نگی صورت نه بندد حیرتی در کار آمد جمال عکس اشارة وجود
میبرد و از هستی اشاره بعدم میکند وجود و عدم را درهم
آمیختند وجود را فراموش کردند و در مقصود را بر خود بستند کریم مطلق
جل شانه بشارت اینما تولوا فثم وجه الله در میان آورده گفت و فی انفسکم

افلا تبصرون تیز گوشان شناختند که حجاب خود خودیم خود را از میان می باید
برداشت هنگام این دست بر وانگشت ارادت بر دامن مقصود رسید
نسیمی از راه عروق در وزید و نکهت دوست را در تجادیف قلبیه افگند
بیچاره از پای در افتاد کرشمهٔ معشوقی در کار آمد و حجاب نقاب از میان برداشت
و طنطنهٔ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازی در میان بود روی در احتجاب
آورد و صدای فاستقم کما امرت بگوش جانش رسانید مخمور صبوحی سر برداشت
و غلغلهٔ من عرف نفسه فقد عرف ربه در میان آورد لیکن معنی و الله من ورائهم
محیط قلقی در حالش آورد از یکسو ع انسک و تعال و از یکسو فول وجهک
شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نهاد عنایت امن یجیب المضطر اذا دعاه
پرده حجاب را که لازم وجود ست عینکی ساخت و پیش چشمش نهاد صورت
قاب قوسین بظهور رسید این سخن آخری ندارد ع بتقریب حصول
محبت ذاتی که در تحقیق کریمه سابقاً ذکر یافت رقم زده اند که بر تو باد که
ملازمت خدمت درویشی کنی که از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی شده
باشد در عرصهٔ وجودش جز محبوب و محبت و مشاهدهٔ محبوب هیچ
نمانده و بحقیقت فنای فی الله تعالی رسیده دیدارش بحکم اذا
رؤا ذکر الله فائده ذکر دهد صحبتش بموجب هم جلساء الله نتیجه صحبت مذکور
این درویش مظهر اسم الحکیم شده هرچه فرماید بی حکمتی نخواهد بود هر چند
که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد
که قبول الهی از دریچهٔ باطنش سر زند سعادت ابدیه حاصل کنی اگر اسم الرحیم
یا الکریم مقدمهٔ اسم القدیر شود تصرفی در کار تو کند سلطان غیبت و
بی شعوری خلل در کار خانهٔ هستی تو بیفگند در آن غیبت روشناس هدایت شوی

و باشد که بحسب استعداد معنی الله نور السموات والارض در میان یک غیبت چشم بصیرت
ترا فرو گیرد و اگر بناگاه نقطه در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوت مددی
از آن برزخ دا بدست آری و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت
و رعایت آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت
اضداد اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی
ذاتی چنان شناسی که به ناگاه نزدیک بقرص آفتاب بیفتی و در شعشعه
او بصر و بصیرت تو منطمس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بسبب
تکرار ظهورات حالت قوتی پیدا شود اگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت
بحال خود ماند بشناسی که آن غلبه نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده
و ترا با او نسبت قرب است یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک شوند و ترا از
طبیعت در هم بشکند قوت آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بگشائی و قرص
خود را بقرص خورشید بیابی لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش شدی اگر
درین مقام مانی تجلیه مشاهده و اگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند
در سطوت آن نور بیهوش نشوی نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت
تو سر بر آرد بینائی را بی آنکه خورشید شناس و تو قطعا در میان نباشی ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم [illegible] و نیز نوشته اند که
اگر لطیفة الاستعداد باشی و لیکن بحکم وقت با حجاب تعلقی در غیبت اول بر
تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که بی تکلف دل نگران غیبت ذات
میشد میباید که تا توانی این توجه را نگاهداری و بفراغ خاطر جمعیت دل و
طهارت کامل شب و روز تقویت و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقه
که اکابر این سلسله علیه در مصنفات خود آورده و اگر ترا تحفه با آن دریوش

پیدا شده که بغیبت او صورتش متخیله تر استغراق بیابد و طریق رابطه بدست آید و غلبه نور
ورزش طریق رابطه اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امری واقع نشود که کراهتی
از تو در خاطر مبارک او بنشیند و نیز می باید که مراد خود را از میان برداری
و جز مراد او مرادی نداشته باشی تا بمنتهای مقصد برسی بالجمله مدار این طریقه
بر ارتباط جانبین است دل هر کدام که صورت گیرد گرفت در فیض بسته شد
مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل
حرارت آفتاب میگیرد باطن تو عند الارتباط حرارت آگاهی حق کسب میکند و
حجب نقوش و صور در سوختن می آید و از راه سوختن شیشه سر توجه علو
ادراک باید آتش محبت شعله میزند و خرمن هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون
مثل تو و مثل آن درویش مثل پنبه و آئینه آفتاب است این طریقه حقیقیه
طریقه حضرت صدیق اکبر است چه ایشان را کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بود و فیض بهمان راه میگرفتند چنانچه نزد اهل تحقیق مقرر است و صاحب
رشحات از خواجه ناصر الدین عبید الله قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل
میکند و میگوید میفرمودند که طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق
اکبر منسوب است از حیثیت این نسبت حبی است چه طریقه ایشان بحقیقت نگاه داشت
این نسبت حبی است و السلام علی من اتبع الهدی سبیلا در بیان کریمه و الشمس
وضحیها و القمر اذا تلیها بتقریب تفسیر قسم بشمس و قمر و امثالها برنگاشته اند که اکابر
تحقیق تعظیم مظاهر و مخلوقات را از ادب مقام معرفت داشته اند چه اینها
مجالی جمال مطلق اند و مظهریت انسان مر مطلق را نه آنچنانست که ایشان عین
مطلق اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بل مشبه است که صفات و افعال
مطلق از پرده اینها بحکم لون الماء لون انائه بهم برنگ اینها ظهور کرده اند

مشاهده را درین اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز بر نور ذات نمی افتد نه باشخص که ذات
در ادراک ایشان می آید بل هستی او را بنعت ذوق و محبت و استهلاک و اضمحلال
می یابند مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفا به آنکه صورتی بر او فتد هستی او را
نمی توان یافت اگر یکی عاشق آئینه باشد در پرده صورت چشم بصیرتش شعاع
آئینه را دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت
که جز ذات آئینه نمی یابم خصوصاً که باین سر مطلع شود که صورت ظاهره بر روی
آئینه در میان موجود نیست بل نمودی است بی بود موجود همان آئینه است و بعض
سلف در تحقیق کریمه والنهار اذا جلّٰها نوشته اند مخفی نماند که روزی که آفتاب را ظاهر
گردانند لیالی ایام بیض است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
میگردانند این چون اثر موثر است و آن از موثر باثر آن طریقه علماست و این
طریقه عرفا و تعظیم لیل و وقتی که پوشانند نور آفتاب را بجهت آنست که محل فراغ
عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است مخفی نماند که پوشانیدن شب نور
آفتاب را کنایت از آنست که نور آفتاب درین وقت منصبغ برنگ عدم شده
چه سایه نوری است که برنگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختفاست بعضی اشیا ظاهر
فی الیوم این مثال نغز نیکو است در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
پنهان در مظاهر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بینا ظهور نموده
اند چنین ممکن در تنگنای عدم متمکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده رای احکام و آثار
واجب امتزاج گرفته و حجاب متعدد شده ازین بیان بدریاب که والیل اذا
یغشیها را لیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه دران اوقات آئینه ماه
مقابل آفتاب است و آفتاب در و تمام ظاهر لیکن چون ظهور لیست منصبغ برنگ
آئینه از نظر عام مخفی شده سلف در تفسیر کریمه قد خاب من دسّٰها تحریر نموده اند

گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل ارکان او
در وی نفخ کرده شده از اثر آن نفخ کائنه حی شده و لهذا بسیاری
از جهلا جسد نفس هیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حال اعامه
آدمیان درین منزل اند و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیه است و
در مرتبه انعام زندگانی کردن او لئک کالانعام بل هم اضل یعنی خبیثه نا امید
مخصوص کفار باشد انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که
ایمان آورد بخدا و رسول در آن وقت از قید نفس تمام رست و بصفت
خواص روحانیه مشرف شد بل بتخلق از اخلاق الهیه متحقق گشت و لهذا در کتب حنفیه
مذکورست که الایمان غیر مخلوق سطر ای گروه مومنان شادی کنید + همچو سرو
و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین مشائخ بر ینند که هر که ایمان آورد
بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از ان هرگز زوال ایمان او نمیشود هر که بعد از ایمان
مردود شده مجرد تقلید داشته و آنکه شافعیه انا مومن ان شاء الله میگویند
بعضی برین معنی حمل کرده اند یعنی انا مومن تحقیقی ان شاء الله تعالی سطر ۱۴
در بیان معنی سورهٔ اخلاص فرموده اند این سوره را سورهٔ اخلاص از ان گویند
که از استماع آن اعتقاد بنده با فریدگار از غبار شرک جلی و خفی خالص میگردد
فی الجمله اخلاص در عمل او درست میدهد اما اخلاص اعتقاد از شرک خفی آنست
که در الوهیت اعتقاد ذاتی بنده که در عرصه امکان هیچ گونه مثلا ورا نباشد و الا آن اشیا
معتقد او ممکن خواهد بود از ان سبب که اکابر فرموده اند که التوحید افراد القدم عن الحدث
و هم ازینجاست که ابو علی دقاق رحمه الله در توحید حالی فرموده که التوحید غریم
لا یقضی دینه و اضمحلال رسوم آثار بشریت بالکلیه گاه گاهی دست میدهد
کالبرق الخاطف میگذرد و باز از بقیه وجود صاحب دو سنی آگه فنا حقیقی [illegible]

توحید در پردهٔ اعتقاد بدست می آید که حال او بهیچ مخلوق راجع نیست سخن باب مدینة العلم
است کرم الله تعالی وجهه که الاخلاص نفی الصفات عنه است یعنی کمال توحید در این جهت
تعلق با احدیت ذات دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمی باشد اگر چه نسبت احدیت با [illegible]
فهم من فهم ۱۵ب و تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق جان [illegible]
باشد و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد
و سر در اینکه در صبح شر را صریحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب است بتصریح
اضافه شد و بلفظ شان صبح است که آوان ظهور انوار است این معنی مثل آنست که
بعض خلق را عبارت از خلق داشته اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق بوده
اند در آورده ن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر از مخلوق حق است لیکن تصریح
نشده بلکه ظاهراً مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و در شر غاسق اضافه شر بشب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که میان
شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بظهور می آید یعنی چون
شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق نیست انعدام امر
است نه بجهت وجودی وجود خیر محض است وایضاً اشارة تواند بود تا آنکه او با
فرموده اند او سیّا آنست که ذوات آنکه را بظاهر نسبت [illegible] بظاهر [illegible] دارد
از سیاه [illegible] او شمرند چنانچه در معاصی بنده از [illegible] او کسب خود دانسته بنا
ظلمات [illegible] آنکه نیست بوجود [illegible] بشریت [illegible]
دیگر [illegible] چنانچه همه بخالق و تقدیر او [illegible] که از صبح و شب [illegible]
و غفلت اراده میتوان کرد همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد [illegible]
در اصل [illegible] غاسق [illegible] میگویند خلق همچنین است که [illegible]
[illegible] الیضا

خاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاغراض لایبقی زمانین و پناه گرفتن از شر خلق آنست که در خلوتخانه سر بپاید و حجاب بمقصود نگردد و در تحقیق الذی یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه که شیطان از جانب جن و انس می اندازد در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد این وسوسه سه قسم است یکی مجرد خواطر و خیالات است و این نسبت بکسی است که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه لیکن بظاهر عقل و حس مشاهده میکنند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان است دوم آنکه خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق میگویند یعنی حق تعالی او را همچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عوام در معاملات ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را بالوهیت اخذ کنند چنانکه فرعون و شداد را کردند و دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا نداند و فعل و صفت خلق را سایه فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب اعتقاد نماید ازینجاست آنچه شیخ اوحدی فرموده است تا جنبش دست هست دادم . . سایه بنگرست ناکام پس استعاذه برب الناس مناسب است ازین معنی وسوسه دوم نیز مرتفع میشود لیکن استعاذه بملک الناس لائق بآن است که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبهه وسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را در ظهور تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله چه بظاهر و مظاهر فرقی نماند علاج نیاوردن بملک الناس است که مرتبه جمع است تا ظاهر شود که مدار شبهه اینه است انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء چون سینه دگر ادوم را این حال است

دیگر را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هرچند فعل و قدرت در مظهر او ست خلق
و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن بعدم میرود و مثل آن بظهور می آید
و خلق و تاثیر تمام از مرتبهٔ الوهیت است باین سخن وسوسه سوم نیز مرتفع
شود بلکه همان تفرقه ظاهر و مظهر دفع شده بود که صورت فرعون و شداد را
بالوهیت گرفته بودند نه حقیقت ایشان را لیکن استعاذه بالٰه الناس در دفع
او مناسب است شاه ایضاً در تحقیق کریمه مذکور رقم فرموده اند وسوسهٔ خناس
از سه قسم بیرون نیست یا معصیت می اندازد یا دل بنده را در تصرف خود آورده
ملک خواطر و خیالات میکند سوای آنکه ظهور بحقیقت شود یا کفر می اندازد و نعوذ بالله
من شره از قسم اول التجا بربه بردن مناسب است چه معصیت بواسطهٔ عقوبت
می شود چنانکه بعض اکابر کشف و تحقیق فرموده اند که عصاة در دوزخ میمیرند
نه کفار صفت ایشان لایموت فیها ولا یحیی است و ربوبیت واسطه وجود و حیات
و در قسم دوم است که مملکه و متصرف شیطان است التجا بملک بردن مناسب است
و در قسم سوم التجا باله بردن سزاوار شاه در تحقیق حدیث کان الله ولم یکن
معه شیء رقم فرموده اند که این کلام که از مشکوة نبوت علی صاحبها من الصلوات
افضلها بظهور رسیده اشاره بمرتبهٔ اطلاق است و تقدیم آن بر سائر مراتب
تقدیم ذاتی و الآن کما کان که با قتباس از انوار مشکوة بزبان بعض اکابر
صوفیه جریان یافته عبارت از آنکه او همچنان بر صرافت اطلاق خود است
ظهور بتقیدات جاده اطلاق را برنینداخته در ان حضرت ازل و ابد ظاهر و باطن
در یک نقطه جمع است جمیع ذرات عالم در دو آن متعاقب موهوم الاتصال
بنفس رحمن و قهر می آیند و میروند و میان هر دو آن دریای لا متناهی
اطلاق حائل است و از کوتاهی ظهور بتقیدات نسبت باین همه اطلاق به انتها

نزدیک است که نظر عارف کل شیء هالک الا وجهه را مستمر ببیند و آنکه میگویند حفظ
ما بین النفسین نیز عارف را لابدست اینست که خود را بفنا و نیستی بر دهد که آن
نفسین این دو نفس سبحانیست هو لست گفته اند نسبت بعارف اصلاح بین النفسین حفظ
بین النفسین بهتر است و الا عارف را چه احتیاج است بحفظ بین النفسین که او از
نفس منفک نیست چه در اصلاح و چه در غیر آن یا گوییم الان کما کان عبارت است از آنکه
اشیا نمودی است لیبود بودی از وجود خارجی بشام او نرسیده و همچنان در علم
آرمیده و یا گوییم والله تعالی اعلم کان الله بعد از ظهور هستی بوده باشد که لی
مع الله وقت همین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان با تنبیه
صحیح است و اگر چه کان الله یعنی اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود
۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتله محبتی فانا دیته فرمودند که حق سبحانه بیان
طریقه مراقبه فرموده است که هرگاه محبت ذاتی بمرتبه افنا و اماتت برسد محبت بذوق
یافته و تجلی ذات فائز گردد و ایجاد دیته همین ذوق یافت است که بعد از فنا در
محبت ذاتی بظهور میرسد یعنی طریقه مراقبه مذکوره که عبارت از ظهور محبت ذوقیه
سنت الیه موصل بمقصود است و باین تقریب فرمودند که مدار طریقه باین سه چیز است
رسوخ در اقتدای اهل سنت و جماعت و دوام آگاهی و دوام عبادت است ۲۰ در تحقیق
معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی
و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه یعنی فی ملاء الملائکه فرمودند که بنده را
عند الله نیکو گمان باید بود و بنفس خود بدگمان و مخالف مشایخ را اختلافست
در آنکه غالب حال بنده مومن رجا باید یا خوف بعضی گفته اند در پیری رجا و
در جوانی خوف و تحقیق آنست که همیشه باید که رجا غالب باشد و خیریت
ملاء در صورتی است که ذکر بنده مر حق را در ملاء آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم باشد

نه باعتبار آنست که رسل ملک افضل باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست که وجود روحانی
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم که در ملاء اعلی ست ذکر حق سبحانه بنده را در آن
ملاء باشد یا بخیریت ملاء باعتبار آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آنها
همین گویند و آنها افضل اند از رسل بشر ذکر بنده در آن ملاء باشد.

۲۱ حقیقت مراقبه انتظار ست و صفای انتظار و طلب مقصود ست در
حالتی که طالب از حول و قوت خود بیرون آمده باشد و مشتاق لقای مقصود
و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره و دید حول و قوه غبار کوشش ست
و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی و قریب الانتها را دست نمیدهد
ولهذا ابوالجناب نجم الکبری قدس الله سره در بیان ده اصل که موت بالاراده
یاران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته لیکن مبتدی عاشق را تقلید
منتهی باید کرد و خود را از حول و قوت خود برآورده انتظار محض باید بود اما
سائر مراقبات که مطلوب را مقید بشکل و مثال و علم و خیال کرده در تعقل
آرند فرودانیست و معلول ست ه هر چه پیش تو بیش از آن ره نیست *
غایة فهم تست الله نیست * ۲۲ نگارش نموده اند مجاز را حقیقت ست و
صورتی ظهور حقیقت او موقوفست بشرف شدن بموت اختیاری و
و طلوع این شرف از راه سلوک منتهی بر ده اصل مشهور ست و طالب
صادق از حقیقت اگر مستعد نزول جذبهٔ الهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر
سلوک داشته باشد وظیفهٔ او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبهٔ نصوح و خالی
کردن دل از آرزوهای نفسانی که مظاهر وابسته توجه بحضرت حق سبحانه نماید
توجهی حنیفی بل یبدا انی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و متنکر و کلامی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد.

دیگین که کشش غیبی در رسد و اورا از دلبستانند و معنی وما انا من المشرکین سنے
آورد جلوه گر شود تعلقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود است
بظهور آید و طهارتش را صفائے دیگر پیدا شود بپر تو تجلی ذاتی بزبان حال
با او سلیے عطیه و بے نیازی مطلب را در میان نهد معنی توکل را که بیرون
آمدن از رویت اسباب است دریابد اگر بلطف حق مدد نماید ببیند که توجه نیز
از دست خود را ازین صفت خالی شناسد الله اکبر من ان یتوجه الیه غیره
روی نماید این زمان توجه دیگر پیشش آید وما انا من المشرکین را بزبان
دیگر بخواند حواس و قوالبش تمام از عمل معزول شوند بصفت مرلت متحقق شود
بوراثت قبول خطاب فتهجد به نافلة لک پیدا کند و از عهده امر واذکر ربک
اذا نسیت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم وبحمدک گفتن گیرد قدم در مقام
توحید و اتحاد نهد از بیابان ترقے کند که کل کائنات را منفعل و ناچیز یابد کلمه
لا اله غیرک سر از نقاب تواری بر آرد اینجا خلاصه قناعت در مقام سیرش گفته اند
باز تواند بود که واذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیده کار فرمائے او شود
خود را العبد قرار داد بشفقت تحمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج
تکالیف بر وی روشن سازند تعوذ نموده بے تکلیف شروع بقرارت نماز کند
فتح و دیگر کشش روی دهد بصراط مستقیم مهتدی شود و بسعادت رضی الله عنهم
و رضوا عنه برسد چون درین مقام متمکن شود معنی هم فی صلاتهم دائمون
وصف حال او شود و انیست صلوة حقیقی اگر کنه ذات بر وی تجلی کند خواه درین
منزل خواه پیش ازین منزل فنای حقیقی باطنش از مجموع امور سیر شود
در و نایافت گریبان گیر حالش شود و معنی استغنی عمالا عود له ول نشینش گردد

سه جانا بقمار خانه رندی چند ند * با مردم کم عیار کم پیوندند * رندے

چندانکه کس نداند چندند + برسیده نقد هر دو عالم خندند + تواند بود که فقرش
بنهایت رسد و مظهر اسم الغنی شود و هنوز در وصد باشد این درست که
مقصود آفرینش عبادت روحیه همین درست ۲۳ بعد از تحقیق مقامات
دهگانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت است یا غنی به دنیا دارد
یا سبب این است یا اکتفا بما لابد معاش ندارد یا مخالط خلق است یا اوقاتش
بذکر حق سبحانه معمور نیست یا از خدا غیر خدا عز و جل میخواهد یا در مقام مجاهده
با نفس نیست یا نظر به خود و احوال خود و مداری بحول و قوه دارد یا تسلیم
احکام ازلیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص است و مخفی نماند که بعضی
از اهل نهایه که از خود و با پست خود بر آمده اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاهده
بجهت بعضی از اسباب حقانیه ثابت نمانده اند لکل وجهة هو مولیها اکابر
خانواده نقشبندیه میفرمایند قدس الله تعالی ارواحهم که هر کرا در این
راه دامن گیر شود بعد از توبه نصوح و بقدر طاقت رعایة زهد و توکل و
قناعت و عزلت و صبر و توحید و توجه سائر مقامات کرده اوقات مستغرق
ذکر الهی گرداند رعایت مذکوره را سفر در وطن میگویند غایة الامر اهتمام بذکر
و توجه دارند و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر جذبه
میباشد و بعد جذبه جمیع مقامات بسهولت [illegible] مقامات [illegible] آید
و حقیقت توجه مذکور و مراقبه مذکوره که [illegible] از [illegible] یادداشت [illegible]
و صفت رضا بعد از تقویت نسبت جذبه و کمال آن باسانی روی مینماید
۲۴ در آخر شرح رباعیات خود که از مصنفات دقیقه ایشان است
و مسمی بسلسلة الاحرار نگارش فرموده اند ع این سلسله که [illegible]
فقر است + وین روشنی از نور تمام فقر است + برخیزید خواجه احرار [illegible]

کان راه زسر حد مقام فقر است ۱۲ اقرب واسطه طرق مشائخ قدس الله تعالی
اسرارهم طریقه علیه احراریه نقشبندیه است اول در آمد ایشان در ادراک بسیط
است که غلبه جهت حقیه بر خلاقیه است و محل تجلی انوار ذات است و ظهور در خفا بس
است مقدمه انفسیه را که مغلوبیت ادراک مرکبه و ظهور تباشیر صبح سعادت حصول
است حضور و آگاهی میگویند و هرگاه در غلبات کشش و انجذاب ادراکات تمام
زمیان رخت بر بندند بل نسبت آگاهی نیز شعوری نماند تعبیر بفنا و فنای فنا
میکنند تواتر این نسبت را وجود عدم میگویند و بلکه ظهور این نسبت متواتره را
عدم علیم شمرند ؎ وصل اعدام اگر توانی کرد + کار مردان مرد تانی کرد + ازینجاست
مخفف توانی ۱۲
که در ینوقت میگویند وجود عدم مغیر بوجود فنا شد یا تا که از فنا فنای صفات
بشریه میخواهند و هرگاه حق سبحانه بمحض عنایت نوری بخشید که در پرتو آن
نور دیدند که حضور با آنحضرت پرتوی است از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بحدوش بفنای حقیقی مشرف شدند از ایشان نه نام ماند نه نشان هرچه با ایشان
منسوب بود تمام باصل رسید این مقام مقام بقا و بالله است این وجود را
وجود فنا میگویند و میگویند وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند
یعنی عادة الله برین جاری است که فانی با وصافش رو نمیشود الا تکمیل
ناقصان درین منزل است این کشف را کشف علیه میگویند تعبیر بتجلی
ذاتی و شهود ذاتی و یادداشت میکنند و حقیقت آن تعبد الله کانک تراه
را درین موطن میدانند و رویه اخروی را نیز درین منزل اثبات میکنند
و فرق میان احسان و رویه همچون فرق میان مشاهده صاحب جا بے
در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب میدانند و میگویند که هرچند که انکشاف
ذاتی صفه بصیرت است اما چون حق سبحانه خبر داده که بیهیاره چشم را شغلی خواهد بود

آمنا و صدقنا اگر میگفت پشیمانی شما را دخل نخواهم داد آنزمان نیز ایمان می آوردیم
و شهود ما نظرت فی شیء الا و رایت الله فیه او قبله او معه را پیشین از اطلاع
بر اصول این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسم
معاینه بران اطلاق نمیکنند چنانچه بیشتر گذشته کرده اند همگی اهتمام ایشان در کشف
غلبه و غلبات آنست در غلبات آن نسبت کثره صفاتیه نیز از نظر ایشان محجوب شود
از صفت و فعل جز ذات هیچ نمی بینند در عرصه وجود غیر یک ذات نیست در نظر
بصیرت شان نمی ماند امینست نهایت مقام انبیا و اولیای اسیر کتاب المنتهی
ولیس وراء عبادان قریه ۳۵ رقم فرموده اند که عین الیقین در ذات حق سبحانه
عبارت از علم حضوری است بذات حق در پرده اسما و صفات و حق الیقین علم
با آنکه این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم است تجلی صوری پیش از رسیدن
بکمال توحید داخل عین الیقین نیست چه حاضر مدرک صورتی بیش نیست
با علم آنکه وی صورت حق است سبحانه و همچنین تجلی معنوی نیز داخل نیست
چه حاضر مدرک صور علمیه بیش نیست با علم با آنکه معلوم حق است سبحانه اما بعد
از رسیدن به کمال توحید همه عین الیقین است بل حق الیقین است بلکه در ان
موطن غیر تجلی ذاتی تجلی نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرده نیست ای موحد
کامل صاحب ذوق اینهمه ازین رموز که بیان کردیم آگاه شده باشی توحید فرق میان
تجلی معنوی و تجلی ذاتی با آنکه تجلی ذاتی نیز در پرده اسماء صفات است بالجمله هرچه
حاضر مدرک هست تجلی منسوب بآن است فافهم و نیز از بعض مقدمات سابق معلوم
کرده باشی که هرگاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند و دران کمال پیدا کند
از تجلیات صوریه و معنویه فراغی خواهد داشت خلاصه و مقصود همه تجلیات
صوریه او را حاصل است هرگاه صاحب صور حسیه و علمیه حاضر او باشد انه

حضور صوری فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تعبیری که تجلی معنوی را کردی لازم
می آید که ارباب اعتقادیه هرگاه یقینی باعتقادیات خود داشته باشند صاحب تجلی
معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلی معنوی افنای سالک است چنانچه
مقرر ارباب آنست میگوئیم فرق میان تجلی اعتقادی و تجلی معنوی اینست
که در تجلی اعتقادی مذکور یقین ست با آنکه این صورت معتقده صورت حق
ست و در تجلی معنوی یقین ست با آنکه این ذی صورت حق ست بالفعل صورت
علمیه در مدرکه بالجمله در تجلی معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم ست تغافل اصیل
قطعا کاری ندارد و تجلی اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه دران
و بنسبت صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست ۲۶ فرموده اند لوکار
نه آنست که ترک اسباب کنند و بنشینند چه این سوی اولیست بلکه اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیره میباید کرد و نظر بر سبب نه بند و خست زیرا که سبب مثل
دروازه ست که حق سبحانه برای وصول بسبب ساخته ست درین میان
کس دروازه را بند و که از بالا خواهد بر تافتن بی ادبی کرده باشد
چه دروازه بنا کرده ست و دلیل ست بر آنکه او کشاده بنا یدیست لیه
از ان او در اند خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا تر یا بدنیت ۲۷ فرموده
اند تا حضور ذاتی که حضور صاف عبارت از انست سالک را حاصل نشود
از تفرقه توحید جسمانی خلاصی نیابد چه توحید صوری در مراتب اجسام میباشد
چنانچه وجود جسمانی خود را و غیر را وجود حق میداند و درینوقت تمیز و تفرقه باقی
ست روح بفنا و اضمحلال نرسیده ست زیرا که بروح ست تمیز هر چیز این توحید
به توحیدی که مقرر علمای دین و صوفیه محققین ست رضوان الله علیهم اجمعین
نرسیده و آن عبارتست از مدلول کریمه والله من ورائهم محیط که منزه بحرف

منزه از صفت تنزیه ست تا فروغ حضور ذاتی درنگیرد و روح را ایقنا و اضمحلال
نرساند حجاب از چهرهٔ مقصود برنیفتد اگرچه آن حال لمحه باشد و این بیان قدر
کردر تقدیر ست روی رفته منهایه علی تفاوة الاستعدادات پس همیشه منتظر
باید بود که حق سبحانه بوجود موهوب صفاتی که مقربان خود را مخصوص گردانیده
مشرف سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست محض موهبت اوست سبحانه
ش۲۸ روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس
اعتبارات و حیثیات ذاتست و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس آن
صور علمیه است که بر آئینهٔ ذات افتاده تردد می نموده اند که اگر عکس صور علمیه
بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و تخلیهٔ وجود مطلق تعالی شانه لازم می آید
درینوقت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس بسر وقت ایشان رسیده
پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبههٔ خود را معروض داشته اند فرموده اند
بی نهایتی حق سبحانه نه بآن معنی ست که در اجسام است باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست که بی تعین و تمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیت لازم
آید بلکه محل آن وهم ست چنانچه صورت منتقش در آئینه نه درون اوست و نه
برون او و وهم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال ست که آن را
مثال متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و بیرنگی خود ست ش۲۹ هم درین
محل فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر
فی الوجود الا الله ست یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را ازان جدا
ساختن اگرچه بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات
میکنند و توحید ایشان لا معبود الا الله ست اما مذهب اصح آنست لا موثر
فی الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند باقی

صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکند
۳۷ روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیارست اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشته باشد و الا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم آنست
که بیقین شود که آنچه بر سر او می افتد اضافت کنی و از استعداد او شماری و
کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هرچند که معتقد لا موجود الا الله باشی
درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده اند
که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و هنوز واصل نباشد. با آن
سخن مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الهی بعد از وصول حاصل میشود
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضی
را در سیر الی الله پیش از وصول میسر شده باشد اما اکثر ست که بعد از وصول
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و تخلق قبل از
وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ۳۸ روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره
السامی در نقد النصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آنکه
از حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تلقی روح مطالعه
مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات
که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطا میشود اما علوم یقینیه که بر دل که ملهم
میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل درویشی معروض داشت که در بعضی
علوم یقینی که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطا یافته میشود سبب آن چه باشد

فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمه خود که پیش صاحب این وید بعنت
یقینی مقرر ست آخرابان علوم ضم کرده ست خطا ازان راه آمده والا خطا را
در صرف علوم ملهمه چه گنجایی علماے علوم عقلیه که مراعات قوانین منطقیه مینمایند
گاه خطا در فکر شان راه مے یابد سرّش همانست که مقدمات مقرره خود را
یقینے خیال کرده دران دخل داده اند والا منطق علمے ست که رعایت او
ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال صرف منطق مے بود سے فهم
مقدمات خود هرگز خطا نے خورد و انگاه فرمودند که بمتوجهان اسے الله
کشف هیچ در کار نیست که کشف دو نوع ست دنیوی آن خود اصلا بکار
نمے آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شده ست برائ عمل کافی
ست و هیچ کشفے بآن برابر نه سببے میفرموده اند مشائخ را باعث بر تربیت و
ارشاد خلق یکی از سه چیز ست وهیشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر یا شفقت
بر خلق الله یعنے چون خلق را بر ضلالت مے بیند و ضلالت را موجب عذاب
و ضرر آنها میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان مے خواهند پس
مقتضاے شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
و نصیحت کنند و آداب و اقامت شرائع امر کنند بشغل تعلیم و تعلم فقه و حدیث
مشغول کردن موجب آن (؟) آنکه ایشان را واصل سازند و شفقت شرط
نیست امر ایده را شرط شفقت و باین تقریب فرمودند که حاصل این
طریقه تربیت انقیاد ابانی ست که دعوت تمامت انبیا و رسل بدان واقع
ست سببے میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت بذات حق
سبحانه زیاده بران نیست که دوام آگاهی و آرام که اقتضاکنند
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت

مشرف بمرتبهٔ ولایت شده کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات اسما و صفات
سالکان طریق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگر هست این حصول نسبت قرب
و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بمرتبه ولایت خاصه میرسانند
اول در آمد طلاب این طریقه در مرحد فناست و معنی اندراج نهایت در بدایت
که کبرای سلسله اشاره بدان کرده اند اینجاست ٣٤ بتقریب ترقی بعد الموت
فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بنیت صحیح
و اعتقاد درست در راه حق سبحانه در آید و آداب شریعت غرا کما حقه بجا آرد
و او را از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیبی نباشد البته بعد
از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدهند حضرت خواجه روح الله روحه
بعد ازین نقل تا سطری کرده فرموده اند بلکه اینچنین کس را هم درین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان بزبان مبارک آورده اند
که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه بجناب
حق سبحانه بزرگترین دولتهاست هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
نیست سخن این دو داشته باش گو دگر هیچ مباش ٣٥ فرموده اند طریقهٔ انجذاب
و محبت الیه موصل هست و او را روی بسوی ذات حق سبحانه نیست بخلاف
طریق دیگر که روی بجانب انوار سر دارند لاجرم بعضی بهمان انوار باز میمانند
و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی هست اما پوشیده هست اهل این
سلسله علیه نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند ٣٦ فرموده اند رویت بالبصر
بعد از موت هست چه رویت انکشاف تام هست و تا روح متعلق این بدن است
انکشاف تام صورت نمی بندد چه هر چند بی تعلق گردد لا اقل علاقه حیات باقی
خواهد بود اگر چند بمرافقت اصلی باز تعلق خود باقیست ٣٧ بتقریب سماع

که از راه توحید صوری میرسند خطر بسیار دارند و نیز فرموده بودند که تخصیص بحضرت حق سبحانه
اقرب باشد یعنی استهلاک و اضمحلال داشته باشد و اکرم نشود چنانچه یکی تحصیل مقامات
کرده است و نتیجه مقامات را که استهلاک و اضمحلال است درین عالم نیافته این
اکرم است نزد حق سبحانه و کریمه ان اکرمکم عند الله اتقاکم ناطق برین است و نیز
فرموده اند که ولایة بفتح داد قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد و بالکسر
را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگروند و این به تکوینات تعلق
دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال کرده
که برکاتی که بمستعدان میرسد از کدام قسم است فرموده اند که اثر ولایت
بالفتح است و در اثنای آن بیان بتقریب استفاده طالبان فرمودند که هرگاه
آئینه طالب محاذی آئینه مرشد میشود هر چه دران آئینه است بقدر مناسب
پرتوی اندازد انگاه فرموده اند که کسی باشد که ازان دو قسم ولایة او را یکی
حاصل باشد و دیگری بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد یا شخص
یکی ازان دو بیشتر بود و بدیگری کمتر مشائخ نقشبندیه رحمهم الله را همیشه
ولایة بفتح بر ولایة بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر شخصی از این
عالم انتقال نماید ولایة بکسر را بیکی از مخلصان میگذارد و ولایة بفتح را با خود
می برد و نیز فرمودند که گاه بحکم زلتی ولایة بکسر را از ولی باز میستانند چنانچه
ابن فارض رحمة الله ازان نیز نقل میآرد و آن در نفحات مسطور است
شبی روزی فرمودند که معامله برزخ و حشر خوش معامله و دور و درازی است
انگاه سکوتی و تاملی کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که
کسی را نسبتی بحضرت حق سبحانه حاصل شود و بعد ازانکه دوام آن حاصل شد هیچ انتظار
نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مامور باخلاص و محبت است و خاصیت

نسبت سوختن غیر محبوب خود ست با آنهمه چندین تکالیف شرعیه بر وی نهاده است
روزی بتقریب اعتراض بعض منکران بفقراء الله فرمودند اولیا از کبایر محفوظ
نیستند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم
بر ابطال کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که بمنزل ایشان که دائم یا اکثر در راه
کدام ست درین میان اگر احیانا بحکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را در آن
معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را در زمان حیات
مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اما ذوالنون را
بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت دنیا می بود
هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشد این که
مبتدعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش آن است
که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند و الا چندین
تن از صحابه که بکلیها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
هیچکس از آنها حرفی نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شر ابلا و بین ابتلا
نیست بسیاری از مومنان باشند که غیر خدا و رسول را نشیدانند و در
ایمان ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و
خلفای حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبیدالله سلمه الله
نخستین فرزند دلبند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت
ایشان ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردد ۵ او گشته
درین سرا به منزل ۲ رمضان از ربیع اول ۳ بود آخر عمر کان یگانه افتاد
درین سرا ۲ خانه ظلیم غزل انشاد میگفت ۵ دیدم ناگه بهار شگفت
باریخ شناسی تیز بین مرد ۵ بشگفت بهار در عطا آورده چون یکی از

و درویشان در واقعه دیده بود که در خانهٔ ایشان پسری خمیده سیرسی خواهد شد باید که او
را بنام حضرت خواجه احرار عبیدالله قدس سره گردانند چنین کرده اند چنانکه در
همان مثنوی آن حضرت مثنوی اشاره بآن نموده اند آنجا که فرموده اند ۵ در
خانهٔ کمترین غلامی شد پدید * بنده که بزرگ ناصح * این نام خجسته بلا بک زاده *
ان شاء الله شفیع من باد * و درین مثنوی بتقریب اذان و اقامه بسمع این
شخص کثیر السعادت ابیات بدیعه و دقیقه که متضمن تعطش ایشان بوده بقلم
آورده اند با بیست و دو بیت ازان اینجا اکتفا نمایم ۵ برخیز بلا موذن عشق
در گوش من آر بانگ لا ریب * این خسته بسی نیازمند ست * یک اشهدم
از لبت پسند ست * گر بکشیدم الله از تو گیرم * والله که جان زنان بمیرم *
یک شعله نور ده بروزم * تا خانهٔ ما سوی بسوزم * خود را بتو بازسپارم *
حی میرم بشعله گذارم * در خویشم ازمن سیه روز * خود شعلهٔ خویشتن
برافروز * ای دوست بحق دوستداری * خواهان توام بجان سپاری * بی ترا
بتو وصل جاودانی ست * در پیش تو مرگ زندگانی ست * گر حی علی الصلوة
گوئی * هم خود لصلوة من بجوئی * در زیر کفن شوم فراهم * رشک همه
زندگان عالم * من مرده و دوست در نمازم * سبحان الله بخود نیازم *
افتاده بصدقه تجلی * گویم و هو الذی یصلی * گر زنده دو کون مدح خوانم *
قد افلح آیتی بشانم * بان الله گوی تا بجوشم * اینک بحضرت تمام گوشم
در همزه الله ار شوم نیست * حاجت بسماع اکبرم نیست * در جبهه من
آن الف عظیم ست * دانم که صراط مستقیم ست * من بکیدم سر بنام وارم *
یک رشته حیات کام دارم * از رشته کفا نیست این کار * چون من بروم چه
کم بسیار * چون در نگری غرض تمام ست * سررشته رشته هم بجا ست *

گر بحر رسد بتشنه کامی * سیرابی اوست هم بکامی * سبحان الله عظم مقام درویش
عالیست ز حرف اندک و بیش * دریای ازل لب شکرفت * سبحانک
بشنفت این چه عزت است * در ایام طفولیت این فرزند و برادر ارجمند ایشان
مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از والد بزرگوار خود نظری رسیده بوده اند
و نیز دران ایام حیات حضرت والد ایشان علیه تربیة حضرت ایشان ما را
قدس الله سره امر بتوجه و دعا در حق این دو نور دیده نموده بوده اند
و آثار آنرا نیز بنظر غیب بین مطالعه فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی
که باین دو پیرزاده گرامی مرسل داشته اند تصریح باین معنی نموده اند
سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر
را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیوة کم مانده از
احوال طفلان خبردار خواهی بود و در حضور خود شما را طلبیده و شما دو نور
در ضعیات بودید و بفقیر امر کردند که با ایشان توجه بکن با هم ایشان در حضور
ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهرا اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است
که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون
این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد
سلمه الله تعالی از فضل و صلاح بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ با ایشان
انتساب شغل این طریقه علیه را از شیخ الهداد داشت چنانکه عنقریب ذکر حال
ایشان بیاید ان شاء الله سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقا ذکر یافته
و نیز بیمن همت و صحبت این دو عزیز از حسن استعداد نسبت بزرگان خود بهره یاب
شدند بالجمله فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین
بکمال و همواره در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان ما بسر می برند

در عرایض به نیاز مندی تمام دریوزه اظهار عنایت از ان حضرت مے نمودند
یکے از عرایض ایشان این عریضہ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور
فضیلت ایشان راہ توان برد هو هذه عریضہ محتویہ علی سرایر الاخلاص
ومکامن الاختصاص من المملوک المفلوک احقر عبید الله عبید الله
الی اسوۃ اہل الصحو وقدوۃ ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام
امام الانام ومنبہ النیام الاجل الاکمل البارع الاورع النحریر البحر المنیر
مشید ارکان الملۃ والمتطہر من المآثم والذلۃ والناطق بالحق والصواب
والمتعلق بکنف اللوذ والایاب قائم الدین وقایۃ احکام الیقین والتمکین
علی مسند الافادۃ والمتصدی من فیض العادۃ الی افق السعادۃ
قلاوز رکبان الطریقۃ وحارز عمران الحقیقۃ نور حدقۃ الاکوان ونور
حدیقۃ الاعیان فارس مضمار الخطاب وحارس اسرار الکتاب المتین
علی وسادۃ وراثۃ المصطفوی والمتصف علی جادۃ خلافۃ النبوی
واخذ نیران المحبۃ لقائلہ ومنیل عطش المحبۃ سقائہ حلال عقود الاشراقیۃ
ودلال وفود الاشراقیۃ لیس بکرمتہ من الله الا لہ فیہا حظ کامل ولا
موہبۃ الا نصیب کافل الصفوۃ مشعشعۃ من نیر قلبہ الواسع والعطوفۃ
شدیدۃ من دوحۃ کرمہ الوافی لہ التقدم علی مشائخ الزمان والتفوق
علی مشاہیر الدوران متحیر بلاحظہ اطوارہ من طور الولایۃ ومتطلع بمشاہدۃ
اعمالہ علی اسرار اہل النہایۃ من استسعد بعروۃ ارادتہ فہو الذی ارتقی
علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل اخلاصہ فہو الذی استسعد بنیل
الامانی وفاز بحصول الکمال فہلموا ایہا المترددین فی فیافی الطلب
وتعالوا ایہا المتعطشین لنیل الحیوان ووصول الرب واقرعوا باب دارہ

التی تعلم بمنبع البرکات وعاکفوا علی حضرتہ التی ہی معدن الخیرات وترقبوا من
الطافہ حصول المقاصد والمرادات وترصدوا من تصرفہ نیل المکارم والسعادات
ہو الشیخ المکمل سیدنا ومولانا ملا ک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب
السرہندی المولد القدسی المحتد بلا دلیسی فی حقہ عنطقۃ للمستانی فی امرہ
عبرۃ طرد الطوسی عند ظہورہ وفر الفارابی من سطوۃ طلوعہ ومقر فضائلہ الغزالی
ومثبت تفوقہ الرازی اللہم یسر آمالہ وضاعفت کمالہ واحفظہ من طوارق الایام
وموجبات الاحزان والالام بامیر غماھم وبہ حمام بحرمۃ النبی وآلہ الکرام وصحبہ
العظام واتباعہ الاخیار الی یوم القیامۃ علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام یا سیدی
لیس لی طول البضاعۃ ولا حول الاستطاعۃ الا کثر شکرکم ومدحتکم قلبی قاسیہ باصناف
الذنوب والاثم وفوادی مظلمۃ باضعاف الذمائم والجرائم ارحموا علی احوالی
وانظروا علی سریرتی وبالی حتی تتخلص من بادیۃ الجہالۃ والضلالۃ وارتقی
علی معارج السعادۃ والکمالۃ الیوم لیس لی مشفق الا انتم ومربی وما ربی
الا حضرتکم کل ازمنۃ عمری وجل اوقاتی وعامۃ شہوری وسنواتی مصروفۃ
بمحبتکم العالیہ وبمودتکم السنیہ واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربۃ والمنیۃ
سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لا یلیق فی امری علی مقتضای اقتضائی
وابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق اللہ ذو القدس عز شانہ وجل سلطانہ
وعرائض بزبان فارسی در غایت فصاحت وبلاغت نیز بسیار مرسل داشتہ اند
کہ اکثر بہ تخط ایشان نزد راقم ہست لیکن از خوف تطویل عنان توسن خامہ را
کشیدہ میدارد حق سبحانہ ایشانرا از میراث معنوی پدر بزرگوار بہرہ فراوان
بخشاد بالنبی وآلہ الامجاد خواجہ محمد عبید اللہ سلمہ اللہ فرزند دوم حضرت
خواجہ ما اند طالب تربیت السلطنت وزادہ قدر الخلافت برادر بزرگ از مادر دیگر اند

و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این دو گرامی برادر چهار ماه اکثر
چنانکه بعد ازان مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره اشاره بوقت و ماه و سال ظهور
این فرزند نیز فرموده اند و آن ابیات سه تاریخ یکی چو شد نمودار * هنگام تولد
دگر آر * افتاده بحر بر تلاطم * ماه رجب و پگاه ششم * ما بین ظهور این دو
گوهر * بگذشته چهار ماه و اکثر * چون صبح رسید آخر شب * چون روز
ز روشنی لیالب * چون ماه تمام منشرح صدر * در ظلمت شب چو ساعت
قدر * بعد ازین بیان والا چند بیت زیبا در دعای این نور حدقه سعادت
بزبان قلم لازم المیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود حرفی بمیان
نهاده هذا ابیات یا رب که طلسم خود کشائی * این طفلک ما با و نمائی * خود
را بتمام خود گذارد * چون نخل زوانه سر برآرد * چندین همه آفتابیه فتنه
در بحر تو چون حباب رفتند * این قطره هم از شمار ایشان * در موج خودش
مکن پریشان * باشد کامم از و برآید چون همیش از تو یادم آید * لب تشنه
و لب خرابم ای دوست * در حسرت یکدم آبم ای دوست * هر جا که ترشح تو
بینیم * در العطش آییم و نشینیم * ای بحر طرب بکام من شو * امروز یکی بجام
من شو * من جام چه میکنم گدایم * مشتاق توام دهن کشایم * اکنون
دهنم کشاده بهتر * بحر سخن ایستاده بهتر * زین گفت و شنود حاصلی نیست
حیران و خموش بایدم زیست * این مخدوم زاده آزاده در صورت شباهت
و سیرت مشابهت تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از
علوم عقلیه و نقلیه بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله را بفطرت
و قوت تمام درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علیه نصیب فراوان
یافته اند و دران علاوه حالات و وقتهای نظرے نمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را

از حضرت ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار رفته اند و از دهلی پیاده
و سوار متوجه آستان ایشان شده در سرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح مواقف وغیره
یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم و اسرار
خاصه حضرت ایشان نیز بهره‌ای لانهایه برداشته راقم الحروف چندین بار در
خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاده عالی نسبت
استماع نموده روزی فرمودند که او از مجذوبی المشربان ست و از محبوبان ست
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
که اگر آن نبودی که این خواجه زاده ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی
و بی تقیدی و بی تعینی بودندی ایشان را اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادهٔ
والد بزرگوار خود نشسته بافاده و افاضه طالبان می پرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بی تعینی اند و از آنجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و نغمات نیز لذت
بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کوچها و
بیابانها سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آه گرم و سرد از دل پر درد بر می‌آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظهٔ انتساب خود بحضرت ایشان تخلص در آن
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند بیت
گشت گلستان بهانه الست نگارا ٭ بوی تو آواره کرده باد صبا را ٭ اشاره بفقیر
نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت عرض داشت
سر راز نهانی بلب رساند دل امشب ٭ خوی کبوتر که داد بلبل ما را ٭ خلق بمحراب
ابروت بسجود اند ٭ شیشه دل بشکنند قبله نما را ٭ حضرت ایشان ما را قدس الله سره

در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زاده گرامی ست در مکتوبی
که در جواب عریضهٔ ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفهٔ شریفه رسید از مطالعه آن
فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آن که اندراج
یافته بود نیک مبارکست این دولت که شمارا در عرض چهار ماه میسر شده ست در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند
شکر این نعمت بجا باید آورد چون میداند که فطرت شما بلند ست و تحسین این
قسم احوال از شائبهٔ عجب میرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم
نص قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته ست این
دولت نیز مبارک باشد بادب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبهٔ این حال
آداب شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی
علی الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتوی است
بر فوائد ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این
قرة العین ولایت عرائض تمکین پرشور بستانهٔ آستان حضرت ایشان
مرسل داشته اند که از انها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی
عرضداشت بندهٔ مهجور پرتقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعای
سلامت آنحضرت میگذرد و ندامت و پشیمانی که بدوری از خادمان
حضور وارد آنقدر ست که بگفت و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و
سرگردانی روی داده که شمه از ان اشعار نتوان کرد سراپا درد و اندوه ام
و با این خداوند کریم را شکر که در نسبت و رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا و نیستی
ست ذاتاً و صفةً و عیناً و اثراً فتوری نیست و چگونه فتور راه یابد که ابتدای
رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نمانده و نسیمهای غریبه روی میدهد

و اسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از ینها التفات نیست بدریای عالم آب از
سر گذرانده اند اینهمه بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت ست فذات والای آنحضرت
تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد و عریضه ثانیه عرضداشت کمترین
خدام والا درگاه محمد عبد الله بعرض اقدس باریافتگان ورا و پردگیان محفل
خلد مشاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند کمر احوال بیدان گویم که میگذرد
که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست و آخر بکجا کشد شور سیّے
شکرف سراپا پیچیده دریای حقیقت مواج ست هر لحظه موج دیگر بروی کار
دارد و قطره را با موج بودن شریعت عشق بیهاب هیهات چه بنویسیم
در حضرت قطب دائره ظهور دیوانگی سر دیگر به دیوانگی بخشند ؎ گه گریم و گه
خندم گه افتم و گه خیزم ✽ آموخته ام مستے از دلبر مستانه ✽ ای قبله عذار شتاران
کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی است
العبودیته انتهی و از انجاکه این نور دیده مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسه باین بنده
مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
مینماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که دران منظومه سابقه در حق ایشان
نموده اند باجابت قرین گرداناد و ایشانرا بنهایت مراتب تکمیل و اکمال برساناد
بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجه
بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از انجاکه
اکمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند قدس
الله سره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین
سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت

ایشان متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر خلفا
حضرت خواجه را تقدیم داده مسک الختام این کتاب ذکر حال آن مرهم جگر ایشان و
فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی انجاب
از بزرگ زادهای دیار هندوستانست و از اجلهٔ اصحاب حضرت خواجه ما قدس الله تعالی
سره الاقدس پیش از شرف وصول بآستان ایشان در خدمت حضرت شیخ
اله‌بخش که از خلفای حضرت مجذوب الله سید علی قوام بودند قدس الله سرهما
می بوده و جناب شیخ انواع الطاف و اعطاف کثیره می نموده در بدایت ایام طلب که
حضرت خواجه ما بخدمت مشائخ بلاد تردد میفرموده اند در قریه از قرای سنبل که
از بلاد متعلقه دهلی است بصحبت شیخ اله‌بخش نیز رسیده بوده اند خدمت شیخ
تاج ایشانرا دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجه ما در آن باب
استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله ارواحهم رخصت
آن انتساب نیافته از آنجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند اما شیوه
فقر و نیستی و حال شیخ اله‌بخش را معتقد می بوده اند چنانچه از بعضی مرقومات
ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ما وراء النهر بهند
مراجعت نموده بارشاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ اله‌بخش نیز سفر آخرت
اختیار کرده بوده همت شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل نائب
مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم از سر
ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع و انصاف
او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند
در میان مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبوده

ونیز در استفسار احوال و پرسش اسرار بسیار دلیری می نمودہ و اگر ایشان را
گاہ مغلوب می دریافته بحکایات و لطایف کلمات ایشان را از شعور این عالم
میکشیده چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای بر همین نموده اند بالجمله بعد از آنکه
حضرت خواجه ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند
اجازت تعلیم طریقه داده اند گویند اول کسی که از حضرت خواجه مجاز گردیده شیخ
تاج بود راقم از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه ما قدس سره
مامور شده اند که مرا اجازت دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که
اگر وی هم در معامله امری ببیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر با جازت
باشد میشاید مقارن آن من در معامله دیدم که بخطه فاخره بخارا در خدمت
حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه نشسته ام حضرت عزیزان
طاقیه مبارک خود را بر سر من نهاده عنایات بی غایات نمودند چون بحضرت
خود این واقعه را معروض داشتم تبسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان
خطور نموده بود بیان نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند
در نفس و ذکر انجذاب اثری پیدا گشت هر کرا ذکر این طریقه تلقین
فرمودی وی را جذبات و غلبات از وی ربودی و احوالات رو
نمودی در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافته که امشب را
در کنار دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان
حضرت خواجه بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود وی را طلب آن پیدا شد
که از شیخ تعلیم ذکر این سلسله علیه بر دارد با جانبه رسیده بان شب
آن صالحه را حالات و جذبات کثیره روی داد و کشف ملکیت ارواح
و امثالها میسر گشت آن احوالات حاصله را از روح خویش در میان نهاده

تا بشیخ رفته معروض دارد و روح را از استماع احوال زوجه شور و جنونے بسر دوید
و حال آنکه پیش ازین بچندروز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت
برای او از حضرت خواجه قدس سرہ دریوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ
معروض داشته بوده است حضرت خواجه بنابر حکمے جواب داده بودند که
اورا از ما نصیبه کمتر مے نماید شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن
مصلحت ندیده تا آنشب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفته که التماس
کرده بودیم بان تا چه جواب گرفته اید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار
آنچه شیخ شنوده بودند مذکور ساخته بمجرد استماع آن سخن آن درویش
ممتحن گریبان چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و افتان
و خیزان روے بآستان حضرت خواجه نهاده و در راه چندین جا بر لاے
و وحل افتاده و دستار جائی و پای افزار جائے و بیان حالش ـه
در همه شهر چو من نیست یکی شیدائی + خرقه جائے گرو و ساغر و دفتر جائے
تا همچنان شوریده و پریشان بمسجد خواجه عالیشان در آمد چون نظر او بر
حضرت خواجه افتاده باضطراب و پیچ و تاب تمام دویده آن تنگ گل
را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است اصحاب حضرت خواجه خواستند
که وے را بجبر از ایشان جدا سازند حضرت خواجه اصحاب را منع فرموده اند
و خود را بوے در داده چون چند بار با ایشان بهر طرف غلطیده ایشان
از روے شفقت باو فرموده اند که اے فلان مرا بهیچ کاری هم واری
وے بشورش تمام گفته هر کارے که دارم با تو دارم تبسم کنان فرموده
اند که مارا خود هلاک میکنے آنگاه فرموده اند که هان سوے پیشانی ما بنگر
بمجرد وے که نظر بر جبهه ایشان کشاده بیهش گشته و بر خاک افتاده

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را بنگاه داشت و گذاشته تا بعد از چندین مدت
با فاقت آمده است و چون یاران سر بپوسته اند و استفسار نموده اند میگفته
بسیار که آمدم و چنین بهمین نا ایشان چیزی دیدم که گفت و بیان در نگنجد
مرا همین بیان بوده از خود رفتن بیان سه لوح محفوظ است پیشانیش بیابد
شکر کونین است در وی آشکار. چون حضرت خواجه واقعه وجد آن عزیز را
شنوده اند پیش او رفته احوال او را استماع نموده او را بکچار خود آورده
اند و هر روز از وی خبر میگرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا از یمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از آن
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعه سلطان فیروز انسار
ذاکرات بوی رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او کسی بی دولت
نا مور است بدولت صفا سرو ذکر دل و جذبه و حضور میرسند
وصیه آن زکیه در شمائل جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی
باز کردیم بشرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته
بهدایت ارباب طلب توجه نموده اند بعضی حاسدان زبان بملامت آنجناب
کشوده بوده اند و نیز دیوانه اباکبر نام از جمله همپایگان شیخ و شوریده
بود آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از راستی آشنا و بیگانه شده و از بدمعاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرض و دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاظهر این رقیمه را الی شیخ مرسل داشته اند که
فرزند خلف شما را که در باب شیخ اباکبر نموده بود بخواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کار شناسی نیست اولیا ازکیا به محفوظ نیستند
تا مرادی بیچاره که روزی چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

محفوظ هستند و معصوم شد تا خلاف چشم داشت از و ظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و مغروف العقل باشد استقامت صفات از وی نمی باید چشم داشت
اگر چه بولایت برسد خدا داند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد
و صورت صواب را از نظرش پوشیده باشند کار خانه دیوانه دیگر است
نمی بینید که تکالیف شرعیه مربوط بعقل است بالجمله همه را در مرتبه آشنایی
معذور باید داشت و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل صفت وجود را و پای
شناخت اینست نفوس مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان
که آنرا لوامه گویند آن هم اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست
ارباب نفوس اماره را نیز معذور باید داشت بل مبتلا بلیه دید در هر کاری
مطالعه‌ای جمیل بکار باید برد طعن اهل سبیل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر
رحم در ایشان دید که از استقامت عقل برآمده اند و شیوه تندی را فرا
کرده اگر ما خود یک گناه کنیم حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع احوال
نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله والمنة که ملامت نصیب اولیاست تا خود
و نظیر این امور طریق دیگر داریم هر گاه ملامتی میرسد در خود می نگریم
و گاه به صفتی در خود می یابیم و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین
ماده نیز در خود نفاقها و تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انشاء الله
مرتفع شود بار بگوئید که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد
عبادت ما قبول نخواهد بود یا صفاء توجه بر طرف خواهد شد یار درگاه
خداوندی خواهد شد مع مشوقه ترا و به سر عالم خاک و السلام این
مکتوب را نیز پیش از آن یا بعد از آن بتقریبی که مفهوم کرده شیخ تاج نوشته
اند سه کاری مکن که وحشت رشکم فرزدان شود و ... برون شود

مرغ دست آموز شما مزاج نازکی دارد والله که بدست این مسکین نیست که هم نزد آن نیست
گرم و سرد این بیابان شنیده باشد بالجمله بنا بر پیش صحبت باید داشت سنت الله تعالی
برین جاری است که انحراز از سلسله تعظیم او موروث فیض لا نتناهی است
و چون زبانی بغیر ما منکر الحذر الحذر از غیرت ما زیاده گستاخی است
انشاء الله تعالی در پنج و شش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین
بیک وجه نوعی اشاره شد تا آنکه اجمال در توجه بجانب شما بکنم و از همین جا
غایبانه همت بر ترقی شما بر بندیم بتوفیق الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر
ظاهر شد که فی الجمله شما را آهنگ و نزاعی در میان است اینها در چنین وقت
چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق الیقین رسیده و از عروج
بقا بالله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق الیقین در معشوق مشاهده
افتد یعنی مارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ذوقی شود و سر کل شیء هالک
الا وجهه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین موطن صورت نمی بندد و سلطان
مملکت تحقیق خواجه احرار میفرموده اند آنکه تا بیت تو بامیت افرمیت در
باطن نشیند واصل نمیتوان گفت کسی را گمان نشود که همینی در ظهور
انوار توحید بدست می آید که همه را بصفت یکی دیدن دیگر است و همه را بصفت
یگانگی دیدن دیگر فهم معنی فهم این معنی ظهور کان الله ولم یکن معه شیء آیت
چنانچه در ازل بود با شند الان کما کان دیگر است دقیق است گنجایش تقریر
و تحریر ندارد والسلام والاکرام هم این فقره عالیه را الشیخ نگارش فرموده اند
نوزیدن هدایت مطلق در پرتو مازاغ البصر و ما طغی است که باطن سالک گرفتار
ذات بحت باشد نشان آنکه با وجود ورود و بر کثرت جمیع مقامات و مشاهدات
و مراتب ظهور بیشتر [illegible]

برسیده و نقد بر دو عالم افشانده. اگر صاحب این حالت را بشرط کشش ازین
حالت بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش بنهایت رسد اذا تم الفقر
فهو الله انتهی یعنی پی استغراق و کشش الهی و دریافتن آنکه این کشش
از دست وی است و صور کائنات و اشباح عالم سرابی بیش نیست بیش نیست انتهی
کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره بدار البقا شتافتند خدمت
شیخ تاج سلمه الله از آواره دیهی طریق سیر بلاد را پیش گرفت اکثر ممالک
هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله تعالی
شرفاً و کرامةً گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص
تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم بود و بورع و علم و عمل و ریاضت
و قناعت از اعلام آن دیار شیخ الانوار او مستفید از آنجناب شد. و شیخ محمد را
پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله
علیه نقشبندیه قدس الله اسرار اهالیها کائن بود و کتاب رشحات عین الحیات
را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز بر حسن اطوار و لطافت اقوال
و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه جویان آن می بود که حق سبحانه
یکی از خلفای این سلسله را آنجا رساند تا از وی اخذ طریقه این
اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض اکابر این سلسله در مقام
آن عزیز را بشیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام بخدمت شیخ رسیده اطوار و
اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار ملازمت آن شیخ نمود و فور ارتباط
و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص مردم آنجا شد. شیخ تاج الدین را هم
از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد عرب شیخ محمد علان میگویند
شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت شتافت رحمه الله.

شیخ تاج الدین سلمه الله یکبار از دیار حجاز بهندوستان آمده باز بآن بلاد شریفه رفت
و در مرتبه اخیر بولایت لیبا و لیمره رفته ثم بفقیر بسلک اراده پیوسته عالم آن دیار
از مخلصان شد و در اثنای کثرت صحبت و اجتماع ارباب ارادت ایام عرفات
نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو کوفت شیخ مضمون سه بیت طرفت
بانگ حدی یک جانب آواز درای * از دگران جانب لیلی و آنرا که با او دل ما
مشیخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم از آنجا با لباس احرام با یک
ناقه و یک دو خادم بفقیر و فاقه متوجه بیت الله الحرام در رحم سید الانام
شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح ست و صالح نام و از
مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و
هفت باشد و در بادیه مشتبر که بعرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهاے احرام
چندین روزه که شعر خلیین گردیده بود و آنجناب غبار آلوده و ژولیده موی
با محاسن سفید و چشمهاے از تاب سفر بل از نشای مستی دیگر سرخ شده
چنانکه از دیدنش سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و همین گفت
که سالها شهرها و بیابانها پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی
خانه صاحب خود میکنم تا همین جا خاک شوم ۵ خوش آن سری که بر این
آستان خاک شود * حق سبحانه آن یادگار باقی را در امکنه مکرمه سالها باقی
داراد بحق الحرمین و نگهدارد و سایر العباد آنجناب را در اطوار و اقوال ارباب
ذوق و حال رسایل نیکوست و جهة افاده اهل عرب بعض رسایل خواجگان
نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی بوده عربی کرده و نیز چون از بعض
علماء ظاهر حرفے که مشعر باشد برانکه پیرے و مریدی بدعت ست شنوده
در اثبات سنت آن رساله زیبا رقم نموده اینجا و نسخه تبرکاً از رساله که

در تعلیم اذکار نوشته شده بر سبیل تقریب آن کلام خواجه عبدالله امام
اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است که اول صورت آن شخص را
که این نسبت از وی یافته در خیال آورند آنچه شیخ می نویسد که فینبغی ان تحصل
صورة الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک ثم تعتبر من کتفک الی قلبک
امرا ممتدا وتجیء بالشیخ علی ذلک الامر الممتد وتجعله فی قلبک فانه یرجی
لک بذلک حصول الغیبة ثم اثر الذکر انک فی زمان النفی تنفی عنک
وجود البشریة وفی زمان الاثبات تنظر هل اثر من آثار تصرفات الجذبات
الالهیة والاثر متفاوت بحسب الاستعدادات فمنهم اول ما یحصل له الغیبة
عما سوی الحق ومنهم اول ما یحصل له الشکر والغیبة وبعد ذلک تحقق له
وجود العدم وبعده یتشرف بالفناء کما قال الشیخ عبدالله الانصاری فی تفسیر
هذه الآیة واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفسک ثم
نسیت فی ذکرک الحق ایاک خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی نیز
از خلص اصحاب وجلهٔ احباب حضرت خواجه باقی بالله است والد ماجد ان
مجمع علوم عقلی و نقلی قاضی نظام بدخشانی بود که از وی تواضع زیاده در
وکرم مولانا ربانی سید ترکستانی سبق ذکر یافت و وی از اجلهٔ تلامذهٔ مولانا
مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدقق احمد جنید رحمهما الله از وی نیز
بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار بماندند در سنهٔ اثنی
وتسعین وتسعمائة دامن از این دار ملال برافشاند چون آن علامه در
اواخر حال به تقدیر ذو الجلال در زمرهٔ امرای کبار سلاطین هند منخرط بوده
بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چندگاه بتقید امارت وجاه مبتلا بود
اما بعد ازان حال از وفور مناسبتی که او را بطائفهٔ علیه اولیا بود همیشه و کشش

مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام صحبت
شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آن شوق افزود
و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره بماوراء النهر رفته بودند
که جذبه الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنا را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
پلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از انجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنة او را باین
خواجه نسبت مصاهرة و شاه و این وزیر الملت احدی و اهل آن کمال خصومت
در اینکه خواجه از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار ازان باین سعادت آثار
رسانیدی ما وی بتوفیق و تائید الهی پای همت بر جاده استقامت بفشرده
و سعی بیهوده اغیار بجائی نرسید لاجرم کنج مسکنت و تجرید گزیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراء النهر می برد چون آنحضرت ازان سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم اذکار مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
مزاحم وقت آنجناب میشدی از غلبه آثار آمد بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز بهم شود چنانکه فرموده
بودند بلیسو آن او در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه باقی الله
خواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند لطائف عتابهای نموده
میراندند از ظاهر و باطن خطابها فرموده میخوانده اند چنانکه در احوال حضرت
خواجه نقشبند که مشهور است بیت مرقوم گردیده چه خوش نازیست ناز خوبرویان
ز دیده رانده را دزدیده جستن + بچشمی ناز بی اندازه کردن + بدیگر چشم
عذری تازه کردن + بالجمله سالهاست بسیار بصدق و انکسار خدمت شایسته

بجای آورده و نظرات خاصه و احوالات خجسته دیده تا رسید بجایی که رسیده و از
حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرید تقاضای
آن امر با بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالا للامر الشریف یک
تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که دیگر را دران معذور دارند
حضرت خواجه چون وی را درین باب محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرور بر آورده فرمودند خوب کرد و خود را خلاص
ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود و بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق
گرفت و عنایات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید
و پس از پیر بزرگوار دران جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده
سعی فراوان مبذول داشت و سعیش مشکور گشت که مخدوم زاده‌ها از یمن
سعی او بفضل و صلاح رسیدند حضرت ایشان با قدس سره در مکتوبی که
بحضرات پیرزاده‌های خود مرسل داشته شکرانه آنجناب را باین عبارت
نگاشته اند معارف آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزا
خیر دهاد که سوختها متضرران را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت
عتبه علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته اگر بر هر سر موی زبان
شود و هر موی یک شکر نوازش هزار نتوانم کرد انتهی کلامه الشریف از آنجناب
قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق و محبت عظیم مشهود میگردید یا رب
میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند
راقم الحروف عفی الله عنه گوید که این فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس
سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده اند

نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه باالقا و افاضه نموده بوده اند و نیز فرموده اند
که یکی از آن نسبتهای خاص نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش
روزی که بزیارت روضهٔ منوره رسیده شده بود او را عطا فرموده اند انتهی کلامه الشریف
آئین جناب خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد را در مسجد فیروزآباد ادا مینماید
ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند آنگاه ادای صلوٰة اشراق فرموده متوجه مزار
فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قریب دو میل بیرون شهر واقع است
میشود و تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذرانند هر روز پانزده جزو از قرآن
تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمه مشکوٰة المفاتیح مطالعه مینماید نماز عصر آنجا
ادا نموده جهت تفقد عیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود این
خوی انزوا و غیبت سکونت صحرا اگر عزیزی مهمان بمنزل او وارد میشود او را خبر میکنند
خود بمنزل آمده از زاد آن روزه ما حضر گرفته بدریافت دل ضعیف و حسن صحبت
میگذرانند نیز در ایشان خیر منبر الشفقة علی خلق الله آن پایه دارد که با وجود
نفرتی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامهای او
برای رفع حاجات فقرا الله با مرا و ملوک جاری ست با وجود که بعضی مخلصانش
کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشته اند
که در این باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید
وفور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید و زبان حالش ناطق است
بقول آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین تا بعد کرده و از آن
راه تذلیل با میر سید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبرو نیز
ضرورست فرموده که ما باین آبرو خود آسیا گردان نخواهیم کرد چه
سعادت آن آید روزی که بشادا از کشت دلهای مسلمانان مصروف گردد

بعد از انتقال حضرت خواجه روزی چند میان آنجناب و حضرت ایشان ما قدس
الله سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن
ملال برخاست و صفاها و اخلاصها در میان آمد تا بجایی که فرزندان بزرگ
خود را جهت تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر
عنایت شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت
خواجه که در جواب رقیمهٔ شیخ تاج مرسل داشته بدین معنی نماید ملاحظه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطف
بیش از گنجایشهاست پیش در آن خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمه
رسید آنچه از معارف بقلم آمده بود پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بوده ؎ هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم همه با
تو بود + گفتیم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود +
از حیثیت که از قلم اهل بقا صادر گشته چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطهٔ ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هر چه مقوی عمل و رعایت اصول دین باشد
برای ایشان انفع تر مینماید و از حقایق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این
حقیر خواهان آنست و گاه بفقیری دهند طفیلی این سعادت را عظیم نموده اند
بتخصیص فانیان باقی بحق را زیبا تر است بلکه بدیگران این خلعت
زیبا نیست و تواند که از لبس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین
گستاخی بیان حاجت خود است و التماس دوای موافق مرض اگر

معنی دیگر فهم شود مراد این کاتب نیست بحمد الله که فقیرزادگان را با سعادتهای
دیگر طلبه در رسیده و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و
جدائی از پدر و اهل نافع باشد و با این اشاره بابشارت خادمان آستانۀ
ارشادپناهی سلمه الله تعالی در فرستادن فقیرزاده مذکور آمد با جازۀ
و رخصت ملاذی استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان
برداشته بود به سرهند رفته و از کتابها آثار مزید سعادت و مددهای
جناب ارشادپناه نسبت باو معلوم میشود امید که در وقتی که مناسب
این باشد بدعا و توجه و استغفار و بهرچه ممد و معاون باشند و از صفاها
نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت
پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشادپناه خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله
دیده میشود باعث چندین شکر است و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر
از آنکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد و خوشتر اینکه این الطاف و خلعت
شریعت و تقوی آن ظهور میرسد و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند
که دشمنان و منکران ایشان هم اعتراض نیابند و از معتقدان چه گویند که بسیار بد
و خوب اند و خوشتر میشوند و بعد از رعایت شرع از نظر تقریبا غیر این طریقه
مسموع نمیشود که مذکور و معمول میشده باشد والسلام راقم گوید عفی الله عنه
آن سال که این ذره مستهام بعد شورش احوال از برهانپور بقصد آستانبوسی
حضرت ایشان قدس الله سره العزیز متوجه سرهند شده بود در دهلی بخدمت
لازم السعادت حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود و میان
مواعظ مرشدانه باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز
بقبله عتبه خادمان ارشادپناه آوردی انصاف اینست که امروز برای

تربیت طالبان حق چون ایشانی نیست زیراکه در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و
عمل درجه ارجمند و معاملات این راه را تجربها دیده اند و بمعرفت هر یک بر وجه
اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده میشود و اگرچه
بعضے دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس الله سره بطفیل آن حضرت از نسبت
این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله سبحانه توانند که طالبے را بفائده رسانند
اما در ان اوصاف خجسته که مذکور شد آن ارشاد دستگاه سلمه الله را امتیاز تمام است
انتهی ما اخذت من کلامه الشریف مد ظل عالمه و نیز در ان ایام که حضرت ایشان مارحمه الله سبحانه
در قصبه برفاقت عسکر سلطانی اقامت بودند و حرف خلاص از ان بلیه در میان بود و حضرت
ایشان و وکلای حضرت خواجه از ان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه
مرسل داشتند سهو انوار افاضت و برکات افادۀ آن مسند آرای ارشاد و هدایت روز افزون
باد بعد از ادای لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت مناظر میگرداند که عنایت نامه‌ها
که ارسال فرموده بودند بمطالعه آن سرخوش و مشرف گشت و آنکه از حرف رخصت
نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح روی داده اگر درین ضمن
این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهد که این ویرانۀ دهلی را ببرکات وجود
آگاهی صفات خود منور و معمور گردانند و کاملان و بازماندگان اینجا را در کار آورده
گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند خوشیهای تازه و شگفتگیهاے بے اندازه
خواهد رسید بهمه حال فراغ خادمان ایشان ازین تشویشهاے صوری مامول
مخلصان و نیازمندان ست خداوند سبحانه بزودی محبان و خیرخواهان را
بدیدار فیض آثار ایشان محظوظ و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن
مژده‌ها گرفت دیده نیز نصیب خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود
و بعد از انتقال حضرت ایشان طالب ترتیب خدمت خواجه دامت برکته

عنایت نامه باین مخلص خود که راقم این حروف است در مصیبت پرسی مرسل داشته
بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد ایشان بآن حضرت تصریح میگردد
و آن اینست هو خداوند جل شانه آن مجموعهٔ فضائل و کمالات صوری و معنوی
را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان داراد از ارتحال بندگان
غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة و الغفرة چه تواند نوشت که افسوس
و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از اسلام دارد
می باید باندازه دریافت ازین حادثهٔ جگرسوز ملول و اندوهگین باشد آن
محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران بجای باید آورد که
شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابو الوقت را دریافته برکات و کمالات
باستیفا اندوختند بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت ایشان روز بروز مستقیم
و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه از راه الطاف که باین خادم خود دارند
مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند دران ایام که بنده در آستانهٔ
حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند روز موعظت نامه ازان جناب باین
تراب انتساب میرسید که دران تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و
مراعات لوازم آداب صحبت حضرت ایشان و بعضی اوقات در غرائب واقعه
نیز آمده اند و نصائح می نواختند و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر
نامه که اشعار نماید بطلب اشعار مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت
ایشان رسیده پرسیدند که هیچ نظمی تازه گفته اندی مرا داده این رباعی
را بسمع ایشان رسانید شعر مظلومی بخت با مرادی نرسید +
این اخگر افسرده بیادی نرسید + صد ره مژه خار رهگذرها کردیم +
یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان آمد بغایت

پسندیده و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر

تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکند — تن جانب کعبه ره گرائی نکند
ای کاه تن از خویش نیاری برخاست — تا خاک حجاز کهربائی نکند

مقبول افتاد الحمد لله و المنة روزی در خدمت ایشان بود یکی از حاضران شکوه
اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا
نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر
این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیشین
را آن قدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان راه ارتباط و
اعتقاد می کشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای این
وقت ما اکثر شان چنان اند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان آیند و راه مخالطت
و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور
خواهد رسید اولیس کرم الهی قلت عقیدت و تندخوی اغنیای این وقت
را با این فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت یکی از مخلصان هم پیرپاسی جناب
خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز
بست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد از شام بمنزل میرویم که فردا عید است
داشتن روزه مکروه چون شام در آمد از مسجد بر آمده باستقلال عید آمدند با
آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی نظارگی داشتند و ماه را ندیده بودند بمجرد
که ایشان رسیدند ماه نمایان شد و ما هذا الا من کراماته الشریفه امروز که سال هزار
و چهل هجری است و عمر شریف ایشان به شصت واند رسیده بر مفارق مخلصان سایه
رحمت ایشان ممدود است و بر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد

شیخ الهداد سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته

شیخ الهداد

حضرت خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ماورالنهر شوند بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس درر مشی طریقت و مراقبه از ایشان نموده اما در ان سفر باشاره حضرت خواجه ما بسبب مانع دیگر مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند بودند حضرت خواجه انوقت آنها را دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل ایام سفر بیکی از مخلصان مرسل داشته اند معلوم گردد همه درین روزها داعیه سیر ولایت قوی گشته امید ست که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را به بودن و ماندن قرار داوند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعر

داغ بے یاری و درد بے دلے　　　　این همه بر خود پسندیدیم و رفت

باری هر کرا ملازمت ایشان میسر شود غنیمت ست حق اولیت الله که کلیه میگویم شعر

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان　　　　گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتاب را به شیخ مذکور مرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقایق راه را از ایشان همه برادر ارشد شیخ الهداد دعا گوی معتقد خود را بتوجه فاتحه امداد نموده باشند با این همه پریشانی اوضاع و بے استقامتی کمال بیحیائی ست که سخن تصوف درمیان آریم و از دقائق طریق انجذاب دقائق منتهای کشف تحریر نمائیم سخ از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی بهرحال یک وصیت میکنم بر شما باد که آنرا از دست ندهید و آن انیست که چون ما هرزه گرد بیابان پیما نباشند خود را بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر ست والسلام انتهی. بعد از انکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند

شیخ جمال عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران
و خدمتگاری لوازم خانقاه بلا یکسان شبان با او بود و باین خدمات ظاهر از کار افکار
و احوال باطن لحظه غافل نبود تا اثر توجهات خاصه پیر بزرگوار نسبتهای شایسته
رسید چنانکه بیخودیها و رفتگیها از وی مشاهده حاضران میشد از خدمت سیدی و مرشدی
میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروز آباد با چندین از
یاران نشسته بود که ناگاه دیگر کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر وجد شور و نعره
خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از انجا تا زمین قریب
چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم بالجمله شیخ از
خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شر بری
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران مزار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله نماید آنجناب او را بخدمت شیخ میفرستند و صحبت وی او کثیره میان این
دو عزیز که این است غلبا مدد و عاقبتها بحرمت اولیای الله و طلابه محمود مقصود هم
که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل است بر یازده فصل که
رایت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول در بیان احوال بعض اجداد
کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله شهاب الدین
علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد پانزدهم
حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبد الله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن
محمود بن سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله
الواعظ الاکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله

بن عمر بن الخطاب است رضی الله عنه وی از اجله امرا و اعاظم وزرای سلاطین
کابل بوده نخستین نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و
بهمین وجه امروز قبیله را که بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی با وصاف
حسنه موصوف بوده در ترویج اسلام و توهین عبده اصنام معروف
نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره الانور نیز بوی
اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم حضرت ایشانست زیراکه
والد حضرت ایشان که شیخ عبد الاحد اند قدس سرهما فرزند شیخ زین العابدین
اند و او فرزند شیخ عبد الحی وی فرزند شیخ محمد وی فرزند شیخ حبیب الله و وی
فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه بفرخ شاه
مذکور می پیوندد زیراکه والد انجناب شیخ نصیر الدین است که او فرزند سلیمان
بن یوسف بن اسحاق بن عبد الله بن شعیب بن احمد بن یوسف بن
فرخ شاه مذکورست امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری
المعروف بمخدوم جهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله ابعد
بیاید انشاء الله سبحانه و موجب اقامت او بدیار میمنت آثار سرهند آن بوده که
جای آبادی آن شهر بیشه بود موحش مسکن سباع و رعایای اطراف آن سرزمین
علی الخصوص اهل قریه سرایس که شش و هفت کروه است از شهر سنام تا
عسر رسانیدن خزانه از سامانه که بعد مسافت بود شهری دیگر در میان نداشت
در خدمت قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیان که سلطان فیروز شاه
مرید وی بود با چهره رفته التماس نمودند که بدار الخلافت دهلی رسیده از سلطان
استدعای آبادی شهری دران نزدیکی نماید حضرت سید قبول التجا عست را

مقبول داشته متوجه دار الخلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل ست از دهلی
استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و حکم
فرمود که در ان سرزمین شهری آباد سازند. و خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سریر خلافت بود تعیین نمود خواجه با دو هزار سوار
آمده در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با اهتمام
تمام آنچه بنا می یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت بامام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت قلعه بنهد تا بیمنیت او از دست خلل محفوظ ماند و در ان بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال پیر بزرگوار
آمده در ان متوطن گشت ندانسته هر روز در ان عمارت بیکار سگیفتند
و از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود
حضرت امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و شیخ
فرمودند و بدست مبارک خود خشت بنای قلعه بنهادند که الی یومنا هذا
آن قلعه بر همان بنا برپاست از ان روز آن بلده فیروز از برکت سکونت
آنجناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا اهالی سکنه آن بقعه شریف از قوی
و ضعیف تربیت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و در بیخ گار
از آبادی بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول ست که سبب انهدام
بنای قلعه آن بود که شیخ شرف الدین بو علی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده
شبی حضرت ایشان با مخدوم زاده های عالیشان و برخی از درویشان بزیارت تشریف

برده بودند بدت تمام محاذی صدر امام مراقب بر پا ساخته بودند بعضی معروض داشتند
که بنشینند چون باشاره نشستن توجه فرمودند و زبان مبارک بسر تربت والده
معصومه مرحومه خویش رحمهما الله که در آن مقبره منوره است نیز خاموش ایستادند این
بنده را که یکی از منتسبان و دامان فتراک ایشان بود در دل اخلاص منزل گرفته
که تا چه رحمتها که بوسیله حضور ایشان ازین قبور به اهل آن رسیده باشد و چه
لطفها که نازل گردیده بود فردای آن شب سعادت لزوم مخدوم زاده مخزن
الاسرار العلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله و اوصله الی غایة ما یتمناه سر
نگرفته از زیارت دوش برگوش هوش زدند مجمل آن از این بود که حضرت
ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محاذی روضه امام
ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع اموات این گورستان
عذاب را یکسر تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند
ملتجی شدم گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر هفته بیفزای حکم شد که تا ماهی عذاب
مرفوع گردد باز بیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده بکلی
بخشیدند فردای آن روز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر شدند
بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که چون عالم
بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارند بمجرد این خطور ملهم شدند
بلفظ دوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتیم و آنچنانکه این التماس
بمیان آمده بود اجابت رسیده تو از هر در که باز آئی بدین خوبی و زیبائی
دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی * اما والد شریف حضرت ایشان
عالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب بتعبیر ایشان
حضرت مخدوم معبود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و اوان تحصیل

علوم ربانی ناگاه بیدبلوای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت مظهر النور
الشیخ عبدالقدوس قدس سره برد آنجا بکمند ارادت او درآمده تلقین اذکار و تعیین
اطوار فرا گرفت چون از شیخ الناس سکونت بران آستان و طلب مصاحبت
با آن درویشان و خدا پرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان نداد و فرمود قدم
عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گردد و آنرا باتمام و اختتام رسان
آنگاه بیا و تحصیل این معامله کن همت بند که درویشی بی علم را چندان نمکی نیست
چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظه کبرسن شیخ نمود زبان سوال بکشود و گفت
ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین عتبه علیه بشتابم این گرامی
صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم رکن الدین شو و از وی آنچه
میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چه کند * گویان بر سر تحصیل علم مراجعت
فرمود و قضا را پیش از تمامی تحصیل حضرت مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی
کشید ع آن نامه سوز دل بانجام رسید * پس حضرت مخدوم بعد از
فراغ اکتساب فنون علوم از منقول و مفهوم و پس از مراجعت سیر و سیاحت
بعضی بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه بحکم آن اشارت همگی بشارة
نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش و ملاحظه علو استعداد و طلب
و فاکیش دلربا رحمت و عنایت سپرده و نظرات تربیت درباره آنجناب بکار
برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت پوشانید از قادریه
و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه بغایت عالی در
بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامه گرامی که نگارش نموده اینست
که گزارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم سه بشری نقد انجز الاقبال ما وعد
و کوکب المجد من الافق العلی صعد سه بشری ترا که دولت و اقبال رخ نمود

انجاز وعدہ کرد تقاضائے تزیخ کشود ۔ در آسمان رفعت شمسی پر آمدہ نور ستار

ازان تابافتہ اند ۔ جہان بمغرور ۔ الحمد للہ الذی خلق آدم علی صورتہ وکرمہ بخلافتہ

واجری تلک السنۃ بین انبیائہ واولیائہ وقدم احسانہ علی صنعہ واخر شکرہ

علی نعمہ ہو الاول ہو الآخر والظاہر والباطن لا مؤخر لما قدم ولا مقدم لما اخر

ولا مظہر لما ابطن ولا مخفی لما اظہر ومست ہمم اولیائہ عن الرکون الی

الاکوان عارا وعندقت الحیاۃ بار افدارت علیہم بکرۃ وعشیۃ کاس المحبۃ

من کوثر حبیبہم واذا ما جن علیہم اللیل حن قلوبہم من شوق لقاء الخلیل

نارا وتفیض اعینہم من الدمع مدرار اللیل ونہارا ویشتغلون بذکرہ سرا وجہارا

ویتقون بمناجات المحبوب اعلانا واسرارا ویطیرون حول سرادقات الوحدۃ

افکار الاینال ہم فی کل زمان من یعرف فی وجہہ نضارۃ العرفان وہو

عطشان وحیران لیس فی فضاء العشق والولہ طیران غایۃ مطلوبہ لقاء الرحمن

ونہایۃ مقصودہ رضاء المنان فیظہر فی اقطار الارض آثارہ ویظہر

فی الآفاق انوارہ لسانہ ناطق بالحق وہو داعی الی الرب للخلائق لیخرجہم

من الظلمات الی النور ویذکرہم ویدعوہم الی الکریم الغفور والصلوۃ والسلام

علی من ہو خیر خلق واحبائہ وخاتم انبیائہ وخاتم اصفیائہ وہو رسول

الرحمۃ وصاحب الشریعۃ الغراء والطریقۃ الزہراء والحقیقۃ البیضاء وعلی

خلفائہ الاربعۃ واصحابہ الکرام البررۃ اما بعد فان الدعوۃ الی اللہ العلام

من اوثق دعائم الاسلام والایمان اکرم مناہج العمل والاحسان علی ما ورد

فی الحدیث علیہ الصلوۃ والسلام والذی نفس محمد بیدہ ان احب عباد اللہ

الی اللہ الذین یحببون اللہ الی عبادہ ویحببون عباد اللہ الی اللہ ویمشون

فی الارض بالموعظۃ والنصیحۃ کما قال اللہ تعالی قل ہذہ سبیلی ادعوا

الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی واتباعہم وانما یکون برعایۃ اقوالہ
واحوالہ ثم ان الاخ الاعز الرضی والصاحب المرضی المتوجہ الی رحمۃ
رب العالمین المتوکل علی مالک یوم الدین اخانا العالم الشیخ عبدالاحد
بن زین العابدین لما صح قصدہ ولبس الخرقۃ منا وتفقہ بالعلم واشتغل
بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزنا لہ اجازۃ بالباس الخرقۃ للطالبین کما اجاز لنا
شیخنا والونا شیخ الاسلام قطب الاقطاب الشیخ عبدالقدوس قدس اللہ
سرہ العزیز وہو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ محمد عارف وہو من شیخہ شیخ الاسلام
الشیخ احمد عبدالحق وہو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وہو من شیخہ الشیخ
الشمس الدین ترک پانی پتی وہو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد
صابر وہو من شیخہ الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وہو من
شیخہ قطب الملۃ والدین خواجہ قطب الدین بختیار اوشی وہو من شیخہ
خواجہ معین الدین سنجری وہو من شیخہ الشیخ عثمان الہرونی وہو من
شیخہ حاجی شریف زندنی وہو من شیخہ الشیخ مودود چشتی وہو من
شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی وہو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وہو من
شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی وہو من شیخہ الشیخ حذیفہ المرعشی
وہو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ ابراہیم الادہم وہو من شیخہ الشیخ
فضیل بن عیاض وہو من شیخہ الشیخ عبدالواحد بن زید وہو من
شیخہ الشیخ حسن البصری وہو من شیخہ حضرت امیر المومنین امام المسلمین
علی المرتضی وہو من حضرۃ رسالۃ الرفیعہ القدسیہ محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وہو من اللہ تعالی عزوجل وایضاً اجزنا لہ
دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بالباس الخرقۃ المبارکۃ القادریۃ

المحمدیۃ یلبس لطلبہا ویراہ اہلا ومستحقا لہا کما اجازنا بالباس الخرقۃ للطالبین شیخنا وعلماء
المشرق والمغرب علامۃ الوری علم الہدی المحقق المدقق الکامل المکمل سید السادات
امیر سید ابراہیم معین الحسنی الحسینی الایرجی القادری وہو من السید الشیخ
احمد الجیلی القادری وہو من شیخہ ووالدہ سید السادات سید موسی القادری
وہو من شیخہ ووالدہ سیدہ عبد القادر وہو من والدہ وشیخہ سید السادات
سید حسن وہو من شیخہ ووالدہ سید السادات محی الملۃ والدین ابی نصر وہو من
شیخہ ووالدہ السید الحسیب النسیب ابی صالح وہو من والدہ السید الجبید المستند
عبد الرزاق وہو من والدہ سید السادات قبلۃ ارباب الکرامات قطب الکونین
غوث الثقلین محی الحق والشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ ابی محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وہو من شیخہ الشیخ ابی سعید المخزومی
وہو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الہنکاری وہو من شیخہ
شیخ الاسلام ابی فرح یوسف الطرسوسی وہو من شیخہ شیخ الاسلام عبد الواحد
بن عبد العزیز التمیمی وہو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر الشبلی وہو من شیخہ
شیخ الاسلام سید الطائفۃ الصوفیۃ جنید البغدادی وہو من شیخہ شیخ الاسلام
سری المفلس السقطی وہو من شیخہ شیخ الاسلام معروف الکرخی وہو من شیخہ
شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وہو من الامام علی ابن موسی رضی
اللہ عنہ وہو من ابیہ الامام جعفر الصادق وہو من ابیہ الامام علی محمد
الباقر وہو من ابیہ الامام السعید الشہید حسین وہو من ابیہ امام المسلمین
امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ وعن
اولادہ واحفادہ وانصارہ وہو من سید المرسلین امام المتقین و
خاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمۃ للعالمین محمد النبی العربی

محمد صلے اللہ علیہ وبارک علیہ وآلہ الطیبین الطاہرین ووصینا لہ وانت برکاتہ
ان یشتغل بالعلوم الصوفیہ واوراد المشائخ واعمالہم مراعیا حقوق الشرع
من الاصل والفرع ممتثلا لاوامر اللہ ومجتنبا نواہیہ ومودبا بآداب الصوفیہ
عن الادب وان لا یتردد الی ارباب الدنیا واصحابہا ویحضر فی مجالسہم
فی طلب الدنیا وان یحب اولاد الشیخ واقربائہ ویراعی حقوق اداہم کما قال
اللہ تعالے لحبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ
وان یشتغل باللہ اشتغالہ باطنا معرضا عن غیر اللہ کما قال اللہ لحبیبہ صلے
اللہ علیہ وسلم واذکر اسم ربک وتبتل الیہ تبتیلا زاہدا فی الدنیا راغبا الی العقبیٰ
ثابتا علے السماحۃ والسخاوۃ من غیر التفات الی رسوم اہل البطالۃ وان یجعل
الوحدۃ والعزلۃ راس مالہ فانہا متمسک ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان یستغرق اوقاتہ علے الملازمۃ بالخلوۃ فہو اولی واحری وان
لم یتیسر لہ ذلک فلیجعل لنفسہ نصیبا منہا وینبغی ان لا یکون سنۃ خالیۃ عن
خلوۃ او خلوتین فان کان ہکذا فہو العزیزۃ نائبۃ عن یدنا وبین الناس
خلیفتنا فرحم اللہ من اکرمہ وعظم من اکرمناہ وعظمناہ وامان من اہانہ
فاسال اللہ العظیم المنان ان یکون الاخ المشار الیہ مرضیا عند اللہ ومحبوبا
عند الناس اللہم بلغہ الی منتہی مطالب الصادقین واوصلہ الی اعلی
درجات العارفین الکاملین المکملین بحرمۃ النبی وآلہ وصلے اللہ علی خیر
خلقہ محمد وآلہ اجمعین من الفقیر الحقیر المخبر المرخص رکن الدین بن
عبد القدوس اسمعیل الحنفی کتبہ وحررہ فی سنۃ تسع وسبعین وتسعمائۃ
والسلام علے من اتبع الہدیٰ مخفی نماند کہ بسبب انتساب حضرت مخدوم
بحضرت شیخ عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال این دو عزیز درین کتاب

صحیح علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار هویداست و هم در
مکتوبی رقم نموده که کو قواتح الصادقین فرمانیست که در حضرت سلطان
بی اعانت صاحبان و بی مصاحبت آشنایان بار دشوار است اگرچه کرداً
حسن صد هزار است سبکی حقیر است او را از خواطر فاسده پرسیده در جواب
نوشته بود که پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ ولی و نبی
نبوده که مبتلا بدان نبوده از آنجا که بشر بودند و گذر بدین چیز مجازی داشتند
اما فرق آنست که یکی را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او بدان ماخوذ
نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خسران غرق آن گردانند
و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه حال ما بدان
است اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للحراب رجال و للطعن
والشهادة رجال وللقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد دیگر است و آنکه
کاسه لیسد و ثرید خورد دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و خوف
خاتمه کار سخن کرده خاتمه می نویسد حضرت الیشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت عزایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او بیمار بود و برادرزاده او شیخ
عبد الغنی فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاهر
گردید بر شیخ نماز را باز گردانیدند و بخشم تمام گفت احداث را که امامت کنند
نماز مردم را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول با صله حکم یک کلمه دارد
که قطع آن درست نیست و وقفه میان آن روا نه سبحان هیهات تا عقبه
ابهام فریق فی الجنة و فریق فی السعیر در پیش است کجا خواب و خور و
و کرا قرار و آرام در کیش است کسی می نه هد نشان آب و گل بهشت

حل می نشود درین جهان مشکل من ٭ از هیبت آن دو راه چون شد دل من ٭
تا خود بکدام ره بود منزل من ٭ جای دیگر نگارده درکوی بتان
رفت همه عمر در ریا ٭ چون برهمن پیر به بتخانه بماندیم ٭ عمر باخر رسید مرگ
و سفر آخرت در پیش آمد زاد آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین
والآخرین است بدست نیامد و خوف و حیرت آن فرو گرفت که امام
مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه میفرماید اکثر ما یسلب الایمان
عند النزع ندانم دران وقت دشواری و زمان بیقراری چه پیش آید
و جای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین نوشته اند ای
فرزند فرصت عزیز است روز و شب در تحصیل علوم بجد و جهد کوشش بلیغ
نمائی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت و اداے فرائض
و سنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور و خشوع بر وجهی که صاحب شرع
خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات دو جهانی و دولت
جاودانی و برکات و رحمت بیشمار است و بدانکه مقصود از علم عمل است
که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از عمل اخلاص و
محبت حق تعالی است لیسئل الصادقین عن صدقهم کرسلین خاص
و عام است و مقصود از اخلاص و محبت محبوب است که معبود بر حق است
و موجود و مطلق ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین انتهی
۹۴۴
کلماته الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال لیالیست که شیخ اجل
متین آنست و تربت شریفش در قریه گنگوه است که بر ساحل دریای
جمن قریب کرنال است رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره
العالی از اواخر حال شیخ حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت

وبیخودی بر آنجناب مستولی میشد و استغراق غلبه داشت یکی وزان
عال از دختران پرسید فرمود دل رابذکر بسیار کوفتم اکنون سلطان
ذکر زبان زمان بر من غلبه مینماید و مرا از من میرباید شیخ را هشت
پسر بوده که هر یک در حال وقال مثیل بوده از شیخ احمد که فرزند ثالث
شیخ بود می آرند که میگفته در بین نسبت خانواده ماست که نخست فرزندان
را بکمالات صوری آراسته سازند انگاه بمجاهدات وریاضات اندا ختند
بمرتبه قطبیه رسانند از زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم
که دران ایام که فرزندان شیخ در دهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را
اشتیاق دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که
اگر امر عالی در رود بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشان
نزد ما موجب تسویف وتعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد
وبا این همه کبر سن وناتوانی خود بدهلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان
قدس سره از والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبد الاحد
قدس سره از وطن خود بدهلی آمدی خبر با کابر آنجا رسیدی پذیره را
شتافتندی کذلک قوالان ومطربان نیز او را استقبال نمودندی
وشیخ کثیر السماع بود وسماعش در غایه شورش وسکر در ضمن سماع
سخنان مستانه از وی سر میزد وقتی در دهلی در محفل عظیم که علما حاضر
بودند بتواجد برخاست ودرمیان تواجد گفت منصور برانا دانان کشتند
چون این کلمه را در رقص بکرات بر زبان راند یکی از فحول علما حاضر
بے آرام شده نام یکی از اعاظم علمای آنوقت را برده گفت چون
آن جماعت را نادان گوان گفت که چون او ی درمیان ایشان بود شیخ

همچنان بشورش گفت من با شما بگویم یاران عالم گفت شیخا چون مثل او کسی را
نادان توان گفت که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش
انا الحق ظاهر شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است
این چه حیثیت سیاهی که از دوات او ریخته نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم
تر از پیشتر بجوشید و گفت که زهی نادان که سریان حق در جمادی ظاهر شود
و در ان نه و هم حضرت ایشان قدس سره العزیز بدین تقریب فرمودند
یکبار شیخ بدهلی آمده بود شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود و صاحب علم و تفسیری نوشته بود نزد شیخ فرستاد و شیخ چون
بکشاد آیه تطهیر اهل البیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوات و التحیات
بر آمد که شیخ عبد الوهاب درین مقام نوشته بود اولاد سید همه مامون
الخاتمه اند و عاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبد القدوس بر کنار آن
نوشت که هذا خلاف مذهب اهل السنه و الجماعه و کتاب را باز فرستاد
بدین سخن روزها میان علماء آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر
شد که شیخ عبد القدوس گفته قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم
و خلیفه اول شیخ عبد القدوس است که بعد از وی بر سجاده ارشاد او نشست و از
سید ابراهیم الایرجی القادری که در نامه اجازت ذکر یافت، و این سید
نیز طریقه قادریه را اخذ نموده خرقه خلافت یافت و این سید ابراهیم مرشد
بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد او شهر دهلی گشته
بدانش او بود و با اشتغال علوم التزام اذکار و اوراد و تربیت و ارشاد
را نیز ترجیح نموده [illegible] شیخ بهاء الدین قادری شطاری است و شیخ
بهاء الدین را [illegible] در طریقه شطاریه [illegible] او گویند [illegible] شیخ

نظام الدین عالمی نیز خرقه یافته است و در سنه ثلث و خمسین و تسعمایه
بعالم باقی شتافته و در پایان روضه امیر خسرو در سر در نقاب تراب کشیده
رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی که عرس خواجه قطب الدین
بود بروضه شریفه او هیچ کرم رقص و سماع بسیار معروض داشتم چه بود
که خدمت ایشان نیز بدان مجلس تشریف حضور ارزانی دارند فرمود بایدکه
شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان باشید تا چه فرمایند من چنان
کردم و در اثنای جوش و خروش قوالان و رقاصان حضرت خواجه بر من
ظاهر گشته فرمودند این بدبخت چند وقت را بر ما مشوش گردانیده‌اند من
بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و فرمود آیا اکنون ما را معذور
دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار علیه بود و تصانیف شایسته
دارد از انجمله است مراج البحرین محتوی بر اسرار علم دینی و یقینی و نیز او را
مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب او بخط شریف حضرت مخدوم
علیه الرحمه دیدم که به یکی از محرمان راز نوشته و اما بنعمة ربک فحدث الحمد لله
والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای هیچ هذا اجزا افلاس بجز پیش نه
و جز حیرت و درماندگی کیش نه لختی سه تشنه از دریا جدائی میکنم بر
سر گنجی گدائی میکنم. تسمیه شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات سکریه
والسهو خوش تحقیقات است از انجمله است آنکه والد ماجد شیخ را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدای داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئی خدای نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم اینجا
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیت تعبیر کنند سیر شیخ ما در ان
وقت فوق تعین علمی بوده عزیزی این بیان را در محفل حضرت ایشان

قدس سره مذکور ساخت میفرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از تکلف
نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله بسیر فوق تعین علی قائل نیند
و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بودند و سیر شان سیر فوق
این تعین ذات است که سکر از حال و قال بیخبر و شیخ رکن الدین در سنه ثلث
و ثمانین و تسعمایه ازین جهان رخت بآن جهان بسته مضجع او و سایر اولاد او در
جنب والد بزرگوار هست الا شیخ احمد پسر شیخ عبد النبی شهید صاحب کتاب
سنن الهدی رحمه الله که در شاه آباد آسوده انتقال شیخ احمد در سنه
اثنی و سبعین و تسعمایه بوده و شهادت فرزند مذکور شیخ در سنه احدی
و تسعین و تسعمایه و چون حضرت مخدوم را بحضرت شیخ فانی فی الله شیخ
جلال پانیپتی رحمه الله بجهت محبت پیری فیضهای شایسته و مجالس
شگرف روی داده شمه از احوال این بزرگ نیز لازم است شیخ جلال
پانیپتی از اعاظم خلفای حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمهما الله در علم
ظاهر نیز بهره تمام داشت و استغراق و استهلاک تمام ما گویند بسیار بوده
که براسی از فنش غیبت او است نماز بمریدان آمده باواز بلند حق میگفتند تا
بازش سکر بصحو آمده نماز را یافت بعد از نود و پنج سالگی در سنه
تسع و ثمانین و تسعمایه بآخرت شتافت و در بلده خود مضجع یافت حضرت ایشان
از زبان والد ماجد خود نقل کردند که میفرمودند ایام احتضار حضرت جلال بروزها
کشید از آن جهت اضطراب و شورش عظیم از خلائق برخاست گویند
چون بعد از شانزده روز از سکر بهوش آمد نظام که از اعاظم خلفای
وی بوده از آن حال تنگدل شده گفت مخدوما این چه حال است
شیخ در آن حالت بجوش و درد تمام این بیت برخواندند قومی بجد و جهد

خویشتن فانی بوده رفته ز حروف و معانی با حضرت ایشان چون این حکایت
را اظهار ساختند گریه در گلوی مبارک گره شده و قطرات بر رخسار
مبارک روان گشت و مدتی با انکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسایل مفیده هست تبرکاً یک نسخه از رساله ارشاد الطالبین او اکتفا
میرود نسخه مینویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا
ندارند و از ان مترصد شوند و مقید بچیزی نگردند بریده و دریده از همه
جهان باز و جهان تاز باشند و آن اینست که ایشان از عبادت و زهد
و تقوی و ریاضت احتراز کنند و اینها را فضیحه دانند بلکه جان کنند
و خون خورند و گم شوند و پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند اینجا اکثر عیاران
اهل سلوک و جهال صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ بالله حضرت
قدس سره روی عن السلف رضی الله عنهم انهم انما حرموا الوصول بتضییعهم
الاصول و الاصول رعایة الشریعة و الطریقة و آنچه گفته اند تلاوة القرآن
و الاشتغال بالعلوم الشرعیة امور حسنه لکن شان الطالب شان آخر
نسبت بهمه بر نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض
و سنن رواتب منحصر بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح
انتهی بیان ملاقات حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله
حضرت مخدوم را در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات
رو داده و لبها واکشیده و فواید با بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی
حضرت مخدوم در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل
سپاه بآن خانقاه در آمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه آن شیخ نشست
شیخ او را از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت

وچون ازین پرسش تشویش در آمده گفت شیخا اگر مسکینی از مساکین این راه
جهت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شما را لائق نیست از وی اخبار شاه
و سپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید بر راهگذار نشسته باشید و از
روندگان بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت
پیش گرفت حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذب سرد
الی الحق ازان مرید دیدند بران آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ بیرون آید
با وی ملاقات فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند
آن عزیز را نیز ذوق تلاقی و موافقت ایشان بحکم خیر القلوب بینهما شاهد گشت وی را
بجنبید و جهد الفت بگشاد نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است
و از مسکن و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر
نشست و مقام است اگر صحبت ما باشد آنجا باید رسید تا باهم آن ذوق
صحبت برانگیزیم و پایل دیهیست از توابع بلده سرهند قریب چهار یا
پنج فرسخ دور از وی چون حضرت مخدوم بسرهند رسیده از آنجا به پایل رسیدند
و خدمت شیخ کمال ذو الکمال والاکمال را آنجا دریافتند صحبتها گرم گشته
و الفتها بسیار آمد تا بجایی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال به منازل
جنت منازل ایشان آمدی و روزها آنجا گذرانیدی و مسکین صحبت
فرمودی بالجمله حضرت او را فواید بسیار از مجالست و هم صحبتی
شیخ کمال نصیب روزگار آمد و غرایب معاملات و خوارق عادات از وی
معاینه شد و اینجا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زادهای کبار ایشان دامت برکاتهم مسموع گردیده قلم را
زبان اظهار گشوده می آید آنجناب اگر چه از محبوبان مرادان بود اویسی المشرب

اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بیک واسطه به شیخ الجن و الانس
عبد القادر جیلی می پیوندد زیرا که شیخ فضیل را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود
و او را بسید شمس الدین عارف و او را بسید گدا رحمن اول و او را بسید شمس الدین
صحرائی و او را بسید عقیل و او را بسید بهاء الدین و او را بسید عبد الوهاب و او را بسید
شرف الدین و او را بسید عبد الرزاق و او را بوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا
الله تعالی بسره الاقدس شیخ کمال از شوریده سری و آشفته سری بیشتر
به جزایر و بقاع بسر بردی و دران بوادی که مصداق بواد غیر ذی زرع بود
چون احتیاجش بشراب و طعام و تفحص مقام او فتادی ناگاه دران
بیدا شهری پیدا شدی و ساکنان شهر او را بتکریم و تعظیم هر چه تمامتر بمنازل
خویش بردندی و ضیافتها نمودندی و شیخ از طعام و شراب ایشان تناول
فرمودی و شبی هنگام که مسند وقت ابیت عند ربی بود با منگه ایشان تناول
فرمودی و شبی هنگام که مسند وقت ابیت عند ربی بود با منگه ایشان نخفود
بامداد که بامداد آلهی سر از جیب سحرگاهی چون آفتاب بر آوردی نه از آن
شهر نامی دیدی و نه از آن مردم نشانی گویند نماز جماعت کم حاضر نشدی روزی
بیابان آوان اقامت یکی از مریدان ورا احتیاج بخلا افتاد
چون بطهارت جای در آمد دید که از جای دری کشوده گردید و بوستانی
و دران و نمودار گشت آن درویش بدان بوستان شد حوضی دید پر از
آب بر کنار آن جمعی نماز صف بسته کانهم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ
کمال رحمه الله المتعال حیرتش بر حیرت افزود و دران تحیر ناگاه چون نظر
بگشود خویش را بدان مکان سابق دید که از آنجا قصد خلا نموده بود هم
حضرت ایشان قدس الله سره او باسطه تقریبیه از شیخ نقل فرمودند که روزی

در خرابه بر گورے بول میکرد با آنکه آن مدفون یکے از اولیا بود از ان گورے
آواز آخ آخ بیرون آمد که اشارت بود بکراہت آن امر و منع از ان شیخ
کمال چون آن بشنود پشیمان بشد و پیش تمام بر صاحب آخ آخ بانگ برزد
و گفت ای چنین و چنان چندین سال بر آمد که از جهان در گذشته و بخاک
یکسان گشته هنوز آخ آخ خود نمیگذاری و از ان جایگاه برخاست و رفت
و هم حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق
از شیخ اکثر نبوده که نسبت مشاهده خارق رفتی از ان سخت در یارش
و تتمه مولانا فلان صالحی که از اعاظم علماے عصر بود مع تلامذه خویش
غالباً بهمین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالے منزل شیخ رسیده
شیخ از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر شمشیر برهنه را
بر دست گرفته متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار
فرموده و شیخ قدرے چند دنبال او حمله نموده میفرمود ای صالحی
فلان و فلان آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره
از شیخ حکایت کردند که روزے فرموده این مریدان شیخ شکر و سلطان
المشایخ و این و آن میگویند و از فلان و بهمان بی خبر اند که مرشد ایشان
از آنها کم ست و مرادش از فلان و بهمان فرزندان کبار عالیقدر خویش
بود و هم حضرت ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان از والد شریف خود
نقل کردند که میفرمودند که شیخ چون در بیان معارف و تبیین اسرار
مے در آمدند بعضے اوقات دقائق آن اسرار آنکه مهارت علمی مستعد انرا
کامل بود بعد از تفکر و تأمل بسیار بمرور ایام حل میشد و بفهمش در آمد
ه ارباب لفاظ زنده بجان دیگر شد + بیرون زد و کوتی در جامه دیگر شد +

کسے بزبان حال ایشان نبرد — این طائفه گویا بزبان دیگر اند — روزے
بتقریب احوال شکست خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرها فرمودند که در آن گفت
که حضرت شیخ کمال نیز از آن عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافته حضرت
ایشان از زبان مبارک نقل کرد که روزے بتقریبے فرمودند چون نظر
کشفم سر داده میشود بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسله علیه
قادریه چون شیخ کمال اقل قلیل بنظر میدر آمده اند چون عمر شریف شیخ
از ثمانین تجاوز نمود در تاسع عشر از جمید الاخر سنه احدی و ثمانین و تسعمائة
راه و رسال رفیق اعلی گرفت و در قریه کیتهل که از قرای تابعه سرهند است
خوابگاه یافته رحمه الله سبحانه رحمة واسعة بعد از وی نبیره اش شاه سکندر بسجاده نشست
وارث مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتها مجذوب باشد
و حالات عظیمه فیض رسان سلسله آبائے خود مے بود حضرت ایشان میفرموده
اند که جانب آفتاب میتوان بفراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر
نتوان علیه نور نظر پاره نیست شاه مذکور در سنه ثلاث و عشرین
بعد از الف از جهان رفته رحمه الله سبحانه چون ز اثر تازه آن را
پیش شیخ نشسته نیز خواستند — بتقریب این دو بزرگ کثیر البرکه حضرت
ایشان اوصاف مجاذیب در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند که وقتی
حضرت والد ما علیه الرحمه بلاهور تشریف برده بودند و من در آن
سفر از حاضران خدمت بودم روزے یکی از صلحا نزد ایشان آمده
از شاه رزق الله که در آن دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود
حکایت کرد که امروز شاه را در فلان شاهراه بغایت خندان و قهقهه
زنان یافتم طلب کشف سرآن نمودم فرمود در فلان موضع نشسته بودم

ناگاه یکی از اهل روشنائی شنوانیده که بر بستر خود راستی درگیر بیابد آن پیشگاه
را بجای بگذاشته بحاجت انسانی شد و از حاجت خویش فارغ گردیده
بود که برخی از فرشتگان از آسمان برو فرود آمدند و او را همچنان بر دوش گرفته
در حجرهٔ رجال الغیب ملحق ساختند من در آن اثنا با وی بودم و دانستم
که در گذاشت میدیدم که پاس ستر عورت او را که اندر وا لبود سے
نگسستیم این خضره من از آنست نگر کاه فروش آنجا در کار ست و بدآس
محتاج اند مختصر نماند سابقاً وعده بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم شیخ
بلاد را رفته بود اکنون انجاز وعده نموده می‌آید آنجناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاده و استفاضه لازم
سیر الی الله و سیر فی الله بلدان ممالک هندوستان قدم نهاده و درین
سفر با خود عهد کرد که جای که شهری باشد تفصیلش لب نگشاید و از
هر که آثار بدعت بیند با او مشتغل صحبت او بپرهیزد و در آن سفر با
علمای عامل و عرفای کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله
سره العالی به ترتیب فرموده‌اند در آن ایام که حضرت والد ما را بجانب
گذار افتاده بود شیخ الهداد را که مردی بود بغایت معمر و عزیز فرزندان دیده
آنجا دریافته بودند از وی حکایت کردندی که می‌گفت هر راه را نهایت
الا راه حق عز وجل که آن را نهایت نیست والد ما این کلام را بغایت تعجب بودندی
در معنی آن متفکر چه آن خلاف صریح است بقول جمهور محققین که سیر الی الله
لا ینقطع ابد الآبدین پس حضرت ایشان قدس سره فرموده‌اند که آنچه درین
ایام در حل معنی این کلام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را ذات نیست
جز حق همه اشیا جز وجوه و اعتبارات نیند و وجوه و اعتبارات را

نهایات نیست بخلاف راه وصول باو سبحانه که منتهی بذات اقدس او گردد زیرا که
عارف را چون سیر محبوبی و طی اجمالی بحصول غایات از سیر صفات و شیونات
بگذرانند آنجا همه وجوه و اعتبارات مفقود گردند و سیر او بذات بحت منتهی گردد
بعد از آن سیر در راه ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاه پس آن سیر که
ما ینقطع ابد الآبدین گفته اند سیر اسما و صفات است که سیر تفصیلی است و نهایة
ندارد و هم حضرت ایشان مد ظله از والد شریف خود نقل کردند که میفرمودند
شیخ السعداء مذکور روزی در مجلس که جمعی ذکر اره میکشیدند حاضر بود
بعد از فراغ آن مر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برای تصفیه دل و تجلیهٔ
آنست و دل نیست مگر آیینه که زنگی برو نشسته او را صیقل باید کرد تا روشنی
پذیرد و آن خود بذکر خفیه میسر است نه آنست که دل آهنی باشد که با ارهاش بسود
باید زد یعنی چنین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر الله نیکره
میگوید جمعی از مشایخ که ذکر جهر اختیار نموده اند بطریق اره یا بغیر آن ایشان
بحکم کما هیا و اشد قسوة دل را از سنگ و آهن سخت تر دانسته اند و نیز خواسته اند
که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر گردد و ایضاً
با جهر ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند که وجه شیخ
مذکور یکی از آن وجوه است برای اثبات ذکر خفیه و جهر حدیثی که مبین حال
صدیق و فاروق است رضی الله عنهما بسنده است بالجمله لکل وجهة هو
مولیها بیان طریق اکابر بسی نماید و هم در بلده رهتاس حضرت مخدوم مکوره
درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر که صاحب توضیح الحواشی و غیر آنست
و از دانشمندان معروف و بتقوی و زهد موصوف رسیده اند روزی
که آنجناب درین حاشیه فاضل هندی علامه فهامه قاضی شهاب الدین

دولت آبادی علیه الرحمه که به مصاحبت واقع ست سفر سود در آن ضمن از
زوائد فوائد طبع خویش تذکره یا مختصر حاشیه طویل الذیل کرده بود یکی
از مواضع آن املا نموده بود و همگی مبنی بر جرح کلام قاضی بود تلمیذ او قرات
نمود چون حضرت مخدوم آنرا بشنود و شند تیر فرمود و دریافت که آن اعتراضها
مولانا محمد جیو در و دستے یابد اما بر حفظ شده ی که با خود بسته بود کار از تدبیر فرو ماند
چاره نیافت چون قرات آن حاشیه و افاده مولانا با آخر رسید ناگاه از
برکات حفظ بیان حضرت مخدوم مولانا سے سند منفعت بر خطا سے
خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فرا گرفته بودیم
وانیهمه بر پیچیده نه چنان بود بل حقیقت آن کذا وکذا است و چنانکه
حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشیده و حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای
آورده از آن مجلس بیرون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق
ان مولانا محمد المذکور رجل یواضع جم غفیر من العلماء فی هدایته کانت
واقعه فی ظاهر بلده فاذا انا سید عن یمین اجیبهم فتقسموا ایاه و ادوید
والله اعلم بحقیقة حاله و هم حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب
آن معرفت عظیمه خاصه که ذات اقدس او بهم جامع بر حقیقت آن است
اما او را یک وسعت سست چون که بیرون ان آنجا از ... از ... حضرت
والد خویش حکایت کردند که سفر نموده در سیاحت بلاد بنگاله الشهر
رسیدم که آنجا درویشے بود شیخ بران نام که در یکی از مساجد آن شهر
با جماعتے لیالی بسر مے برد و شبها از فرط بیقرارے گریه و زاری
مے بود دواو و جمعے بسیار بین اظهار نموده ... با اینها و با هم یکدیگر

اما صحبت آنکه امیرے از امور بدعت را مرتکب بود و علم پذیرای صحبت او
نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می خواندی و اشک
احزان از دیدگان می افشاندے که مضمون آن شعر این بود که عیرقی دارم
از لطافت معشوق که اگر گوئی از سبب نزاکتش موئے را آنجا گنجای نیست
شاید و اگر از سبب انبساط و اتساع آن گوئے عالمها در و گم ست نیز در
آید بیت تنگدانی بہ تنگی چون دل مور * نمکے چندان کہ در عالم فتد شور
و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد و آنجا فواید صحبت
حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگ بود صاحب السکر
والوجد والسماع و ذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسله خواجه
معین الدین سجزی و مرید شیخ بهاء الدین جونپوری که بواسطه شیخ
نصیر الدین محمود مے پیوندد رحمهم الله سبحانه از و آرند که سید الانام را علیه
الصلواة والسلام در منام دید که فرمود علی دلی بود و خود بیرسے و از
خلق الله چیزے نگیرے گفت یا رسول الله اگر دلی ست از ان نیستم
و اگر دیر است هم از ان نیے علی بیچاره درمیانه کیست فرمود برائے خلق
دعا کن که دعاے تو درباره ایشان مقبول ست قدس سره رحمه الله سبحانه تحسین
وتسمانه بالجمله حضرت مخدوم چون صحبت بسیار از ارباب معرفت علوم
را دران سفر دریافت عنان مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان
انتقال ازین دار پر ملال در بلده سرهند بود و همواره کتب متداوله را
از معقول و منقول بے تعطیل و فتور بر سبیل تحقیق و تدقیق و افهام حقیق
بیان میفرمود که در جمیع علوم نحریر بود لاسیما در فقه و اصول آن که بے
بے نظیر بود میفرمود که دران ایام که در دقایق بزدوی غور نموده می آید

محسوس میگشت که در جنب علو اجتهاد و وقت استنباط مسائل مثل امام
ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ بودند و نیز حضرتش از انجا
که با علوم رسمیه و صوری معنوی و حقیقی را جمع فرموده بودند بالهام
بر سجاده افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک رجلا واحدا
خیر لک من الدنیا و ما فیها سالکان برکات یقینیه را از سحاب
رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاد مرادات دیگر
بیان کتب صوفیه علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص
الحکم و غیرها در غایت بلندی همی افراشت لسان ارباب شوق و اصحاب
ذوق که قراءت و استماع این کتب را زده آوازه در شرق و باسط مسند
بلند ساخته جهت افاده و ابقا سند خویش پیوسته به قدوة المشایخ
جناب شیخ میر که از فرزندان بلده لاهور است در حالت و عزلت
مشهور از کارنامه فصوص اوست بالجمله حضرت او در آگاهی از
اسرار ارباب توحید وجود مرتبه علیا داشت و در حل دقائق
شیخ اکبر محی الدین العربی قدس الله سره الاقدس از فرائد علوم
و غلبه حال [illegible] او بوده با آنکه مقیدات مجموع این
علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات است اما از او غلبات
و فرط تمکین و بلندی همت بل محض صیانت حضرت عزت
عز اسمه و جل ذکره بر طبق آن کلام ثمرة الالهام شیخ ربانی
ابو سلیمان دارانی که ربما یقع فی قلبی النکتة من نکت القوم ایاما
فلا اقبل منه الا بشاهدین عدلین الکتاب و السنة حاشا که
مخالف کتاب و سنت بودی خواه از خویشتن دیدی خواه

ظلال اسما و صفات خود را از مرتبهٔ حس و وهم بقدرة کامله نمودے و التفاتے
بخشیده و عالم نامیده و اما در خارج بحقیقت موجودے نیست چه ذوات
و صفات حقیقیه او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود و تحقیق
این مبحث در مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه
و تمثیلات واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً و اجمالاً
فلیرجع الیها علماً و حالاً بالجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادات و افاضات
بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذه هیچ
یکے را بجا دے خود قبول نمی کردند و اکثر حوائج خانه از بازار خود می آوردند
و بدیگرے تجویز نمی فرمودند و مرحله زندگانی را چنان به اتباع رسول
سبحانی علیه افضل الصلوات و التسلیمات بسر بردند که سنتے از سنن ایشان را
غیر متروک نگذاشتند تا بجائے که گویند مها امکن آثار پوشیدندی
نه سراویل و نعلین ذو قبالین بر پائے کردندے نه پائے افزار با وجود
اتیان طاعات مسنونه و دعوات ماثوره بعضے وظائف و اوراد مشائخ
طریقت را که منافی عزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے
حضرت ایشانرا قدس الله سره العالی توفیق عبادات نافله از والد ماجد
بوده چنانکه بعد ازین در منصه گذارش آید از بس که همت ایشان همگی
بالتزام عزیمت و اجتناب رخصت بوده با آنکه سلوک این راه در سلاسل
دیگر کرده بودند و برکات آن طرق نسبتهای علیه رسیده کما مر لیکن
نهایت اخلاص و نهایت اشتیاق سلسله شریفه عالیه نقشبندیه قدس الله
اسرار اهالیها ظاهر میساختند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم
قدس سرها نقل میکردند و میفرمودند چنان معلوم ما گردیده که مرکز این

و ابراز آن سر بسته را نمودند شیخ آنرا بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلی صاحب دلی بود که از خلفاے والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند سیلے مسالت نمود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما برانیم و حال و مشرب ماست یعنی اینهمه که مے نماید واحد حقیقی ست که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن درویش را گو نبود ساده واین راز مفاجاة بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آنرا برنتافته و براه هلاکت شتافته و شیخ عبد الغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و آشنای این راز خانه بر انداز بر جاے ماند پس حضرت ایشان قدس سره تبقریب نسبت توحید معارف علیه بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض مبتدیان و متوسطان را از استیلاے محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب محبوب مے در آید کثرت موهومه نقد به بکسوت وحدت هویدا گردد مثل این در عشق مجاز نیز واقع ست چنانچه حضرت والد ما قدس سره از درویشے حکایت کردندے که میگفت وقتے در شهر سے براسپے میرفتم نظرم ناگاه بر یکے از نساء جمیله افتاد که بنظر بام خویش خراشش نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مختفے و مستور گشت من دران حالت چون بخود نگریستم لباس او بهمان رنگ و صورت و کمیت و کیفیت در بر خویش یافتم سیلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و خویش را کناره جستم بیلے ع در عشق چنین بوالعجبی باشد ٭ پس حضرت ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیاء متکثره عین واحد حقیقی بود که کثرت موهوم ست یعنی حضرت حق سبحانه

از غیر شنیده می اعتبار ننهادے و اعتقاد او نفرمودے انیست لقمان
صحت احوال وصداقت اقوال وخلوص اعمال رحمهم الله سبحانه

اربابهیسار رحمة واسعة ورحم عبدا قال آمینا ونیز آن کلام حضرت
مخدوم که بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سعد
بهراه فرموده‌اند و شاهد عدل اند بر این مدعا قصه راز شیخ عبد الغنی
آنست که حضرت ایشان قدس الله سره روزے بتقریب مسئلهٔ توحید
وجودی مشرب والد خود واز والد شریف خود حکایت کردند که بدستے
جویان بودند ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشے بود از شهر سدون پیشه
بس معمر و بزرگ بجهة استماع رازی که از وی بایشان رسیده بود و آن
راز این بود که گفتے پیر من که جد مادری من بود قریب هنگام احتضار
مرا بایکے از درویشان شوریده کار سپرد و خویشی خواند تا التماسے
نسبتے نماید و اعطاے نعمتے فرماید چون بخدمتش حاضر گشتیم سرے
از حقیقت این معامله بر زبان راند که بمجرد استماع آن درویش دم [illegible]
از جان برافشاند و من همچنان حیران و سراسیمه حیران بر جاے بماند
الموافقه چه راز بود که شب از تو بر زبان بگذشت [illegible] که روز عمر لب بامان ترجمان
بگذشت بگوششی نرسید ندانم زبان شیخ چه گفت که در سماع افتاد
و پیران بگذشت پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت
والد بالشوق استماع این سخن از وے خواستند که بدیدار او
شتوتند ناگاه شیخ مذکور را بجهت [illegible] از سمت [illegible] فراپیش آید چون
بر سمت رسید بکاروان سراے نزول شد و والد ماجد نیز آنجا شدند
بعد از معانقت و مجالست خلوت [illegible] در خواستند و التماس اظهار

گواه عدل دیگر بدیدار آمد درین مدعا شاهدین عدلین بروی کار آمد الحمد لله والمنة
حضرت مخدوم مرا در علوم دینی کتب شائسته ست و در اسرار یقینیه رسائل خجسته
از انجمله ست کتاب کنوز الحقائق و رساله اسرار التشهد که بسا نکات عالیه دران
بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بر شناسندگان جوهر سخن هویدا ست
که آنهمه مفاض از حضرت واهب العطایاست و جناب مامور بدان نگارش
و املاست چنانکه خود در عنوان آن رساله شریفه این معنی را اظهار میفرماید
انجا که میفرماید هذا اسرار التشهد فی معراج النبی صلی الله علیه وسلم افاضها الله
سبحانه علی لفیضه القدیم و فضله العمیم فابرزتها امتثالا بامر المفیض الحکیم
این حقیر نکتهای چند ازان ایراد مینماید و اگرچه آن رساله بتازی زبان ست
اما اینجا برخی ازان ترجمه فارسی نیز بعرصه تحریر میآید سبب طلب معراج که
متضمن رویت ست بلسان استعداد آنحضرت علیه الصلاة والسلام از غیر
سوال لفظی زیرا که دعا بلسان استعداد الزم و اتم ست مر استجابت را و
لهذا موسی علیه السلام ممنوع گشت از رویت با سوال لفظی زیرا که پیش از
استعداد ان طلب نمود سبب فی معنی التحیات لله والصلوات والطیبات هی
اظهار الکمال بصفات الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات
للذات المستجمع لجمیع الکمال المنزه عن النقص والزوال فانه باعتبار قولی وفعلی
وحالی اما القولی فکاظهار الانسان عظمة الحق سبحانه وکماله باللسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواهی باتیان الاعمال البدنی والافعال
الحسنی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق له ابتغاء
لوجه الله سبحانه وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح بکسب
الکمالات العلمیه والعملیه والتخلق باخلاق الالهیه فان الانسان مامور به

دایره و شاه راه این بادیه بدست این طایفه علیه نقشبندیه افتاده و نسبت
ایشان فوق همه نسبتها ظاهر میکردند نیز میفرمودند با وجودیکه از رسایل اکابر این
طریق سینه به اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بهره یافته اما همواره از
خواهان آنیم که یکی از کارشناسان و راه نمایان این سلسله را حق سبحانه
بدیار ما رساند تا ما را بدیدار او نیز دیدتا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس الله سره العالی فرمودند که من
فرط آرزومندی ایشان را بحضرت خواجه خود رضی الملة و الدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن ایشان
بود چون بسرهند رسیدیم چیزی از ایشان گرفتیم تا ناگاه یکی از قرای
آنحدود تشریف برده بودند راقم حروف گوید چون این حکایت مذکوره
را از حضرت ایشان قدس سره شنفتیم با خود میگفتیم اما بر دیگری از
کبار مشایخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت نقشبندیه جلوه گر شده باشد
یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون از عتبه علیه حضرت ایشان قدس
الله سره بشهر برهانپور آمدم حضرت شیخ عیسی سندی که از اعاظم مشایخ آن
دیار بود و جامع علوم حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفه شیخ لشکر محمد
که وی خلیفه شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این اعزه در مقاله رابعه انشاء الله
تحریر خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بیا سالی در سنه احدی و ثلثین بعد
الالف از جهان رفته بود بتقریبی نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ او شیخ
عبد الستار که صاحب سجاده اوست و جوان قابل و فاضل و صاحب حال گفت
والد و شیخ ما در اواخر عمر میگفت چنان معلوم باشد که خلاصه نسبتهای مشایخ
طرق نسبت نقشبندیه است و الحال خود را بران نسبت میداریم گفتم اینکه

وان کان من الحق سبحانه مبالغة فی التنزیه او باعتبار مقام الهٖ وان فی المقامات
الثلثة من قرب النوافل والفرائض والجمع بینهما من غیر تقیید لواحد منهما فذا هو
مقام او ادنی المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم سیّما در خاتمه این رساله
شریفه بقلم مقرم آورده که مرا بر دل بعون الله سبحانه چنان مے آید که امر تقرأة
تشهد در آخر نماز تذکیر و ایذان است بر آنکه نماز معراجیست مر مومنین را بس
سزاوار آنست که معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در معراج او صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفات علیه رزقنا الله
سبحانه تعالی جرعة من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه و امر بصلوة النبی
تشهد بر آنسرور سید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین بمتابعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم و ادای حق تمام است که رسیده مسلمین را به یمن متابعة
ومتابعة او صلی الله علیه وآله وسلم و تنبیه است بر آنکه چون آنحضرت شرکت
بخشیده امت را به تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم ونیز
ایماست بر آنکه اگر چند کمل امت نهایة مرتبه کمال عروج نمایند بیرون نمیروند
از ربقه متابعت او علیه الصلوة والسلام ونمیرسد نهایت ایشان ببدایت
مقام او و سر ایشان تحت اقدام او الیه اشارة الی ان منتهی معراجهم
الی النبی علیه الصلوة والسلام ومنتهی معراجه صلی الله علیه وآله وسلم الی
الله سبحانه وتعالی و توضیح الاثر سه انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله
سبحانه فی الابتداء بقوله التحیات [illegible] والمومنون امروا بالصلوة علیه علیه
التحیات والتسلیمات فی منتهاهم بعض فواید که حضرت ایشان از والد
شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالی حکایت
کردند از حضرت والد که فرمودند یکبار شیخ جلال بدیدن شیخ رکن الدین قدس سره

شیخ رکن الدین ان کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاهده او سبحانه
و درین نشاه چه چشم سر و چه چشم سر چه ایقان بهره ندارد در میان نهاد شیخ جلال
گفت این سخن سینه بر سر اسرار است این لوح چه شیخ رکن الدین را خاطر نشین
نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که من از حضرت والد پرسیدم که آنحضرت
شما و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق داده‌اید و بر چه تقریر نهاده‌اید فرمودند
سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که
در مقام اتحاد همین یقین است و بس چنانچه هر کس را بخود بینا شد چه شهود
از ثنویت میطلبد و مشاهده مغایرة میخواهد منها حضرت ایشان قدسنا الله
بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره
که میفرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت که بضلالت رفته اند و راه راست
گم کرده منشار آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده
نا تمام کرده اند و بضلالت رفته منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف
آورده اند حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله
دیده ام که در انجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حفظ وسط
نگاه داشتن در وصول بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر
و فکر نیست بس خوارق از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان
و همین بزرگوار ایشان شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق
حضرت مخدوم بحجره اقول وزاویه مخصوص ایشان در آمده می بیند که آنجناب
مقتول و مقطوع الاجزا افتاده چنانکه هر عضوی از اعضای شریف جدا
سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه از دزدی یا دشمنی این معامله با ایشان
ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده

دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار به آن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را اتی دیالم
و جالس و مراقب یافته اند حیران و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت
رو بآنها فرموده تا بحیات عاریت درین جهان باشم افشای این راز نشاید
چون از ان پرسیده اند فرموده امری بود که بیانش را بیرون آن راه نیست
و لیکن زبان حال مخدوم مترنم بوده به این ابیات عارف روم سلام دشمن
خویشیم و یار آنکه ما را میکشد + غرق دریائیم ما را موج دریا میکشد + نیست عزرائیل
را بر عاشقان او رهی + عاشقان دوست را هم عشق سودا میکشد + تشنگان
نعره زنان یا لیت قومی یعلمون + خفیه صد جان میدهد دلدار پیدا میکشد +
بس کنم من چون بگویم سر قتل عاشقان + زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا میکشد
چون قلم بحرف شهادت کبری رسید اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر شور
و شهادت کبری بند کرده صغری آریم چون حضرت مخدوم جماره حیات را بدر روزه
صد و ثمانین رسانید که ایناسی آن بلسان نبوی تعقتا اللهم انفس نفیس ندا
ارجعی را اجابت فرمود و کان ذالک فی السابع عشر سنه سبع بعد الالف بیرون
شهر سرهند جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید. رحمة الله علیه رحمة
واسعة فقیر تاریخ انتقال ایشان اینچنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ
که بود اعلم اندر هر فن + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود
در علم و عمل + تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان
احتضار والد بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک
راندند که سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت
شیخ ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما
شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدامست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن اینست

شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از حضرت خواجه باقی باللہ طاب ثراه گرفته بود و از
برکات نظر کیمیا اثر آنحضرت بحالات و مکاشفات رسید چنانکه ازان فقره که
حضرت خواجه قدس سره در عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد
صادق علیه الرحمة ارسال فرموده اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند
هویداست و آن فقره اینست مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتبار نگیرد
کشف صوریه محل خطا و لغزش است سعی کند که حضور مع الله بظهور پیوندد و دوام
پذیرد و هرچند که عالم صاف شده باشد و معنی نورانیت نیز از نظر بعضی ساقط
یافته در کار و سعی باشد که جذبه و حضور ایشان دیگر است در ان مواطن اثر
سوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه و اکثر بالاوصاف لذا بوحی است از شش جهت
مبرا گاهی فوق بجهت خصوصیتی که عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی
همه جهات را فرو میگیرد یعنی و الله من ورائهم محیط بظهور میرسد و اگر صور
معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند هیچ سراب و خیال بی اعتبار افتاده و در
همین وقت نزد دریافت صور خیالیه هو الاول و الآخر درمیان می آید و اگر
در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را صور و اشکال بالکلیه
محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره دیار در جلوه آید بهتر تا
باید بود که کسوت معنویه درمیان است لا اقل صفتیه جبروتیه و معنی الآن کما کان
وقتیه دیگر شناسد که در وقت ظهور و الله من ورائهم محیط مشهود بود که همین
کسوتی درمیان و مشهود بود که بالکلیه نظر بینش محو شده باشد یاری حقیقة
مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است و تصفیه نیز از
ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان که از آنحضرت
کمتر اند و خدمات ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده و از فضائل

صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود ست و در دفاتر مکتوبات قدسی
آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله ست این مکتوبات که بشیخ مودود
مرسل داشته اند آنهم که بجهت حصول اسباب دنیویه باب بابت عنا محشور بوده اند
ای برادر وفقنا الله سبحانه دنیا یک فرصت نیست و بسیار قلیل ست و عذاب ابدی
متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف
نماید و ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب در رنگ مور
و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب دنیا می دوید و ذوق
میدوید و بشوق خوانان و حصول آیند الحیاء شعبة من الایمان حدیث نبوی
ست علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها ای برادر این نوع
اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت تفرقی الله که امروز در سرهند میسر ست اگر
گرد عالم گردید معلوم ست که عشر عشیر این دولت بدست آرید و شما از ان ماجرا
حاصل کنید و شما اینچنین دولت را مفت از دست داده اید و از جواهر نفیس بگوز و
مهره در رنگ اطفال اکتفا نمودید ع شرمت باد ازین شرمت باد ای برادر
تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر ما نگذارند آن
زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اند و
خطا فهمیده اید بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و فریب
فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت
چیزی نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب
اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه و تعالی عقل داد
و تنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست و اهل دنیا که در
دناءت و خست مشهور چه حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس

همین آن گمان نیک ثمره چون امام الائمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود آورد
وانتها بنهایت او تعالی چون این قطب ربانی مجدد الف ثانی قدس الله سره
ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت ایشان
که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان شنوده
چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین و تسعمائة
وقوع یافته که کلمه خاشع ۹۷۱ بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در بلده شریفه
سرهند بوده که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت برکه ایشان امیدبده مضمون
کاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار زبان حال و قال میکشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو داده
چنانکه والده ماجده ایشان از فایت بی آرامی ایشان را بخدمت شاه برده
التماس دعا نموده حضرت او علیه الرحمة [illegible] و [illegible]
تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز خواهد یافت
و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از دامن ایشان ها
خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت ایشان رحمة الله
انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده حضرت ایشان
هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال نموده حلیه
مبارکه شیخ را بخصوصها بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که مصحوب والد
بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان بود
بالجمله چون حضرت ایشان بدبستان شدند [illegible] اندک [illegible] حفظ قرآن مجید نموده

تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و چندروزه توجه فتحی تمام روی داده
چنانکه سخنان دقیق را حلهای تحقیق میفرموده اند و به بعض مواضع بکتب دقیقه
بعبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر علوم را نزد پدر بزرگوار
خود خوانده اند که را به پیش بعضی علمای کبار آن روزگار گذرانده اند و بسیالکوت
نیز رفته نزد مولانا سے محقق مولانا کمال کشمیری رحمه الله که از فحول انشوران
متورع بود بعضی کتب مشکله را چون عضدی و امثاله خوانده اند و بعض کتب
احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذرانده بودند و این شیخ
یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم شیخ حسین خوارزمی کبروی
قدس سرهما بود و در حرمین محترمین زادهما الله شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح
حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازة تفسیر واحدی را با جمیع مولفاتش
چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون
منهاج الوصول و غایة القصوی و غیرها و صحیح بخاری را با جمیع مولفات
او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ و غیر ذلک و مشکوة
تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و قصیده برده شیخ سعید بوصیری
و حدیث مسلسل را که مختصر سبع الاسناد بیایید از عالم ربانی قاضی بهلول
بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت یافته بودند و قاضی مذکور اجازت
این کتب مزبوره را با آن حدیث مسلسل از شیخ معظم عبد الرحمن بن فهد داشته
که او و آباے او دران بلاد معظمه از کبار محدثین بوده اند و خانه ایشان ایام
عتبه بیت الحدیث چون بیان اسناد همه کتب درین اوراق بتطویل می انجامید
درین میان اسناد اجازت مشکوة را باسندان حدیث مسلسل تحریر می آرد

اما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمان بن فهد سمعته من لفظ سیدی

والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی
به جدی الحافظ الرحلة تقی الدین محمد بن فهد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث
سمعته منه قال حدثنی به جمع من المشایخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الابناسی
سماعا من لفظ قاضی القضاة ابو حامد المطری العراقی علیه بالحرم الشریف
المکی وهو اول حدیث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد
بن المبردی قال الابناسی وهو اول حدیث سمعته منه قال المطری وهو اول
حدیث رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وهو اول
حدیث سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعد اسماعیل بن ابی صالح النیسابوری وهو اول
حدیث سمعته منه قال اخبرنا ابو صالح احمد بن عبد الملک المؤذن وهو اول
حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن محمش الزیادی وهو اول حدیث
سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد البزاز وهو اول حدیث سمعته منه قال
حدثنا به عبد الرحمن بن بشر بن الحکم العبدی وهو اول حدیث سمعته منه
قال حدثنا به سفیان بن عیینه وهو اول حدیث سمعته من سفیان عن عمرو
بن دینار عن ابی قابوس مولی عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله
بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من
فی السماء اما اسناد مشکوة المصابیح که کتابیست قیاس بدیگر کتب حدیث
مذکوره متداول ومشهور وباجازه واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
و وسایط اسناد به مولفش کمتر از وسایط کتب دیگر است که ذکرش یابد
از حضرت ایشان ما قدس سره تا شیخ عز الدین بن فهد چنان سند ست

کہ در حدیث گذشتہ مجر گشت لیکن شیخ عز الدین بن فہد مشکوۃ را ہم از شیخ تقی الدین
بن فہد الہاشمی اجازہ وارد و ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہا الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم
الجرہی قال اخبرنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارکشاہ الصدیقی الساوجی
عرف بخواجہ و قال شیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلامۃ اللغوی قاضی الاقضیۃ
المجید بن محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی الصدیقی الشافعی قال اخبرنا بہ
الحافظ جلال الدین حسین و الحجۃ الامام شمس الدین محمد المقدسی قالا و الفقیہ
الساوجی اخبرنا بہ مولفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ الخطیب قال الساوجی
قراۃ و اجازۃ قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ این اجازۃ حضرت ایشان
فرمودند کہ مخصوص گردید کہ مرا داخل طبقہ محدثین کردند و حضرت ایشان قدس
سرہ از عنایت کریم باین راقم محمد الہاشم بن محمد القاسم البنگالی [illegible]
عفی عنہما اجازۃ دادند این کتب مذکورہ را با حدیث مسطور در اول شہر رجب
سنہ ہزار و سی ۳ در بلدہ سرہند الحمد للہ علی ذلک بعد از استماع بندہ
حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب مخدوم زادہ جامع الفنون
حدقۃ العیون خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ بہ نکتہ زیبا اشارہ نمودند و آن این بود
کہ فرمودند در وصول حدیث رحم دیر تم مسلسل بالاولیۃ بحضرت ایشان
ایمائی ست باینکہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب در رمزہای دو حیثی
از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نمودہ اند فہم من فہم چون حضرت ایشان از
استفادہ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شدہ اند
رخت بمسند افادہ کشیدہ اند و مدتہا طلبہ علوم را از برکات خویش
بہرہ ور گردانیدہ و بعضی رسائل شریفہ بتازی و بفارسی در نہایت

بلاغت و فصاحت تصنیف فرموده کز آن جمله هشت رساله تهلیلیه و رساله رد مذهب
شیعه شنیعه با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و
جاه بودند و بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین ارباب دین
نهایت عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق
سبحانه عطا فرموده بود ملاحظه این معنی در خاطر شان خطور نمی‌بود و از ان
راه که ابوالفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بضرورات لازمه
آمد شد می‌شد حضرت ایشان هم دران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده‌اند
و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می‌نموده
چنانکه یکی از تلامذه او با این فقیر گفت وقتی یکی از آشنایان خود
کلمه چند رقم می‌نمود آنجا بتقریب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات
کثیره در توصیف شیخ تو بقلم آورد و دیگری از مصاحبان او گفت روزی
که حضور شیخ تو در مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و
علوم ایشان گشود و دران مبالغه فراوان نمود چنانکه مایه توهین
علمای دین حضرت شیخ تو سلمه الله از حمیت اسلام تحمل نیارست و
و فرمود که امام غزالی قدس الله سره العالی در رساله شریفه منقذ
من الضلال بر نگاشته است که از علومی که فلاسفه خود را واضع آن میدانند
آنچه بکار می‌آید چون هیئت و نجوم و هندسه و طب آنرا از کتب انبیای
ما تقدم و کلام ایشان سرقه نموده‌اند و آنچه زاده طبع ایشان است
چون ریاضی و امثال آن بچه کار دین می‌آید ابوالفضل چون این بشنود متغیر
شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ تو نیز از استماع این حرف
او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن فرمودند اگر

ذوق صحبت با اہل علم دارے ازین حرفہاے دور از ادب زبان باز دار
و بر فتند و چند روز بمجالس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده معذرت
خواسته طلب نمود و نیز روزے حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض برادر او
در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش گشته
و گفته خوب رسیدید موضعے از تفسیر پیش آمده که آنرا بحروف غیر معجمه تاویل
و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت دلخواه بدست
نیامد حضرت ایشان با آنکه عبارات بے نقط ورزیده نبودند در ساعت بطالب
کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت و مطلب
از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان هم در ان ایام که بسلوک
طریقه صوفیه در آمده بودند بر این قسم مردم عیان بود و حمیت و هیبت ایشان
بر آنها چنین و بعنوان رساله رد شیعه که در ان ایام مرقوم شده نگارش
نموده اند که چون در ان اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد عبدالله خان
اوزبک نموده بود بعلماے ماوراء النهر نوشته بودند در جواب رساله آنها
که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و نهب اموال ایشان مر مسلمانان را بود
باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طے مقدمات ابله فریب
تکفیر خلفاے ثلاثه است رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها ؎ ترسم این قوم که بر دردکشان میخندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را ۔ بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات
واهیه اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحے
از مقدمات مزخرفه آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد
فشرعت بحسن توفیقه سبحانه و الله المستعان و علیه التکلان و بعضے

از طلبهٔ شیعه که متردد این حدود بودند باین مقدمات افتخار رسالت نموده بودند در
مجالس امرا و سلاطین این مغالطات شهرت پیدا نموده این حقیر در مجلس
و معرکه مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله آنها میکرد و بر غلطهای صریح ایشان را
اطلاع میداد اما حمیت اسلام در رگ فاروقیم باین قدر رد و الزام کفایت
نکرد و سوزش سینه بکینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که تا اظهار
مفاسد ایشان و ابطال شنائع تمام نجنبد انتهی کلامه در آن ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتی بر آن گذشته والد ماجد ایشان از شوق
دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگره آمده اند
یکی از فضلای آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث این
تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون دیدن ایشان بر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نبود ما آمدیم ع یوسف
نزد کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان را با ایشان الفت
تمام بوده و از جان عزیز خود عزیزتر میداشته اند و همیشه بصحبت ایشان
مشغوف بوده اند و از دقائق علوم دینی و اسرار یقینی در میان
می آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از آن سفر همراه بوطن مراجعت
نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی اقتباس
انوار آن بزرگوار عالیمقدار گردیده فوائد باطنیه کثیره از ایشان
دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از آنجمله است
آنکه در فقره نخستین از رساله مبدء و معاد نوشته اند که این درویش را
باین نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار
او را از عزیزی که [illegible] قوی داشتند و بخوارق مشهور بوده اند نسبت

آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً ادای صلوة
نافله بوده است از پدر وی است و پدر بزرگوار او را این سعادت
از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی مراد
حضرت ایشان ازان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بیواسطه والد بزرگوار از یمن
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهرها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریفهٔ حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره بایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازه آنکه خدمت شاه سکندر که نبیره حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذو الکمال آن بزرگ دین روزے که حضرت
ایشان در حلقه مراقبه با یاران نشسته بودند از کیتهل آمده خرقه متبرکه
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند بتواضع معانقه نموده اند شاه گفت
چند مرتبه میشود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مامور میشوم
که خرقه مرا بفلان که حضرت شما باشید برسان با آنکه مرا مشکل بود
خرقه متبرکه ایشانرا از خانه برآوردن بازیکسے دادن لیکن چون تاکید
مامور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده
بحرم سرا درون رفتند بعد از مدتے که بیرون آمدند بعضی محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب رو داده

و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر جیلانی
را رضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله حاضر
شدند حضرت غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با انوار و اسرار نسبتهای
خاصه خود منور گردانیدند و من غرق لجهٔ آن انوار و احوال گشتم و در غوطهٔ
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن
احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربای اکابر نقشبندیه بوده و بالکلیه مرتوق
اصل ۱۲
نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این خطره دیدم
که مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجه جهان خواجه عبد الخالق تا حضرت
شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار من در
مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مربای
ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده شما را با وی چه دخل
است اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را با وی نظری بوده و چاشنی
از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقهٔ ما پوشیده ؏ زبهر آن بت چون
شمع و چون گل بگرفته جنگ با پروانه و بلبل و درین مباحثه بودند که جماعه
از مشایخ کبرویه و چشتیه رحمهم الله در رسیدند و مصالحه نمودند بعد ازان
حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود یافتم لاجرم حضرت
ایشان بطریق ندرت از سلسله قادریه نیز مرید میگرفتند و شجرهٔ آن مشایخ
میدادند و کلاه و داشته نیز و اگر طالبی ازان سلسله ذکر طلب مینمود ذکر
میگفتند و بنسبت آنها تربیت مینمودند روزی یکی از طالبان صادق
از ایشان التماس ذوق و نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان
فرمودند که اکثر بصحبت و خدمت حاضر باش آن طالب

حاضر نیست حضرت ایشان خود را بہ نسبت آن بزرگان داشتہ افاضہ احوال
بر ما میفرمودند چون دو سہ روز برین گذشت اجلہ اصحاب ایشان کہ ریزہ
چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند در احوال خود بستگی دیدند و یکے از
ایشان ناچار از دلتنگی آمدہ قبض احوال را بعرض رسانید کہ خود را در این
دو سہ روز نسبت خود بیگانہ مے یابیم تا چہ تقصیر از ما رفتہ باشد دیگرے نیز
آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم نمودند و فرمودند ہیچ
تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بلکہ سر این بستگی آنست کہ شما از ما اقتباس
انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم مینمائید و ما درین دو سہ روز
خود را جہت افاضت طلبے از طالبان نسبت قادریہ بران نسبت میداریم
و در بحیرہ القاے آن گشودہ ایم ناچار شما کہ بآن مناسبتے ندارید معطل ماندہ
اید و مشغول گشتہ باز چون سیر با نسبت اکابر خواجگان رجوع نماید بستگی شما بکشادگی
و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان در سلسلہ شریفہ چشتیہ اجازہ
ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از راہ کمال تقوے و التزام متابعت
سنت سنیہ علے مصدرہا الصلواۃ و التحیۃ از سرود و تواجد و غیرہا کہ
در رسوم این سلسلہ علیہ ہست احتراز میفرمودند بالجملہ از پدر بزرگوار خود
استفاضہاے کثیرہ نمودہ و پیش از انکہ بخدمت حضرت خواجہ باقی باللہ
قدس سرہ مشرف گردند در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار
باطن و درس علوم ظاہرے میگذرانیدہ و باوجود آنکہ خاطر عاطر ایشان
مائل بسفر حجاز بودہ رعایت خدمت حضرت والد را از وطن ہیچ جاے
رفتہ اند ہم درین ایام وقتے ایشانرا ضعف قوی روے دادہ بودہ
از مشاہدہ غلبات ضعف ایشان والدہ مخدومزادہاے عالیشان را

بے آرامی رو بسبب نبوده است و نفسی کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده
بگریه و سینهٔ نیاز بر خاک نهاده بوده اند دران گریه ایشان را خواب در ربوده
و دران خواب دیده اند که ثنا بسے میگوید خاطر جمع دار که ما را باین مرد کارها
عظیم در پیش است که هنوز از هزار یکی بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی
ازان بیماری شفا یافته اند و بعد از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت
خواجه شتافته و آن علم اتم را با احوال اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جد و
احوال عالی را بانجام کمال و اکمال رسانیده نادرهٔ زمان و قطب دوران و پناه
جهانیان گشته اند چه در فصل خلفای حضرت قدوة الاولیا خواجه محمد پارسا و
کذا کاسه در کتب دیگر اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما
یخشی الله من عباده العلماء ذکر یافته که علما سر گروه اند بعضی بعلم ظاهر عالمند
و بعضی بعلم باطن و بعضی هم بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بسیار
نادر بود اگر در هر قرنی یکی هم باشد برکت او بشرق و مغرب برسد و قطب
وقت او بود و عالمیان در پناه دولت او باشند انتهی کلامهم الشریف

فصل دوم در بیان وصول حضرت ایشان بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان
خواجه باقی بالله رحمه الله و از ذکر ترتیب [illegible] آن قدوة الاحیا [illegible]
کمال و اکمال [illegible] احوال [illegible] که حضرت ایشان را
همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت روضهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم بے آرام میداشت لیکن چون والد ماجد ایشان با کبر سن رسیده
حیات بودند ایشان را از خدمت والد [illegible] گزیدن [illegible]
تا آنکه در سنهٔ [illegible] الف هجری آن بزرگ سال و حال [illegible]
باقی انتقال فرمود بعد انتقال والد بزرگوار [illegible] عزیمت حضرت ایشان

در سال هزار و هشت متوجه سفر سعادت اثر حرمین شریفین شدند چون بدار الملک
دهلی رسیدند یکی از فضلاء مولانا حسن کشمیری که آشنای ایشان
و از مخلصان حضرت خواجه باقی بالله بوده حضرت ایشان را دلالت بنسبت
نموده و گفته امروز از سلسله علیه نقشبندیه اینچنین گوهری کمیاب سوی
این دیار آمده که طالب از یک نظرش آن یابند که از ریاضات
شاقه و ریاضات متواتره نیابند ~ آنکه تیر بر دیده یک نظر
وین همه سخره کنند به یکطلیعه زنند بر حمله * چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز
بعد از حصول مراتب سر مرتبه الکمال و ارشاد در شکر دلالت باین نعمت
عظمی در ضمن مکتوبی نگارش فرموده اند اینست فقیر در ادای شکر نعمت
دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما معترف بعجز
این همه کار و بار نتیجه بران نعمت است و این دید و داد مربوط بآن احسان
محسن بتوسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و همین توسل شما آن
بخشیده اند که کم کسی چشیده از خواص عطایا آنقدر عطا فرموده اند که
اکثری را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است احوال و مقامات
و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زینها
راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصول از
تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثمه ولا وصول
ولا عبارة ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیفیة ولا این
ولا زمان ولا مکان ولا احاطه ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل
ولا حیرة ~ چگویم من ازان مرغ نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه *
ز عنقا هست نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم * چون اظهار

این احسانهاست خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن مرتب بر آن نعمت
شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید
کتابت در آورده بود که نخستین از شکر آن نعمت شما او ایا بود چون حضرت ایشان
از والد ماجد خود نیز درباره سلسله نقشبندیه و اهل آن شنیده بودند و
همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود با این طریقه و اهل آن نموده و خود
هم در رسائل ایشان شیوه نازنین ایشان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجانست با این نسبت و مملو استعداد و قابلیت هرچه اکمل بود بشوق تمام
متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشه این راه مجاز بیداران
چه باشد که از این صفت اذکار و مراقبه این عزیزان را اخذ نموده بران باشم
مگر بهره ازین سعادت [illegible] نشود را ایشان از فرص فارغ چون
رفته بپیشبوسی حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت
و مهربانی بسیار نموده اند اراده و قصد ایشان پرسیده اند عرضه که
در پیش داشته اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت
خواجه بوده که کسی را از طالبان بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود
و التزام صحبت خویش نمی نمودند بلکه مثل این مصر متبرک ایشان نهضت خانقاه
خود اشارت فرمایند اما از آنجا که نظر ایشان بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند
این شاهباز بلند پرواز افتاده بود [illegible] شده اند عادت خویش
تجاوز نموده فرموده اند هرچند اراده سفر مبارک در پیش داده بود اما
چند روز [illegible] بنظر [illegible] داشت لا اقل ماهی یا هفته چه [illegible]
حسب الامر اقتضا بوده [illegible] هفته دران هفته [illegible] آن ماه [illegible]
رسیده اند [illegible] گرفته بود که از آثار [illegible] حضرت

خواجه عالیست از شوق انابت و اخذ طریقه حضرت خواجگان بزرگوار بحضرت
ایشان استعلام نموده و آمدن بحضرت خواجه معروض داشته‌اند چون حضرت
خواجه شنیده‌اند بی آنکه استخاره جانبین بوقوع انجامد یا چنانکه شیوه
نازنین حضرت خواجه بوده بارسی فالی درمیان آید ایشان را در خلوتی
طلبیده بذکر دل دلالت نموده‌اند و توجهات عالیه بکار برده که همدران
لحظه دل حق منزل ایشان بذکر گویا شده و آرام و حلاوت و التذاذ
تمام روی نموده و یوماً فیوماً بل آناً فآناً ترقیات عالیه و عروجات
متعالیه ایشان پیوسته تا [illegible] و آنچه دیده‌اند کاستکه باید من کمال است
بشوق طواف خانه کعبه پیشتر تا در اثنای راه وصول بصاحب خانه حضرت
برای سیر [illegible] از روضه مقدسه حضرت اقدس صلی الله علیه و آله و سلم
میرفتند در میان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضه مطهره
محصل گشته اند چندگاه روز از این معامله چون حضرت خواجه قدس سره
آثار رشد و بقا از این مرشد بلند استعداد دیده‌اند در یکی از خلوات
باظهار دقایق گفتم که پیش از آن بیست سال بیشتر بطلوع حال و کمال و اکمال
حضرت ایشان معاینه کرده بودند زبان کشوده‌اند و یکی از آنها این بوده
که فرموده‌اند چون حضرت مخدوم ما مولانای بزرگ خواجگی امکنگی
قدس سره ما را امر کردند که بهندوستان شویم این سلسله شریفه را آنجا
از نور راستی پدیدار گردد ما خود را شایان این شغل ندیده تواضع نمودیم
ایشان امر باستخاره کردند در آن استخاره دیدیم که گویا طوطی بر شاخی
نشسته بود و دل خود گذشت دیدیم که آن طوطی از آن شاخ آمده بر دست
ما نشسته پس ما از آن ایشان ما در آن سفر [illegible] خود آب دهن [illegible] و این طوطی آن

اندراج النهایة فی البدایة واسطة الوصول است درجات الولایة مؤید الدین
الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی از خلفای کبار خواجه
حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانیدند ایشان
این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند و بطریق معهود توجه نمودند
تا التذاذ تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک
روز کیفیت بیخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
سایه دران دریا مییافتم و این بیخودی رفته رفته استیلا پیدا کرده به
امتداد کشید و گاهی تا یک پهر روز میکشید گاهی تا دو پهر و در بعضی
اوقات استیعاب شب نمود و چون این قضیه را بحضرت ایشان بیان نمودم
فرمودند نوعی از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاه داشت
آن آگاهی امر فرمودند بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فنای فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل واحد میابی عرض کردم
که بلی فرمودند که معتبر در ولایت فنا آنست که با وجود دریافتن اتصال شهود
حاصل شود و در همان شب فنای فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتی که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود
را نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم بعد ازان نوری که محیط بهمه اشیا است
ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه داشت
بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساطی که دران نور مینماید در علم است
بواسطه تعلق ذات جل شانه باشیای متعدده که در بالا و پست واقع
شده انبساط مینماید نفی انبساط باید کرد و بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو

بانقباض آورده تنگ ساختن گرفت تا آنکه بقالب کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آید پنهان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شده
بحیرت انجامید که در ان موطن شهود حق سبحانه خود بخود هست چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور بی حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این حضور را حضور بی غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت در موطن حضور است میشود و حصول این نسبت مر طالبان درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالبست در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
بران عمل نماید و سپس بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردلی قدری نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذره عالم را فرادی فرادی
عین خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را در ان گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم
منبسط که در هر ذره سار است و اشکال عالم در ان نور مضمحل و متلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم
این زمان موهوم یافتم لهذا حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با او نشست و خاست کرده عجائب
بسیار از روزگار و اوقات او مشاهده نموده بآن مانند که چراغے شود که عالمها
از نور روشن کرده و الحمد لله تعالی احوال کامله او را بیقین پیوسته و این شیخ
مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مرحوم صالح و از طبقه علما چندے را دعاگو
ملازمت کرده از جواهر عالیه دانسته استعداد های عجیب دارند فرزندان
آن شیخ که اطفال اند اسرار الٰهی اند بالجمله شجره طیبه اند انبته الله نباتا حسنا
و فقرائے باب الله و لباسے عجیب دارند انتهى کلامه الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره شنوده ام که فرمودند
از آن روز که در خدمت علیه حضرت خواجه خود قدس الله سره تعلیم طریقت
گرفتم مرا بیقین پیوست که عنقریب الله سبحانه بمحض کرم مرا بنهایت این
راه خواهد رسانید هر چند از راه دید قصور حال و اعمال نفی این یقین
مے نمودم صورت نمی بست و اکثر این بیت در زبانم بود ع از این نورے
که از تو بر دلم تافت • یقین دانم که آخر خواهم یافت • ابد اثر طے
او اسے این بیان حضرت ایشان با تأسف و نیاز مندی و استغراق
تمام آب در دیده کلمه تحمید بر زبان شریف آورده یکبار بشاد مانے
ایشان از زبان مبارک ایشان نقل کرده که فرمودند در ابتدائے احوال
که بار اول در خدمت خواجه خود قدس سره رنگینها و نسبتها ظاهر میشد و
حضرت خواجه ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرموده بودند که احوال و وقائع
بعضے یاران را شنوده بعرض ایشان رسانند لیکن احوال مرا از آن شیخ
گردانیده خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفته چیزے نگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت که ای فلان ترا چیست که از احوال خود چیزے نمیگوئی

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکی از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شده ام و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را بتندی تمام در اظهار واقعه
دیدم لاجرم از روی ضرورت این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
دیر دیر خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمای همت والای
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی این همت و سمو فطرت
و علو استعداد و قابلیت و کثرة علم و عبادت و وفور ریاضت آداب
پیر رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام و فرصت رسیده اند بجایی که
رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکر اینکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشدی والا قابلیت وافر الفضیلة را که بصحبت ایشان رسانید
و از همین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل واصل گردانید
خواندن نوافل و فعل دعای بجا آورده در ساعتی که مشتری از کسب سعادت
شایه حضرت ایشان را خلعت اجازة کامله پوشانیدند و بمهر پهنه که وطن
مالوف آنحضرت بود رخصت فرمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان با نعمتهای فراوان
بوطن باز گشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابوسعید ابوالخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده بازآمدیم
با صد هزار خلعت و فتوح انتهی و با مر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمه فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثنای این افاضات ناگاه از آنجا که همت والای آنحضرت

طلبیات احتمال ضرر غالب ست آنجامه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیال
خود بپوشند مجال نظر اجمال دیگر بسیار ست ۔ من گم شده ام مرا مجوئید ۔
از گم شدگان خبر مگوئید ۔ از حضرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه وتعالے کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب ست
و فی الحقیقه معارضه ست با وتعالے انتہی کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبے راکه درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضه طلاب بازگشتند
چنانکه خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش انیست که چون خواجه
من مرا بکمال مصطلح این طائفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
دران کمال والکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند
که تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شد آن کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقص خود پیدا شد تا آنجا که پیرامون من
می نشستند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم وداع خواستم اما طالبان انیمعنے را محمول
بر تواضع داشته از انچه داشتند نگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالے احوال منتظره را محصل گردانید انتہی ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل باز
حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده صحبتهاے شگرف گذرانده
و معامله را بچندین درجه از پیش پیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالے بشنودم که بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

فرموده‌اند که با وجود علو مرتبه و کثرة فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب حضرت
پیر دستگیر هیچکس از یاران اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبوده لهذا پیش از
دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرموده خواجه حسام الدین
آنکه یکی از مقبولان حضرت خواجه باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که در آن
ایام که حضرت خواجه با نهایت التفات باین خلیفه عالی درجات یعنی شیخ ما بودند
و در توقیر و احترام ایشان مبالغه می‌فرمودند روزی به تقریب مهم الطلب ایشان
فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده‌اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهره خائفان و از
غایت خشیت و اضطرابی قریب برعشه در ایشان پیدا گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می‌شنودیم نزدیکان را بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رساله مبدا و معاد رقم نموده‌اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجه خود که بیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معامله جدا بود این فقیر
بیقین میداند که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است و
شکر این نعمت بجا نمی‌یابد آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلا جرم از یمن این رعایات و دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه اشیا را ایشان نمودند
هر چه از جواهر عالیه نسبتهای متعالیه داشتند و لوای سعد وقع این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش اشیا را رفت بسبب

این جوان بنیکی آمد مبارکش باد انتهی بر فرق فرقدان سای این فاروقی نژاد افراشتند
و کارخانهٔ ارشاد خود را بحضرت ایشان حواله نموده تربیت طالبان را بایشان واگذاشتند
و این رقیمهٔ الارا با آنحضرت بر نگاشتند هو جمع از دوستان که گرفتار بار وجود
بودند چون در مضیق و ما منا الا له مقام معلوم در بند مصلحت فکر و عقل با اقتضای
آن نمود که درین برشکال از مقابله بوقلمون دور افتاده در تحت آفتاب مشهود
زندگانی نمایند انشاء الله بنیکی و پاکی با آخر رسد فوائد صحبت و جماعت امری است
محقق چه حاجت باظهار سه اگر فتاریم بر مانا و که بید او ریز سوسن و گل بر
کنار مرهم آزاد ریز انتهی مکتوبه الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف مراجعت
نموده مدتی بافاضات سالکان الی الله دران بلده اشتغال فرمودند و از احوال
عظیمه حاصله خود و ترقیات یاران و همپیرگان نیز بیان قلم عرضه داشتها به پیر
بزرگوار نمودند که بعضی از ان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحده
رقم خواهد یافت انشاء الله تعالی آنرا که شوق دل خواهان آن باشد که تفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعه آن عرایض که در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافته بشتابد و همچنین حضرت خواجه بزرگوار احوال یارانی را که بخدمت شریفه
ایشان در دهلی می بوده اند غائبانه از حضرت ایشان می پرسیده اند که توجه
نموده ترقیات و قابلیات هر یک را معلوم فرموده از سرهند بایشان قلمی نمایند
روزی یکی از مخلصان اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه
نموده فرموده اند که انشاء الله چون جناب ایشان از سرهند اینجا بیایند التماس کنیم
که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیه رسانند
و کذلک دقائق علوم طریقه و دو نهایات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق
را نیز از ایشان استفسار میفرموده اند و آنچه درین ابواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بر زبان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال فرموده
اند و بی واسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است هذا و همه
مسند ارشاد واسع دانو رباد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواجه
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة نهایت عالی ست
و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غیبیه مشرف شده در اثنای نعاس بخاطر آمد که روحی ست
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بصحبت مصنف ملاحظه شد در گشت
که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود دیگر در طبقه
ائمه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
مفهوم میشود و این نیز از بعض خوابها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه ست مخلوق باشند یکی که هم نموده آنجا
هم دیده شود و ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه اظهر دیده اند
که داخل آن مقام شده به نزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند
شاید که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد با هم البته
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که تشفی خاطر نگران ست التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر ست در داخل شدن همین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر انیست که نعیمان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فنای بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که در زیر بیان مقام
وحدت محو شده باشند و اگر چه از راه جذبه قیومیت با غیر آن رفته باشند نیز از عود
به جهه بشریت محفوظ باشند ایضا بایست نظری در خاتمه جبروت که مقام انبیاست
صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکشید که در آنجا نیز مقاماتی خواهد بود که از عود نیز
ایمن گردیده اند ایضا در مقام فنای فی الله نیز نظری انداز باید که شاید غیر ازین
راه ظاهر تفصیل راه دیگری هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راه
داخل شده باشند باقی احوال آن موقوف ایشان است بهتر معلوم است چه نویسیم
چند ان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت ان شاء الله آنچه مرضی است بیان شود محمد صادق و جمیع برادران
و اعزه نیاز مندی قبول نمایند انتهی مکتوبه العالی این پرسشها و نوازشها
ازان خواجه والا مرتبه باین خلیفه عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازه حضرت ایشان تا بجا کشید که خود نیز از وفور تعطشی که داشتند بیانک
این دو بیت شریف البیان دو گواه این مدعا تواند بود ع بس تشنه و بس
خرابیم ای دوست * در حسرت یک دم آبیم ای دوست * هر جا که ترشح تو بینیم *
در الفلش آییم و نشینیم * چون آن آمدند که احوالات تازه که از خصایص
مقتضای استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایة عالی از
سافل که بعضی اساتذه از محدثین از تلامذه خود اخذ حدیث نموده اند حضرت
خواجه بزرگواران احوالات را ازین نائب عالیقدار خود اخذ فرمایند
بحضرت ایشان اظهار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بسیکی تواضع
و انکسار گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
ایشان و صورت ترک ادبی گردد لیکن چون الحاح حضرت خواجه بجای رسید

منع فرمودند و پیچیان به نیاز و ادب تمام بیرون در نشسته ایستادند انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لمحه نگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه با دب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عرض خود با ضطراب برجسته بیرون آمده با فتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجز این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بران
مدعا رقیمه هو الولی حق سبحانه باعلی مرتبه کمال برساند و للارض من کاس الکرام
نصیب تکلف نیست انچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره میفرمود
من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی درینوقت میبود با وجود پیریش مریدی من
میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان فدا
لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند
اکنون تامل و اهمال بلوازم استغنا و بی نیازی است موقوف باشارتست
گر طمع خواهد ز من سلطان دین ۰ خاک بر فرق قناعت بعد ازین
باری نسخه حال و اراده ما نیست خدای عزوجل بر انچه میباید مهتدی گرداناد
و از عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیه المقصود جناب سیادت مآب امیر
صالح نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود
تضییع اوقات ایشان دادن از مسلمانی ننمود لاجرم بصحبت شما فرستادیم
انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه بلطف کامل یابند و الدعا
رقیمه ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین و درمانده را از برکات برگزیدگان
بیرسانی برساناد و ما نیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نکرده ام
از بی کاری یک کلمه را تا صدان صادق حامل بیتر اند سئد الحمد لله این تقیم کنم

سوزنت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن انهایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض مارا همه خود می باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجایب
روزگار است و موجب حیرت اولو الابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل خواجه
بزرگوار و هم گواه علو مرتبه شیخ ما که زبده مقربین است و قدوه اخیار و محبین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار سفر نموده اند که در اواخر بار از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فوق
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة الحال در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفا کیشان رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشد و امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبیدالله و خواجه
محمد عبدالله را که آنهنگام شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقول است مکتوبه الشریفه اشاره بآن نیست
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از آنست که تحریر گنجد چندی از آن بنگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مرادان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند

از اخص الخواص بنظر شده در آمده و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال شیخی نکردیم
چندروز بازی کردیم اما الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پردازی ما
بیفایده نشده که چون ایشان بروی کار آمده و نیز فرموده فقیر از زبان مبارک حضرت
ایشان شنوده که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره به تربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند منزوی گردیده
که خود را از کار شیخیت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از بخارا
و سمرقند آورده ایم و در زمین برکت آئین هند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن خواجه
ذوالبرکات از میان مسودات مکاشفات خاصه مستوره مسوده برآمده که آنجا چهار
دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت نقیح و او رقم نموده و در دائره چهارم
کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه والتابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبه آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلا ریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها دوازده تن
را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل و افضل دیده اند حضرت ایشان ما را
نیز افضل این دوازده یافته و نیز آن خواجه عالیشان مکرر اشاره بقطبیت
حضرت ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامعیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نسختین فقرات رساله مبدا و معاد فقره اولی از آن متضمن افاضات روحا
ارکابه است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عن الیقین در
آخر فصل آینده خواهد آمد ان شاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان از
سفر سوم ... بزرگوار خود که بعد از آن ایشان را ملاقات ایشان نصیب نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسرهند شدند روزی چند آنجا گذشته ...

متوجه بلده معظمه لاهور گردیدند اکابر و اصاغران بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت شمردند
و بسیار از خواص و عوام در سلک ارادت آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم شد و حلقه
و شغل و مراقبه اتساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل حنفی مولانا جمال تلوکی
رحمه الله بفقیر گفت در ان سفر اکثر استادها که مولانای مذکور باشند به نیازمندی
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
از ان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پای افزار
ایشانرا برداشته پیش پای ایشان نهاد تا شاگرد آن افراط تواضع مولانا را گران
نموده چه اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده عرض
داشتم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای وجهی ندارد فرمودند ایشان اولیا
باشند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر ما این لازم است مارا
درین باب معذور بل ماجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانای
مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت باین حقیر گفت در ان ایام که حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوه ارباب
کمال میرسیدند روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما در میان
اویسیان علم احکام و علم اسرار و احوال و [illegible] ایشان [illegible] مسائل [illegible] شده و چه
که بظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیار [illegible] اولیا [illegible] آن
[illegible] حضرت ایشان [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت ایشان [illegible] مولانا [illegible]

ندانم چه گفتند چه انگیختند * که گفتند و از دیده خون ریختند * بتقریب این قطعه
و نسبت توجه یکی از مخلصان اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوایل غلبات نسبت احاطت و سریان معیت
روزی میکی در حضور ایشان بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه خبر
انتقال خواجه بزرگوار بدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلها به بی آرامی مبدل
گشت و شربت شیرین آن صحبتهای رنگین بمذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجرد
استماع این خبر متوجه دهلی شدند چون بزیارت روضه منوره مشرف گشتند
و عزاپرسی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دل را مومیا
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
و التماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه بازار
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه تمنا به که در حیات با برکات خواجه باقی بالله
قدسنا الله بسره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجهات انوار حقیقت با
سر بواطن این طلاب جلوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات
بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه شفاوه حضرت خواجه عالیشان را از ایشان
کما فر شبهه‌های مختلف در میان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شبها انداختند
حضرت ایشان بران اطلاع گردیده رفع آن شبهاتی که موجب مزید اخلاص و اتحاد
آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نیاید نسبتهای
بعضی آنها توجه نمودند از آن هم متنبه گشتند بل اکثر شان جمع شده بر روضه منوره
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکی از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر درآمد که هریکی ازین درویشان ملتجی چراغی برافروخته بودند

ناگاه برق خاطف درسید همه جا اضاءه نما و توجه این درویشان بود و آن برق توجه
عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده باشاید با ایشان رجوع
نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن بجا و وشت فرمودند و بعد از مدتها بعضی
چیزها معذرت در میان آورده بودند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر حال صفا
در صفا بود چنانکه اشاره ازین باب در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخر که ماه انتقال شیخ عالی مقدار ایشانست بزیارت
روضه منوره پیر بزرگوار از سرهند آمده بالیسر هند سیر رفتند و دو سه کرت باکره نیز
تشریف آورده باشند دیگر از سرهند هیچ جا نشدند مگر اواخر عمر که دو سه سال از
مزاحمت سلطان وقت مصحوب عسکر بجنبه بلاد هرو را ایشان روی داد و دران نیز
حکمتها بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر
ایشان بهره ور گردند چنانکه در یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر
بنواحی یکی از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جا
گرفته شروع در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید
که تنها پیاده بکوچه آن قریه درآمدند بنده در قفای ایشان دوید چون همراه بنده
فرمودند در خاطر افتاد که درین قریه مسجدی خواهد بود آنجا رفته وضوی
تازه کرده دوگانه ادا نمایم چند قدم رفته بودند که مسجدی بکمال صفا ظاهر شد
و چاهی با لوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده [illegible]
یکی از فقرا که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان [illegible] اند بنده [illegible]
خبر داد و [illegible] بذوق تمام دویده رفت [illegible] از انکه تشنه آنجا بوده
و در سیاحت بی پیر مانده [illegible] و اوصاف حضرت ایشان را شنیده بوده
آرزومند دیدار و ملاقات فرخنده البرکات شده بوده اما ازین پیش بکوتاهی میسر نشده

بخدمت ایشان رسیده ان خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان بمضمون
این بیت بر گشاد سر بهای اوج سعادت بدام ما افتد ۔ اگر ترا گذرے بمقام ما افتد
و ایشان را با جمیع درویشان آن شب بمنزل خود آورد و میزبانیها نمود و فرود آثار
انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزندان و چند مرید ایشان دیگر نیز مستعد و صفا
حضور شد و وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند ۔ اکنون وقت آن آمد
که انجاز وعده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلے علیحده خواهیم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که در ان سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقائق وارده بپیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر
اسرار الوصل است فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضے فقرات ماخوذه از بعضے آن عرایض کمترین بندگان احمد بدر و عرض
میرساند حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثناے راه القدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
تجلی خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاے آنها
جدا جدا و آن قدر مفتاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم و درین اثنا مضطر
بودم و نمود می که درین کسوت بود در هیچ جا نبود و خصوصیات لطائف
و محسنات عجائب که درین لباس بود از هیچ مظهرے ظاهر نشده پیش
ایشان تمام گداخته آب شد و بسیر فهم و تخمین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا
جدا تجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ما ورای آن
نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی

تحریراً بعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید بعرض میداشت اما در
اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و با نبیاء علیهم السلام متوجه میشدم اما فلکو
بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی بآن نسبت تیزی بی‌رنگی ندارد بلکه
همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا تفرقه نیست و ظاهر اکه ازان نسبت
خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن را اصلا خبر نیست
بهر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت
و اثنینیت بود باین تجلی مستسعد گشته است بعد ازان چندگاه این تجلیات رو نمود
آورده و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا و بعد ازان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعیین
علمی که بعد از محو و لقین پیدا شده بود درین فنا گم شده و اثری از مظان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور آمدن
گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجمله امارات
عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی به برکت توجه حضرت ایشان
بحقیقت بندگی رساند تمها عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده عرض میرساند
که از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ملوحی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق سبحانه
بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم گردید که وجه خاص هر شی نسبت و سیر
فی الله بحقیقی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب بیست و امثال آن
و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و چنانچه
قبل ازین قبل بالاعلاوه همچنانکه فواتح اشیا المحصول میداند اصل تجلیات تعدد ذاتا

را نیز مجعول و مصنوع میداند و سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بیرونی
حاکم باشد زیاده گستاخی نه نموده بنده باید که حد خود داند منهما در عریضه
رقم نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین احوال بعضی مدتی که از عالم بر تخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شدائد آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدائد از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات اینجانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد نسبت و منها هم درین عریضه
که غیبا نکه سابقا تعلق ارادت بمراد است بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود
چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از هیچ بر آمده و چیزی لا مراد و لا اراده
و صورت این فنا نیز در نظر آمده و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فائض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاطر
در ما ورا وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ما ورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه بیاید معروض میدارد تا زمانی که بیقین پیچیده
بر نوشتن جرأت نمود و هیچ شبهه دران راه نمی یابد هر چند در نظریه وحدت است
و نه ورای آن و نه هیچ مقامی که بعنوان صفت بدانند ناحق را ورای آن و از
حیرت و جهل بهان معرفت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض
نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال بی شبهه متحقق است

استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا حاضرا و ناظرا و ایضا
این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقه

فنای خصوصیت صفات و ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده بود
و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات و لو کانت علی سبیل الاندماج
والاندراج نیز برطرف شده قدم ان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزی که از
مرتبهٔ علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله
ولم یکن معه شیء الان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم مضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوند جل و علا که به برکت توجهات علیه حضرت ایشان
علی التواتر و التوالی فائض می دارند چه عرض نماید من آن خاکم که ابر نوبهاری
کند از لطافت بر من قطره باری + اگر بروید از تن صد زبانم + چو سوسن شکر
لطفش کی توانم + هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرأت و گستاخی است و شعر
افتخار و مباهات است و لی چون شد مرا برداشت از خاک + سزد گر بگذرانم سر بر
افلاک + ابتدا از عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال به بقای خاص
در هر یک مدتی مشرف می سازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس
سره در صحو می آرند باز به سکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه و معارف
عجیبه افاضه می فرمایند و با حسان و شهود خاص هر مرتبه که مناسب لقای آن
مقام است مشرف می سازند تا تاریخ ششم ماه مبارک رمضان به بقای مشرف
ساختند و احسانی به من شد که چه عرض نماید سید اند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و صحوی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد بقا در مرتبه
بر آن اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر افتد
علوم موافق شریعت غراء می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوات و السلام
معارفی که از ایشان سر زده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که با این کیفیت

فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیہ ہست و بیان آنہا و علم است لاسیما کشفیہ و صفو
مرید را میکرد و مجمل مفصل میشود سو گر بگویم شرح این بعید شود و ہم ترسم که مبادا
منجر بگستاخی شود و بنده را باید که چه خود اند مرشد علی الاطلاق جل شانہ ببرکت
توجہات علیہ پیرو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرموده و پیرو صفت جمال
و جلال مربی ساخت حالا جمال عین جلال ہست و جلال عین جمال علامت
این تربیت متحقق شدن ہست بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و
محبت ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی ہست پس تا زمانی
که علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و تجہیل مطلق متحقق نشود از فنا بہره ندارد
و این حیرت و جہل دائمی ہست امکان زوال ندارد نه آنست که گاہی حاصل شود
و گاہی زائل گردد غایت ما فی الباب پیش از بقا جہالت محض ہست و بعد از بقا
جہالت و علم با ہم جمع و عین نادانی شعور ہست و در عین حیرت حضور که این موطن
حق الیقین ہست که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که پیش از جہالت
حاصل شود و از حیز اعتبار خارج ہست با وجود آن اگر علم ہست در خود ہست
و اگر شہود ہست ہم از خود اگر معرفت یا حیرت نیز در خود ہست تا زمانیکه
نظر در بیرون ہست بیحاصل ہست اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر بیرون
بالکل منقطع میباید شود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اہل الله
بعد از فنا و بقا ہر چه ہست بینند در خود مے بینند و ہر چه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود ہست از اینجا ہم صریحاً معلوم میشود که شہود و
معرفت و حیرت در نفس ہست در بیرون ہیچکدام اینہا نیست تا زمانیکه
یکی ازین ثلثه در بیرون ہست اگر چه در خود ہم دارد از فنا بہره ندارد
فکیف البقاء نہایته مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق ہست که مطلق فنا

عام است و بقا باندازه فناست لهذا بعضے از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون
نیز شهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست سه نه هر که سر تراشد
قلندری داند * نه هر که آینه دارد سکندری داند * این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق
است و متمم و مکمل آنحضرت خواجه خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین است المعروف
بنقشبند قدس الله سرهما منها عجب کاری است اولا هر بلا و مصیبت که واقع میشد
باعث سرور و فرحت میشد و حلاوت مزید میگرفت و هرچه از امتعه دنیویه کم میشد
خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آورده اند و نظر بر
عجز و افتقار خود افتاده اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وهله نوعے از حزن
رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین دعا
میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از وی رفع آن نبود بلکه امتثال امر
او تعالی بود حالا مقصود دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حزنے که زائل
شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هرچه عوام الناس را
هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا اگر مقصود از دعا
رفع بلا نبود دل را تسلیے خوش نمی آید لیکن حال غالب بود و بخاطر میگذشت
که دعاے انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالا که بآن حالت مشرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهاے انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده نه
مجرد امتثال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعرض آن گستاخی
مینماید و هرچه از مسئلهٔ وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما معارف

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی‌شود و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها
موافقت ظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکام و اصول معقوله آنها
ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت باهل سنت دارند باصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرتی ندارد و قدرت بمقارنه فعل می‌بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب
و اعضا بنا نهاده اند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را برشته هم
حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس می‌یابد ایشان درین مقام
بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبی
هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالی
سره الاقدس و مشایخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود
طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم القدسیه
حاصل اینهمه کمال بعد بیگانگی است کار از معالجه گذشته است تا زمانی
که عیب مبذول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
بزرگی او حجاب اوست ع فلا طبیب لها ولا راقی آه بگر کمال بیگانگی
و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات بجان بیت
یوسف زلیخا موافق حالت ما درافگنده وقت این آوازه از وی شنید
کزو بر دست دست کوبان بود پوست * شهود کجاست و شاهد کیست
و مشهود چیست ع خلق را روی کی نماید او * ما للتراب و رب الارباب
خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عز و جل میداند غیر این هیچ نیست اثبات نکنند غیبت مع رقبت خود کجا

ع در کدام آئینه در آید او * منتها مدتی ست که از احوال خدمت عتبه علیا اطلاع
ندارد نگرانست ع ٥ عجب نیست اگر زنده شود جان عزیز * چون ازان شهر جدا باشد
پیامی برسد * میدانند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه رسد
ز دور بانگ جرسم * عجائب کار دربارست نهایت بعد را قرب نامیده اند
و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقة در ضمن این اشاره نفی
قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها * قلل الجبال
و دونهن حتوف * پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامن آمد مرا و انرا نیز
آخر الامر باراده مرید باید شد و محبوب را بمحبت محب محب باید گشت آنسرور
دین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مراتب
محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر داده اند که کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل الحزن و دائم الفکر و آنسرور فرموده
علیه الصلوة و السلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانسته کشید محبوبان را تحمل این بار دشوارست این قصه پایانی ندارد ع
قصة العشق لا انفصام لها * منها چون حضرت حق سبحانه و تعالی از برکت توجهات
علیه از رقیت احوال حر ساخت و از تلوین بتمکین مشرف گردانیده حاصل
کار جز حیرت و پریشانی نیست نیامد از وصل جز هجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز نکرت و از علم جز جهل نیفزود لاجرم در غصه و آشفتگی توقف
واقع شد عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که دران موطن
علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا دران جمع اند در عین حیرت و
بی نشانی علم و شعورست و نفس غیبت حضورست با وجود علم و معرفت
خبر از دیار و حاصل دیگر نیست ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم

الله تعالی بمحض عنایت بغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
است فوق مقام ولایت مقام شهادت است ونسبت ولایت بشهادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد بین التجلیین و فوق
مقام شهادت مقام صدیقیت است وتفاوتی که میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن
مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات ونشاید که میان
صدیقیة ونبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست واین حکم بمحالیت او بکشف
صریح صحیح معلوم گشته وانچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
ثابت کرده اند وبقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بحقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار وتضرع بیشمار اولاً چنان طور که بعضی
اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیت است در وقت عروج اما واسطه بودن
محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل
عرض خواهد کرد آن مقام بس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا در آن مقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علما اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم وانجا وجود هم در راه میماند و
فوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی
مصنفات خود میفرمایند که فوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام
صدیقیه از مقامات بقاست که رو بعالم دارد پایان تر از آن مقام مقام
نبوة است که فی الحقیقة بالا تر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد که رویش بتنزیه صرف است و تمام عروج است

شتان ما بینهما ، ولیس آئینه دلی صیقل داشته اند ، هرچه استاد ازل گفت
بگو میگویم ، علوم شرعیه نظریه استدلالیه را فرع نه کشفیه ساخته اند
از نظر به فروع نیاورده اند شخصی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت
اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد فرمودند که علوم دیگر سوای
آنها حاصل شود آن است که راه علوم و معارف بسیار رو میدهد که از آنها
می باید گذشت تا بمرتبه النهایه که مقام صدیقیت است نرسد . از این علوم
بوده که بابیات فیالیت شعری ان من اهل الله الغافلین بحصول هذا المقام
الشریف لا لقسم ولیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه خدا جهه
وفوق کل ذی علم علیم و به مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا
تتبع اعلام فرموده اند که هیچ جهت با اصول ظاهر شریعت مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است و ظهورش مانند قمر
لیلة البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا ابالی بما القیل و القال ، از بهر آنکه از [illegible] تو
کشاید زبان جز تسلیم نبود ، علوم و معارف در رنگ نیسان میریزند
که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکه [illegible] لا تحمل عطایا
الملک الا مطایاه و اصل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید
کتابت آورده شود . اما توفیق نمی یافت و از مدتی الله تعالی
تعالی فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول ملکه است و یاد کرد
آن علوم مانند تحصیل طالب علم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولویت

بہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف و نحو و غیرہا کنند انتہی عبارتہ الشریفہ

روح المدروح صاحبہا و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک
از عرائض حضرت ایشان صحایف گرامی بر نگاشتہ ارسال فرمودہ اند
و زبان ثنای و دعای ایشان کشودہ و بصحت طلوع مرتبہ فنای
آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکی ازان گرامی صحایف بقلم فیض رقم
آوردہ اند کہ آنچہ از کشوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح
و مستقیم و مستحسن است چون این طریقہ شما بر نہج واقع شدہ کہ اہل قول
و زبان چنانکہ کشوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
انشاء اللہ بعد از ملاقات آنچہ باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد انتہی

کلام اعلی قدس اللہ سرہ قائلہ و ایضاً وعدہ ایراد دو فقرہ از فقرات
رسالہ مبدء و معاد حضرت ایشان در آخر این عرائض نمودہ اند آن وعدہ نیز
وفا لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد فقرہ اولی
درویشی را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ او را
بیکی از خلفای خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالی اسرارہم
رسانید و ازانجا طریقہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استہلاک در صفت قیومیت
متمیز او را حاصل گشت و از طریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ نیز شربی
میسر شد بعد از تحقیق این جذبہ بکار او سلوک قرار یافت و این راہ را نسبت
روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالی وجہہ و تقدس وجہہ القدس تا نہایت
رسانید یقین باشد کہ ربط اوست و ازان اسم قابلیت اوست کہ معبرہ بحقیقت
محمدیت علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ بمدد روحانیت حضرت خواجہ

نقشبند قدس الله تعالی سره عروج نموده از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت استعلا سیر شده از آنجا
تا مقامی که فوق آن قابلیت نیست و آن قابلیت کل تفصیل است در آن مقام
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است بتبعیت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوی استمداد از روحانیت
حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند قدس
الله تعالی اسرارهما قطب ارشاد بوده اند یافت و در پیش رسید
نهایت عروج اقطاب تا این مقام است و دایره قابلیت تا همین مقام
ختم میشود بعد از آن اصل خالص است ممتزج بظل علاّ افراد
بوصول باین دولت ممتاز نه بعضی از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد
تا مقام ممتزج عروج واقع میشود تا ظل اصل ممتزج بظل میگردند اما وصول
باصل خالص با نظر بان الا علی تفاوت درجاتهم خاصه افراد است ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آن درویش را بعد از خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقامی که مقام اقطاب است از آن عروج
در این عروج علیه الصلوات المبارکات والتحیات النامیات عنایت شده
و باین منصب سرافراز ساخته بعد از آن باز عنایت خداوندی جل شانه
و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت که فوق آن اصل
ممتزج بوده فنای در آنجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید و در عروج اخیر که عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث الاعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف از ان مقامات گذرانیده
باصل الاصل و اصل گردانیدند و از انجا بعالم باز گردانیدند بخلاف انکه از هر مقامی
باز میگردانیدند و آن درویش را با نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بانست
از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قویه
داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن درویش بواسطه
ضعف همت خویش قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را بیش از قطع
منازل سلوک در خود نمی یافت و اصلا آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن
درویش را توفیق عبادات نافله خصوصاً ادای صلوة نافله بوردی از پدر بزرگوار ر
سیده و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
حاصل شده بود و ایضاً آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و التحیة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب نگذشته
بود اما بعد از عبور از ان مقام و حصول ترقیات عالیه اخذ علوم از حقیقت خود است
و در حق خود از خود میابد غیری را مجال نمانده است تا در میان در آید و ایضاً
آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است بمقام
مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبی وافر فرا گرفت و
مشایخ آن مقام ممد و معاون کار او شدند و از خلاصهای نسبتهای خویش
نصیبه اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرارهم عبوری واقع شد و ازان
مقام حظی وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ بمقام روحانیت حضرت خواجه
قطب الدین بیش از دیگران امداد فرموده الحق ایشان در مقام شان عظیم
دارند و [illegible] آن مقام اند بعد ازان بمقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در [illegible]

که در مقام قلب واقع شده تمکین پیوسته والسلام فقره ثانیه قطب ارشاد که
جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و ازمنه بیشمار این قسم گوهر به ظهور می آید و عالم ظلمانی را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش هر کسی را که رشدی و هدایتی و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید
و از وی استفاده میگردد بی توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت او در رنگ
دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است که اصلا حرکت ندارد
شخصی که متوجه آن بزرگ است و با او اخلاص دارد یا آن که آن بزرگ متوجه حال طالب
شود وقت توجه گویا روزنه در دل طالب گشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص
از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلا
ملتفت نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده آنجا هم حاصل میشود لیکن
[illegible] است اول بیشتر از ثانیه است اما شخصی که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و
[illegible] است هر چند بذکر الله تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت
محروم است همان انکار و آزار سد راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم
افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی مفقود است صورت رشد
[illegible] صورت بی معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت بآن عزیز دارند
هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محبت
نور رشد و هدایت میرسد والسلام فصل [illegible] در بیان آن معاملات بزرگ و مراد
[illegible] که حضرت سبحانه و تعالی ایشان را محض فضل و کرم بآن اختصاص بخشیده اگرچه
از آن جمله بعضی و اقل قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
[illegible] است آن را نیز از خصائص حضرت ایشان شمرده اند [illegible]

بگوش هوش نرسیده بود بنا بر اختصاص این مراتب عالیه بآن قطب البریه چنان مینماید
که چون ایزد سبحانه ایشانرا مجدد و منور الف ثانی گردانیده بود و همین را بکثرت
بآنحضرت الهام فرموده و بافشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب بآن ایما
فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که مخصوص صفات علیا بود و باین
مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند هوای فرزندا این آن
وقتست که در امم سابقه درین طور وقتی که بر از ظلمت هست پیغمبر اولی العزم مبعوث
میگشت و بنا شریعت جدیده میکرد و درین است که خیر الامم است و پیغمبر ایشان
خاتم الرسل علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل
داده اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائه از علماء
این امت مجددی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرمایند علی الخصوص بعد از
الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم هست [illegible] در آن وقت
اکتفا نموده اند درین طور وقت عالی عارف تام المعرفت از هر است و کار
هست که قائم مقام اولی العزم انبیا باشد سه فیض روح القدس اربابه مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد انتهی کلامه الشریف و در مکتوب دیگر بعد [illegible]
این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق گران [illegible]
دانا فهم اینها دور است اما اگر بنظر انصاف ببینند و علوم [illegible]
کنند و صحت و سقم احوال را بمطالعه علوم شرعیه و علوم [illegible]
و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام پایه است شاید [illegible]
بر اینها دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و حقیقت
خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد
و نوشته که کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاش [illegible]

حکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی ست آنجا ملاحظه نماید مقصود ازین گفت و گو
اظهار نعمت حق سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران
معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام ست که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف
از اکابر دین ع وله چون شهر ما بر داشت از خاک + سزد گر بگذرانم سر ز
افلاک + من آن خاکم که ابر نوبهاری + کند از لطف بر من قطره باری + اگر
بروید از تن صد زبانم + چو سوسن شکر لطفش کے توانم + انتهی کلامه الشریف راقم
حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر یکے از اعاظم علما وقت این معنی را که حق سبحانه
حضرت ایشانرا مجدد الالف ساخته مسلم میداشت تائید تمام بود تا روزی با جمیع این
خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که مولانا
عبد الحکیم سیالکوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف عملیه چون او
الحال در دیار هندستان نماید کتابتے با نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکے
از ان فقرات مرقومه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانای
نکوسیرت در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیة برو خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دیدن این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفته
و از مخلصان حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صوبه میگفته
که ادب لبے حضرت ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن
تجدید الف بود اگر باین خصائص که مذکور گردید نواخته
باشند عجیب و غریب نبوده آن مخصوصات که بعضے از ان
سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که باز سے گردد یکے ظاهر شدن
استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش از رسیدن آنحضرت

بخدمت آن مرشد والامرتبه بچندین سال دیگر نزد عالم اخروی ایشان را هم پیش یافته
شور و معامله ایشان بچندین سال بصورت شمع عظیم دیدن کما هو دیگر برنگاشتن
آن خواجه ذوالمکاشفت در بدایت سلوک حضرت ایشان بمخلصی که فلان بیان
ماند که چراغی شود که عالمها از و منور گردد دیگر فرمودن بیکی از مخلصان ملتمس
احوال و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش
روز کار تا بنهایت رسانند دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان
را و بشارات پیر عالی منقبت بآن دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان
در خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر
سپردن پیر والامرتبه ایشان مستفیضان خود را در حلقه خود بایشان دیگر
فرمودن آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار بایشان که نسبت عرض نیازی بدرگاه ولایت کرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن درویشان بحضرت
شما نوشتن مستمر است دیگر رقم نمودن آن خواجه صفاکیشان بایشان
که با راحد نمود باید نگاهداشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنبیه نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کاس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الاولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده من
مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیری مرید من
کردی یعنی حال ما با شما چنین ست دیگر نوشتن که احوال مانده از استغفار
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجه عالیشان احوالات علیه
خود را بدیده مکاشفه ایشان و کذلک احوالات یاران خود را از ایشان
پرسیدن دیگر از همه بیشتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما اشیر الیه

الثالث دیگران پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت اما ان
خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده و
خود چه بتحریر و چه بتقریر صریحًا و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند از ان جمله است آنکه
بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای عالیه خود را بایشان همه مشایخ طرق
دیگر ایشانرا چون در واحمر دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ برده اند
و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقا در فقره که از رساله مبدا
و معاد رقم یافت معلوم شد و از ان جمله است آنکه نسبتهای ولایت و اقتباس نبوت
را نیز بعضی از اولیا رحمهم الله دون بعض جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را
بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان
مبارک میراندند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این بنده کمترین این است
که هیچ کوچه ازین راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب عالیه
سریان و معیت و احاطت و خدمت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن
جهانی و وجوبی و امکانی علیحده علیحده بمحض کرم بهره ور گردانیدند و از ان
جمله آنست که حضرت مرتضی کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموات
آموخت چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و از ان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات و ممات
خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در مکتوبی بان تصریح نموده اند و از ان
جمله آنست که ایشانرا در مبادی سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی
نواخته چنانکه اشاره باین سر هم در فقره مذکوره مبدا و معاد رفت و از انجمله است
آنکه حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و به بشارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم ایشان

صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه اراده آن دارد که آن مجتهدات کلامیه
ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده رساله سازد انشاء الله
تعالی سبحانه از آن جمله آنست که روزی ایشان در حلقه مراقبه بوده اند و بانکسار رود
قصور را اعمال نرفته که ندای در رسیده که غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بلا واسطة
دم الی یوم القیمة و باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در
فقره از فقرات رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که انک من المتقین و موجب این خطاب آن بوده که روزی بر وجه
یکی از فرزندان استقاسے خود طعامی کرده بوده اند درین میان ایشان را از غلبه
انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او سبحانه در قبول صدقه
میفرماید انما یتقبل الله من المتقین درین گفت بوده اند که ندا در رسیده انک من المتقین
از آن جمله است آنکه میفرمودند هرگز من خود به تهجد بر نخاستم بلکه همیشه مرا باذان
و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار کردند

یکبار بآنکه صریحا ندای رسید بیدار شدم
گفتم من کیم که بخود به خیزم در بندگی و طاعت او تعالی آخر بار سر را بخواب
نهادم لمحه نرفته بود که از سه طرف او از اذان و اعلام برخاست و از آن جمله
است آنکه ایشان را بشر گردانیدند برآن که بر سر جنازه که تو حاضر شوی
آن میت مغفور است و از آن جمله است آنکه بر سر مقبره که ایشان برای اموات
طلب آمرزش نمودند ملهم شدند به آنکه عذاب را از اهل آن بر داشتند
چنانکه در مشاهده باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و
تحریر نموده همه از ماست و گفته با خصوصاً علومی که دران سهوی تردّدی داشته اند
بخصوصه صدق و حقیقت آنرا وا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت
را دیدم که در محله با فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
آنکه مولانا عبد القادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت ست نقل کردند که
بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند
در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش
خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که بپهلوی راست خود را اول بر
بالین نهم چنانکه مسنون ست و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم
آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی
سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار
نامتناهی بظهور رسیدند و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایه تو شادی که آمدم پای تو می مالید
اورا نیز آمرزیدیم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
مرا امر عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم و چشم فرو خوابانیده که احساس
نمودم که بران عریش من دیگری آمده نشسته چه بینم که سید اولین و آخرین
بود صلی الله علیه آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
جهان داشت ثبت نمودند و در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم
فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث بنگارش نموده اند و ازانجمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را به شفاعت تو بخشند راقم این حروف گوید که آنروز
که به ایشان این مژده رسید انس وجان رسید بسیار شکرانه آن ایشان طعام
کردند و قصه را باز نمودند بنده به عرض رسانید که به تقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما و عزیزی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از سرور دین
و دنیا میباید که بوقوع نیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان وقوع یافته من باو
گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نشده باشد و ما را علم بهمه احادیث
ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث پیش ماست و کم حدیثی
از و بیرون رفته بیا باهم در باب فضایل آن است تتبع کنیم در میان
حدیثی بر آمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این ست یکون من
امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا من بان فاضل گفتم
چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد و
خاموش شد من از زبان قلم ایشان مصرع صله بودن را شنیده بودم و تشبیه
به مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید تشبیه سخن امید
رسید آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن جزیه بان آورده در حق این
بنده التفاتها فرمودند ازان جمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جا بعلو مرتبه ایشان خواهند
برد ازان جمله است آنکه خناس و وسواس را بمحض کرم از سینه

بیکبارگی ایشان بیرون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز صبح بودم که دیدم بلاء
ظلمانی ناگاه از سینهٔ من بیرون رفت از ان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری ازآنها نماند و انشراحی عجیب
سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو بیرون شد خناس بود که پیغمبر
علیه الصلوة والسلام باستعاذه ازان مامور گشته بود و نیز وا نمودند که خطراتی
که در اصول دین پیدا می شوند منشاء آن همین خناس است که در صدر آشیانه
دارد و هر وقت نیشها میزند و آزار از جمله است آنکه به محض عنایت مطلق شرک
خفی را از عبادت ایشان بر داشتند میفرمودند که چند روز دید قصور اعمال
بر تمیزی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم که اگر این لفظ را نخوانم به مفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرائت
مصداق کریمه لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ باشم و اگر نخوانم نماز بی آن درست
نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من بر داشت
و نعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد للّٰه علی ذلک و هم ازان جمله است
آن که ایشان را از غایت اتباع آن سرور رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رضی الله عنه و امام کریم شافعی مطلبی باکبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه می فرمودند در حلقهٔ ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
یک گوشه فنای مخصوص رو داد که تعینی که مرا بود بر فت و آن تا بزوال کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی
الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذهب خود گرد اگرد من
جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی از اساتذه امام مذکور چون ابراهیم
نخعی رحمه الله نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام و نور هر یک از این ائمه

کرام در من درآمدند و من بآن انوار ایشان تعیّن و بقا یافتم و تمام هستیم از آن انوار
شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود دیدم بعد از دو سه روز از این
معامله همین قسم نسبت فنا و بقا با امام شافعی و تلامذه و علمای مذهب او بظهور رسید
دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه و مجتهدان مذهب
خود در من درآمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی
چند دیدم که بیرون شدند و آنچه از من رفته بود باز آمد اما خود را بانوار ایشان
متحقق می یابم بعده فرمودند در آن وقت مشهود گردید که حق از این هر دو امام
همام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان تجاوز ننموده دو
حصه با امام ابوحنیفه مسلم است و ثلث با امام شافعی رحمهما الله سبحانه و هم از آنجمله
است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله اسرارهم بهم ایشان
مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریق دیگر رحمهم الله رسیده صلح دادند کما مرّ فی
الفصل الثانی و از آن جمله است آنکه فرمودند هر که داخل طریقه باشد و
خواهد شد تا قیامت بواسطه و بغیر واسطه از رجال و نساء همه را بنظر
ما درآوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را بما نمایانیدند اگر خواهیم همه
را یک یک بیان نمائیم و از آن جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند که
در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بر بعضی سه تن و بر بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی بایشان نگرویده و ایضاً
قبور متبرکه منوره بعضی از این انبیا را که در آن دیار آسوده اند نیز بایشان
نموده اند و انوار آن مشاهد فرموده و از آن جمله است آنکه احوال مآل
شاهق جبل و مشرکان فترت رسل را که نزد ماتریدیه این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه بخلاف آن بحضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیده‌اند که بعد از بعثت و احیاء اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازهٔ جریمه معاقب و معذب خواهند ساخت و استیفاء حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
اول مسطور است و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئلهٔ غریبه را چون در محضر انبیای کرام علیهم الصلوات والسلام عرض
نموده اند همه تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه و هم
ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بالتماس
ایشان بمحض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرارے که متعلق باقسام قضای
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید ان شاء الله سبحانه
و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
متشابهات نصیبی نمی یافت و تاویلاتی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمی دانست و آن تاویلات را از اسرارے
که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم حوا
کرده بمعنی درد و حسرت که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه بمحض فضل شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت و جدولی از آن دریای محیط بقدر استعداد این مسکین کشاده

گردانید دانست که علما راسخین را از تاویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعض علما از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که با خص الخواص آنرا نموده
اند از حروف مقطعات چه گویم که هر حرفی از حروف بحری ست مواج از اسرار
خفیه عاشق و معشوق و رمزی ست غامض از رموز دقیقه محبت و محبوبیت و تکلمات
هرچند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند و مقاصد کتاب
متشابهات اند و سایل نیز هستند عالم راسخ کسی بود که این را با آن جمع سازد
و حقیقت را تو اند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات دینی عمل بمقتضای آن
محکمات تاویل متشابهات بدید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس جاهل
است و از جهل خود بی خبر و ضال ست و از ضلالت خود بی شعور و تنبیه هم نموده اند که
علم تاویل متشابهات مخصوص برسل ست علیهم الصلوات و التسلیمات و از امتان اکابر اقل قلیل
را ابتعیت و وراثت از این علم شربی ارزانی داشته اند و درین نشاء هم توقع از اظهار شان
بر ایشان کشاید اما امید ست که در نشاء آخرت تمام خفیه از امتان نیز تبعیت ایشان و [illegible]
کرده اند این قدر تعلیمی در آید که درین نشاء نیز بعض دیگر را در اسرای آن اقل رسد که با ایشان
مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نسازند با همه حیا [illegible]
متشابهات حاصل آن بعض بوده اند که چه حاصل دارد زیرا که متشابهات کنایات
از معاملات ست مراد بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
را در یک دریچه از زبان خود مشاهده نموده ست بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه
العالی این حقیر راقم این حروف عفی الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
خواجه محمد معصوم که شما را الیه و بعد از اغر ایشان بحر ظلمها از محرمان اسرار خاصه حضرت
ایشان بودند در خلوتی بتصریح تمام مسالت نمود که آیا از اسرار حرفی از آن حروف

متشابهات قرآن مجید را لعله تعالی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که به اشاره سرافراز شود و شنیده بودند
که چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شده که از این
اسرار متشابهات و مقطعات رمزی در میان آرند که شیطان همواره پیرامون
مکاشفان این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند
یا استراق سمع نماید و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار
اطلاع بخشیده اند آنها مستور داشته اند با یاران معروض داشتیم که حضرت ایشان
قادرند بر آنکه طرق شیاطین از حوالی خود کم بینند. و رمزی فرمایند چون الحاح
و زاری ما از حد شد آن حضرت فرمودند که سر یک حرف از آن حروف را شمایان
اظهار دهیم و به بیان آن مامور شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان
فرمودند و ما را از ما بر بودند و نیز بار ما از اظهار آن به دیگری منع بلیغ نمودند
ما را سند در دارد و هم از آن جمله است آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات
صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه
عالیه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره مبدا و معاد سبق ذکر یافته و هم
از آن جمله است آن که به ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات انبیا را
علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در آن مشارب
وانمود و چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دائره و امثال هما و این از نوادر است و پس معروض
فقیری که از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که ای تو فلان اند ولایت
ابراهیمی [illegible] علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

علم حضرت ایشان باین معنی رسنده است، اگر مرا نیز شمه اجمالی به توجه حضرت
ایشان معلوم شده می‌شد عنایتی بود همان شب در معامله دیده‌ام که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در غایت بهشت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام
با ادب تمام سرپا ایستاده اند من و آن تن دیگر که بشرف ولایت ابراهیمی بودیم
حاضر شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم مقدم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده بازگشتیم این را وقتی گوید بعد از دیدن این واقعه
چون به ملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند آنچه گفته ایم مردود
گنجایش ندارد ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب
و استعداد خود می‌باشد در تدوین کشف یکی از کمل خواص را به دولت این
علوم می‌نوازند نمی‌بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگی
را که قطب اولیای زمانه خود بود و معلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از
انبیا باشد تا به نیت تحقیق این امر یکی از طالبان خود نزد بزرگوار
دیگر قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد
و فرستاده آن بزرگ در اثنای تفتیش احوال شیخ از آن طالب فرمود
که چه بوده چون ... آن مرید از این حرف دل تنگ و حیران به خدمت
شیخ خود باز گشته آنچه شنیده بود به عرض داشت شیخ ... شده
فرمودند مقصد ما به حصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم ... است او را گویند و این کلام از آن بزرگ ما را
اشارت به اتباع ولایت او ست قسم از آن جمله آنکه حضرت حق سبحانه
ایشان را به ... کرم قدسی ... فرموده بوده و تصرفی بخشیده ... را

اند ولایتی و نسبتی که دران بود و بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
بمخدوم زاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شما را بعد از ولایت موسوی
به ولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودے و تعین جسمی را که
تا غایة عارفان لب نه کشوده بر ایشان ظاهر گردانیده و باسرار و برکات
آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصاً به مرتبه عظمی که بقلب
خاص متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره از فقرات
رسالة مبدا و معاد بیان آن نموده که فاذا بلغ العارف الاتم معرفة
والاکمل شهود الله المقام العزیز وجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها والظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولایة المحمدیة والمشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والتحیة فالاقطاب والابدال والاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته والافراد والاحاد وسائر الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله والمهدی
لهدی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة باحاد الافراد من
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی والغایة القصوی
لیس فوائد کمال والاکرام منه نوالا لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم ولسری برکته الی مدة مدیدة و آجال متباعدة و هو الذی کالاسد و دار
زنظره شفاء و الحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذا
الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هم از جمله

است آنکه دنیای ایشان را بصحف کرم آخرت اگر دانیده اند مخدوم زاده
عالی مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله وصل این معنی مرتسم نموده اند که بعضی تشعشعات
این نشاء ثانیه است که موجب تقیس درجات اخرویه است در حق ایشان
چنین بود که نسیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا شهود گردد لی تنها
ظلیت نیست و این تشابهات آن که بی این شائبه جلوه گر شود ندارد و بکر آن سرور
دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را
از نهایة کمال اتباع آن سرور اگر از الوشش خوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نصیبه داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود مکمل تابعان او را از ان
نورانیت نصیبی رسد حضرت ایشان نیز بان نصیبه در بعضی مکاتیب اشارتها نموده اند
و نیز می تواند بود مراد از این فرموده ایشان آن بود که هر چند شهود در عارف
اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی است مقید حبل الحبال است
و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانای رومی قدس الله
سره العالی قریب اختصار میفرموده ؎ من شوم عریان ز تن و او از خیال
تا خرامم در نهایات الوصال هر گاه فرموده کسی را نه مکمل تابعان انبیا علیهم السلام
بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشاء دولت
انبیاست که باصل الاصل متعلق است و هم از ان جمله است که ایشان را از
اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقه بیت المقدس بهره
فراوان بخشیده کما یفهم من مکاتبته المتعدده و از ان جمله است آنکه ایشان را
ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس نیز داخل چون آفاق است نزد
انفس و بیان ان مجملا در فقره از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و مجامله کالرویه مراد در ان اثبات

نموده بیستم فرموده که این دولت عظمی ست که بعد از زمان اصحاب رضی الله
عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن بسی بعید می نماید
و مقبول اکثری نمی گردد اما اظهار نعمت عظمی می نماید که بینندگان ایشان قبول کنند
یا نه و این نسبت فرد ابر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت
و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقینی مشرف ساخته که حق الیقین
دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان
نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و چه دریابد این
معارف از حیطه ولایت خارج ست ارباب ولایت در رنگ علماء ظواهر در ادراک
آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها
الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف ثانی بتبعیت و وراثت تازه گشته اند
و از آن جمله است آنکه بر ایشان راهی را که بیرون از جذبه و سلوک ست نموده اند که
آن را حضرت ایشان براه اقتباس نبوت تعبیر نموده اند و بیان آن
در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند و از آن جمله است آنکه ایشان
را به کمال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق مقام رضاست و آن را
محبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن سخت مشکل ست
و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده و هم از آن جمله
است آنکه بر ایشان تفاوت میان درجات ولایت ثلثه صغری و کبری
و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیده اند و به
کمالات هریک متحقق ساخته چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات
عالیات مذکور و مشروح ست و هم از آن جمله است آنکه بر حقیقت الحقایق ایشان را
... چند مرتبت گردانیده چنانکه در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

بتقریب سوالی در حقی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر زمان دیگری باین
کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آنکه در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز در ان طواف با من شریک اند اما بطور سیر آنجماعه بطی است
که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دو سه قدم مسافت را قطع مینمایند
درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف کنندگان
ملائکه کرام اند و انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات والله یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
و منور سرهند گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
مبنی بران گشت و از جمله این خصایص علیا ست این نوع خاصه عظیمه دیگر
الاولی منه ما یجری فی خاتمته الشریفة الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین
ومصلحا بین الفئتین کما هو مذکور فی المکتوبات الشریفة من الجلد الثانی
والثانیة قوله قدس الله سره بمقام السابقین الذین هم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا وهذا مذکور فی
کلامه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثة کلامه صحیحا
معه ... شیئا او ذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات و قد
یکون ذلک البعض الکمل من اتباعهم بالتبعیة والوراثة واذا تکثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
اشاره باین است آنکه حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مد ظله در جواب
خاصه رقم نموده داده اند که حضرت ایشان را بوراثت جد کرام ایشان

فاروق الاعظم محدث نفح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة
انه رحمة فی المعرفة التی نقلها بقلم المتکلم فی المکتوب التاسع والسبعون
من المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له ثلث سره واتاه بالعلم الذی
هو اخواص کتبه والخامسة فی المعرفة التی تتعلق باصله ان طینته بقیت
من طینة نبینا صلی الله علیه وسلم کالبقیة الفاضلة من بقیة طینة آدم علیه السلام واز
خصایص علیای آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
بشر ممکن ست مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة
والسلام بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول
مسموعان نایم به نهجی بیان منسه موده که عقل عقیل به بیان شگرفت تر پی
نبرد و نیز از ان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این
نشاء در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود سبقت و وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ ٭ اگر گویم شرح آن بعید شود ٭
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ٭ اگر طالب عارفی بمکاتیب لطیفه و رسایل شریفه
ایشان عبور نماید بیش ازین خصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت پی برد
اگر چه این قدر که ما بیان نموده ایم نیز بیار ست از عیان و قبول از قرائت گان
و شنوندگان در کار ست ٭ راز چه با رازدان انباز نیست ٭ راز
اندر گوش منکر راز نیست ٭ رضی الله عن صاحب الاحوال ورضی عنه سبحانه

فصل ششم

در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیه آن حضرت
بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت با اندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

متوضا در آمدم و نشسته بودم که نظر بر پشت ناخن افتاد که نقطهٔ سیاهی
بر وی بود که برای امتحان قلم نهاده بودم آن نقطهٔ سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و به رعایت ادب مطابق
ندیدم با وجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود بیرون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صالح
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه بیاورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینکه صوفی با آن قدر نه شنیده که الله وتر
یحب الوتر رعایت وتر از مستحبات است مستحب را هم چیز دانسته اند مستحب دوست
داشته اوست سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را بینکه عوض آن که دوست داشته حق عز وجل باشد
بدهد هیچ نداده باشد و فرمودند که ما در رعایت استحباب تا بآن حد توجه
داریم که در وقت شستن روی قصد میکنیم که اول آب بر حد بالین رسد
که ابتدای پیشانی از مستحبات است و نیز دیده شد که چند روز توجه تمام نمودند
بصوم تطوع با آنکه از نحافت بدن ایشان را دران ایام روزه داشتن
بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزه هاست فرمودند
قضای احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
ما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میدادند نعم السلف و نعم الخلف (بقول مولانا) روزی بر عرس خود تکیه
کرده بودند ناگاه اضطراب بسیار در وی آمد و فرمودند که زیر بالیش کاغذی
دیدیم سر جیب معلوم نبود که در وی چیزی نوشته بوده اند چیزی نوشته اند یا آنکه

کسی را بگویم که بهره دارد و آن وقت. نشستن ما هم به عرض پیش سبب بی ادبی دیدیم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند تصرف
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله درز فرشی
فرشی دارد بان فرش که حافظ بران قران تلاوة میکنند آن فرش
زیاده را از زیر پای خود دور نموده بکناره بگذاشتند عزیزی که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده
گفت بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهانپور به خدمت
شیخ معظم قدوه مهبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم
شیخ از من احوال این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان
رسیده بان بگو تا چه دیدی گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادی
چه خبر اما به ظاهر در رعایة آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید
شیخ لغایة مسرور شده فرموده چون این چنین ست هرچه این بزرگ
دین از اسرار حقیقت می گوید و می نویسد همه صحیح و اصل ست و دران
صادق اند متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع به کمال
است شیخ مذکور را قدس سره به حضرت ایشان و طالب شراه اخلاص
و صحبت ام بود و این معنی را که بر این حقیر راقم که گاه بخدمت
ایشان می رسید اظهار میفرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید میفرمودند
که اجد هر نماز را دعا و فاتحه برای مخلص ایشان ورد ساخته ایم روزی
مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرموده

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
باشد و شما بجای دیگر مرید می شوید و نیز یکی از امرا که وقتی که در کار
حضرت ایشان ترددی داشت روزی از اقضی القضات وقت که همسایه
حضرت ایشان بود در خلوتی پرسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و
صاحب دیانت از حال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنیه
این طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگوئیم که بمشاهده اطوار این
بزرگوار ما را باطوار اولیای اقدم یقین دیگر بخشیده تحریر آنکه چون ریاضات عجیبه
و طاعات کثیره متحمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر می گذشت که شاید
محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم آن
تردد برخواست بلکه نویسندگان احوال چنگ داریم که هنوز کم نوشته اند الحق
چنین بود که این عالم منصف بدیانت متصف فرموده جزاه الله خیرا این حقیر رقم
از درویشی که خدمات آب وضو و متعلق بامور العبادات حواله وی بود شنود که میگفت این
در تمام روز همان ساعت قیلوله حضرت ایشان و در شب ثلث دوم فرصتی بکار خود می یافتم و را
این دو وقت مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را بکثرت دوام
ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودند و می فرمودند که این دار دار عمل ست
و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته
در کار باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه
رضی الله عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان ست که طریقه این بزرگان
در اتباع نبوی اوثق و اوفق طرق ست و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم
با وجود محبوبیت و علو مرتبه از کثرت عبادت پاهای مبارک متورم گردیده بود
غایة فی الباب چون طریقه خواجگان را در بدایت بل ابتدای توسط نیز

بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم از کثرت سکر و استغراق
مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور را با اتیان فرایض
و واجبات و سنن موکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع ذلک رعایت
عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً با جذبات
و غلبات اما چون به عنایت الله تعالی از تلوینات احوال به تمکین رسند
لاجرم به کثرت طاعات آیند و سهر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر یابند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهیه استحضار تمام
بود و بر اصول فقه مهارت فراوان الّا بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتب
معتبره تفقد می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند
و همگی همت ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در
عملی که بعضی از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان
ترجیح جانب کراهت داده بدان عمل نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
را و تا ممکن بود سعی حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام اعظم
رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه فتوی بقول
صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل آنکه در
زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذهب صاحبین بجواز آن است فتوی
بر این است و گاه ترک می کردند و به دعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن است [illegible] چون دیدم که دوام حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزی در خاطر گذشت که [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] است [illegible] تقریب جمع مذاهب [illegible]

آورده فرموده‌اند شافعیه و مالکیه رحمهم الله بر آنند که جز بقراءة فاتحه
نماز درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می‌خوانند و احادیث صحیحه نیز
دلالت بر این می‌نماید اما امام ما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتحه امام را
فاتحه ماموم گفته ماموم را فاتحه خلف امام تجویز نمی‌نماید و جمهور فقهای
حنفیه بر این‌اند مگر بعضی روایات مرجوحه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف
امام آمده چون ما مها امکن بر جمیع مذاهب می‌کوشیم درین صورت تصحیح
را دران دیده ایم که خود امامت کنیم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود
بالجمله نقل حضرت ایشان در صیف و شتا و در سفر و حضر آن بود که نصف
اخیر نماز تهجد دوازده رکعت آخر شب به خواندن ادعیه ماثوره آن وقت را خوانده
وضوی در کمال اسباغ و احتیاط می‌نمودند بر آن نبودند که دیگری
در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در آب وضو آنقدر احتیاط
بظهور می‌رسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال قبله را دران
رعایت می‌نمودند اما در وقت نشستن رجلین بسوی شمال یا جنوب
منحرف می‌شدند و مسواک را در هر وضو و وضو را بهر نماز لازم داشتند
الا ما شاء الله و هر عضو را سه بار می‌شستند در هر بار بدست آب از آن
چکیده می‌افشاندند که احتمال به قاطر نمی‌ماند نه در عضو مغسول و نه در
ید غاسله و ستر آن عیان می‌نمود که چون در طهارت و نجاست غساله
وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است عمل به احوط می‌نمودند
و در غسل هر عضو کلمهٔ شهادت را و درود را نیز با دعیه ماثوره دیگر که در
کتب احادیث چون تکمله مشکوة و بعضی کتب فقه وارد آمده میخواندند
و بعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعایی که

آن وقت نورانیت خوانده متوجه تهجد می شدند و با طمانینت و حضور و جمعیت
تمام و طول قنوت و تهجد ادا می نمودند به مرتبه که طاقت بشری بے تائید الهی
جل شانه در ادای آن عاجز و قاصر ست و در اوایل احوال بیشتر در تهجد
و ضحی و بعد زوال تکرار قراءت سوره یس می فرمودند چنانکه گاهی
قراءت آن سوره هشتاد مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاده از آن
عدد و در اواخر بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد
از ادای تهجد بخشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند
و پیش از صبح به رسم ساعتی بر پهلوی راست می غنودند تا بحسب
باین الموطن الطهور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شده و بنماز فجر
می پرداختند و سنت بامداد را در خانه ادا می نمودند و میان سنت و
فرض تکرار سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم به طریق خفیه
میکردند و بعد از ادای فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب
خود حلقه زده مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قراءت
چهار رکعت بدو سلام ادا فرموده بتسبیحات و ادعیه ماثوره که در آن وقت
آمده می پرداختند بعد از آن بحجره رفته لحظه از احوال هدایات و اطفال
خبر می گرفتند و امورے را که به معاش تعلق داشتند می فرمودند بعد
از آن به خلوت می شدند و بقراءت قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از
ادای تلاوت طالبان را طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند
با خاص اصحاب را طلب نموده با سرار خاصه نسبت می کشودند و استماع
آن سامعان را از خود می ربودند که در استماع آن معرفت القای نسبت
و انعکاس نعمت می نمودند تا گاه هر یک از یاران را موافق حال او و استعداد او

او با مریدی دلالت می نمودند و بر حال واردے که برو قابض شده بود
اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر
و حضور و مراقبت و اخفاے حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر
به تمام دنیا و ما فیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل به مقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانید و حکم آن دارد که کسے بخذف ریزه
چندین جواهر نفیس خراج عالم را بخرد و بجماد لاطایل روح بدست آرد
و ایضاً به تقریب ترغیب به تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
نسبت به دریاے محیط این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این
کلمه بخشند و به بهشت فرستند گنجاے دارد و اگر برکات این کلمه را
قسمت کنند تمام عالم همه ابد الاباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن
است هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصراع
به زبان راندند ؎ نزدیک دوهم جستنا ادا ما نزد تر نظر آمد و ایضاً
فرمودند آرزوے در دنیا معلوم نیست که مرا بر آن باشد که کسے
در گوشه خزیده به تکرار این کلمه طیبه ملتذ و محظوظ بود اما چه توان
کرد جمیع آرزوها میسر نیست و ایضاً اصحاب خود را به مطالعه کتب
فقهیه معتبره دلالت می نمودند و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع
مبین را تحقیق می کرده باشند که کدام مقتضی به است و کدام مسنون و ممنوع

وکدام بدعت در مردود که زمانه از عهد آنسرور صلی الله علیه وسلم بس دور
افتاده و فاسد شده و ظلمات بدع و فجور شمول یافته در این ظلمات جز بنور
چراغ سنت راه نجات نتوان یافت و تنبیه می فرمودند که در گفتن می درآید
که عالم را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و نور سنت هر جا در بود
چون کرم شبچراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را هیبت ایشان در
نهایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساط نداشتند و تمکین ایشان
به مرتبه بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز آثار تلوین به ایشان
ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلندی به ظهور نمی رسید در بارها در
حال که بنده حاضر خدمت بود سه چهار بار دیده شد که قطرات اشک
بر چهره همایون فرود آمد و سه چهار بار دیگر در وقت بیان معارف
عالیه در چشم و رخسار ایشان سرخی و بر جبین شریف عرق حرارتی
مشاهده نمود در روز سه شنبه در اثنا بیان معرفتی ساعتی خاموش گشتند
بعد از آن فرمودند که در این وقفه خاموشی احوال شگرف و معاملات عظیمه
به ظهور رسید در آن وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و دانه
البشره فی الجسد رنگ حضرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانی پیدا
نه چون ضحوه کبری می شد نماز ضحی را در خلوت ادا نموده با تبسم
تشریف می بردند و با آن جماعه طعام تناول نموده خود نفیس نفیس توجه
فرموده به همه فرزندان و درویشان یگان یگان از هر چه پخته شده بود سیر ساختند
و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر نمی بود امر
میکردند که حصه او گذارند و بعد از تناول طعام ادعیه ماثوره که در آن وقت

آمده پیچو اند ند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در همان
غلا تیجی ند تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است
هر روز هی یکبار بیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که به حکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگی با کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند از امور یکه
که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون خوردن نیست
گاه وقت تهجد صورت مثالیه کدورات آن به نظر می در آید و طعام
را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار
را خوابیده از زانوے یمین را ایستاده می نهادند و گاه در غیر مجالس
دیده می شد که هر دو زانو را بر داشته تناول می فرمودند و بعد از
تناول لحظه چند به حکم سنت قیلوله می فرمودند و موذن ایشان در اول
وقت ظهر اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اهمال متوجه وضو
می شدند و بسنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نکرده اند قرأت در ان گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از ان چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن و چهار
رکعت سنت دیگر هم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از حافظ
جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود به خلوت رفته تلاوت می نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشده که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب به وقت غروب
یاران به سکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقها تعبیر نفس
یا طنا متوجه احوال مستتر شدن می شدند و نماز مغرب را نیز اگر عذری
نبودی در اول وقت ادا نموده بعد از ادای فرض همان جا صد بار
سر کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از ادای
دو رکعت سنت و چهار رکعت اوابین با ادعیه ماثوره که در ان وقت
آمده می پرداختند و اوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
میگذاردند و اکثر قرات دران سوره واقعه می بود و نماز خفتن را
بعد از زایل شدن بیاض افق کردند امام اعظم شفق را عبارت
از ان ست ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشا را
و کذلک چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشا را نیز
اکثر می گذاردند و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره
تبارک و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه دران چهار
رکعت چهار قل مقرر می گشت و اگر دران چهار رکعت الم سجده و سوره
الملک نخوانده بودند بعد از ادای وتر این دو سوره را پیش سوره
دخان میخواندند و یاران را نیز بقرائت این سورها دران وقت دلالت
می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم در ثانیه قل یا ایها الکافرون
و در ثالثه سوره اخلاص میخواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی رحمهم الله
میکردند و بعد از ادای وتر گاهی دو رکعت نشسته ادا میفرمودند و در
رکعت اولی از ان دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند

و در اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارده اند و می فرمودند
فقها را درین قیل و قال بسیار است مدد و سجده که بعد از وتر متعارف
شده نمی کردند و می فرمودند علما بکراهت آن فتوی داده اند و وتر
را گاه اول شب ادا می نمودند وگاه بعد از تهجد و وتر را چون در اول شب
ادا می نمودند باز در اخیر تکرار می کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
و می فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تاخیر ادای وتر چون
بعضی اصحاب رو نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
کتبه اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانی که وتر را
ادا نماید پس هر چند وتر را بتاخیر ادا کند بهتر باشد مع ذلک
می فرمودند و نیز رقم نموده اند که در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت
سید البشر علیه و آله الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و
هیچ فضیلت را به متابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت وتر را
گاهی اول شب ادا فرموده اند وگاهی آخر شب سعادت خود در آن
دیده اند که در امری از امور تشبه بآن سرور نماید علیه و آله الصلوات
والتسلیمات اگرچه آن تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنوه
نیت احیای لیل و مثل آن از دخل میدهند عجب می آید از کوته اندیشی
هزار احیای لیالی به نیم متابعت نخریم عشره آخر ماه رمضان را اعتکاف
نشستم یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت نه کنند که
تبتل و انقطاع ما چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول
داریم اما هزار تبتل و انقطاع بی توسل متابعت قبول نداریم آنرا که

سراپے نگار لیست فارغست ع از باغ و بوستان و تماشائے لاله زارش

رزقنا الله سبحانه کمال متابعته علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها
واکملها وایضاً باین تقریب رقم نموده اند که وقتی از اوقات جمعی از
درویشان نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بغلامان
آن سرور ست علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها
چنین گفت که محبت آن سرور به نهجی مستولی شده که حق سبحانه
وتعالی را بواسطه آن دوست میدارم که رب محمد ست حاضران ازین
سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت نداشتند این سخن نقیض سخن
رابعه بصری است که گفت آن سرور را در جواب که محبت حق سبحانه وتعالی
به نهجی استیلا یافته است که محبت شما را جا نمانده است این هردو
سخن هرچند از سکر خبر میدهد اما سخن من اصالت دارد ودر
عین سکر گفته است و من در ابتدائے صحو سخن او در مرتبه
صفات ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیرا که در مرتبه
ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان
مرتبه کوتهی ست با جهل بلکه بذوق نفی محبت در ان مرتبه میکنند
و به هیچ وجه خود را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در
صفات ست و این محبت ذاتی که گفته اند مراد از ان ذات احدیت
نیست بلکه ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعه
در مرتبه صفات ست والله سبحانه اعلم انتهی کلامه الشریف وبعد
از ادائے صلوة عشا و وتر زود بمضجع رفته می غنودند و پیش از
اضطجاع ادعیه ماثوره را میخواندند و در سنت آنکه زود بعد از عشا

می غنودند می فرمودند این بیداری بعد از عشا و بیداری آخر شب فتور
می اندازد و دیگر اگر کسی نشنید و ذی نیست که به سخنان سهی هم بپردازد
و آن دران وقت سبکی کراهت نیست از عمر عبد العزیز رحمه الله تعالی
منقولست که شبی بعد از ادای صلوة عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها
بر آمده بود ناگاه هم عسسان او را ناشناخته گرفتند و بند کرده
بخانه آوردند و روشناسی چه بینند خلیفه است معذرت خواستند
و عرض کردند که خلیفه چرا نه گفتند که من فلانم فرمود من صلوة عشا گزارده
بودم و بعد از ادای آن سخن دنیا مکروه است و درود نیز اکثر
میخواندند خصوصا شب جمعه و روز جمعه و شبها دوشنبه و روز دوشنبه
و در آخر یار از شبهای جمعه جمع کرده هزار بار درود میفرستادند
و بعد از ادای آن عدد ساعتی مراقب شده بانکسار تمام میکردند
چنان می نمود که بآن مامور شده بودند و رساله صلوات ماثوره که زیاده
از خبر وی باشد یا رساله درودی که حضرت شیخ الجن و الانس
سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ترتیب داده اند میخواندند و نماز
جمعه به مسجد جامع و بعید بین همه لا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
از ادای جمعه احتیاطا ملا می گذاردند و بعد از ادای فرض جمعه این چهار
سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند
روز عید الضحی تکبیرات تشریق در راه بلند می گفتند و احیانا بنا بر فتوی
مضمر است پست و در عشره ذی الحجه موی و ناخن نمی گرفتند جهت تشبیه
حاجیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه به تشبیه اهل عرفات
مردم میکنند نمیکردند و دران عشره هر روز قرات سوره و الفجر و لیال

هشتم میفرمودند و کذلک در باقی آن شهر و صلوة کسوف و خسوف میگذاردند
و نمازهای دیگر را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمهای قرآن
اکثر میکردند میان هر ترویحه گاه به سکوت و گاه به درود و گاه با دعیه
که آمده سر آمی پرداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و می فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور است و آن را
بفمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مشغونا سخن ست و
در بودند که عزیزی نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دیده شد
که ختم احزاب چنین بوده است فاتحه انعام و یونس کرو طه امی هام
عنکبوت آنکه زمر لیس واقعه وان والسلام و در وقت تلاوة از
سیمای ایشان و از شیوه قرات بر سامعان هویدا می شد که
اسرار قرآنی و برکات آیات فرقانی بر ایشان فایض می گشت روزی
در اثنای تلاوة روی بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده
چه رازها که میان او سبحانه و حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم در
قرآن اندراج نیافته که ادراک آن مخصوص بعلمای راسخین بوده
فرمودند گاهی بعضی آیات تالی خود را بجایی می برد که در فاسم و وهم
نیاید و در نماز و بیرون نماز آیات خوف را بخوشی ادا می نمودند و از
تعجب تعجب را و از استفهام استفهام را و مطلقا رعایة شیبه از
شعبیات معنوقه منظور بودند و سفرها دیده می شد که در تحفه نشسته بودند
و دستار سر بر روی کشیده قرآن میخواندند می شمردم که گاه چهار
سیپاره و گاه سه و گاه کم ازان جهته تلاوه می نمودند چون آیه سجده
میرسید فرود آمده سجده می کردند و سر آنکه دستار بر روی می کشیدند

ان بود که نظر بر عورات مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نمازها اکثر
در حال انفراد بهفت و نه و یازده میرسانیدند و می فرمودند که
ستم می آید که کسی در حال انفراد و قدرت و استطاعت اکتفا بر سه
اقل تسبیحات نماید و می فرمودند در نماز رعایت سنن و مندوبات
و آداب کار حضور قلب می نماید چه این رعایتها همه ذکرست زیرا که یاد
کرد او است سبحانه و توجه باو و نیز می فرمودند مردم هوس ریاضتها
و مجاهدها می نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر رعایت آداب نماز نیست
لاسیما نمازهای فرض و واجب و سنن ادای نماز بوجهی که فرموده اند
بس مشکل است و لهذا حق سبحانه می فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین
الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم مرتاض و متورع را دیده می شود که
به رعایتها و احتیاطها مشغول اند و در آداب نماز مساهلتها می نمایند و
در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات نصائح آمیز که تعلق بمحافظت
نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند که بر خوانندگان پوشیده
نخواهد ماند و دو رکعت تحیه وضو و تحیت مسجد را ترک نمی کردند و در
رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر بی تکلف ادا
میفرمودند و در آنکه زیادتی و نقصان بر فعل و عمل ماثور ره نیابد
احتیاطهای بلیغ بجا می آوردند بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعت نگذاردند
بل جماعه را در نماز نفل مکروه میداشتند و جمعی که روز عاشورا و شب
را در شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنها می نمودند و در ان
باب مکتوبی مؤید بروایات معتبر فقهیه رقم فرموده اند و در آنکه بعضی
متاخران این سلسله علیه نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند

تعجبها می فرمودند که از اهل این سلسله شریفه که بنای طریقشان بر عزیمت
و کمال متابعت سنت است این عمل چرا باید که به وقوع آید و به نماز و استخاره
شروع در کارها می نمودند و گاه بهمان استفتای قلب و دعای مسنون اکتفا
می فرمودند کما ورد اما در هر مهم کلی و جزئی استخاره را لازم داشتند و گاه
چند مهم را در یک استخاره جمع می کردند و آنها را در ان تعدادی نمودند
و اگر در اول مهمی بنا گاه استخاره فراموشش می شد در میان یا در آخر
تدارک آن می فرمودند و در تشهد اشاره بسبابه نمی کردند و می فرمودند
اگرچه ظاهر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت می نماید و نیز بعضی روایات
از حنفیه هم بر جواز آن آمده است اما چون نیک تتبع نموده آمد احوط و
مفتی به ترک آن معلوم شد که بسیاری از علما حرام و مکروه هم گفته اند
چون امری میان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولی ست و نیز
عمل حنفیه بر روایات اصل و ظاهر الروایة است و امام محمد اتیان
آنرا در اصل ذکر نکرده بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول
مکتوبات نیز در این باب نگارش نموده اند و گاهی در بعضی نوافل
احتیاطا و احتمال سنت ادا فرموده اند و فاتحه بعد از ادای فرائض
بارواح گذشتگان و برای مهمات دین و دنیا چنانکه مشهور شده
نمی خواندند که فقها آن را مکروه داشته اند و بعد از ادای نماز
ظهر و عصر دست بر داشته دعا می کردند اما در سنت نماز دیگر نمی کردند
و فاتحه خلف امام نمی خواندند و آن را مستحسن نمی شمردند و خلف هر بر و فاجر
نماز را جائز می دانستند و بر هر بر و فاجر نماز می گذاردند و عیادت
مریض می نمودند و ادعیه ماثوره بر مریض میخواندند و در رفع مرض

بعض بیماران توجه باطنی نیز میگماشتند و بسا امراض که به توجه آن
مظاهر فیاض مرتفع گردیده چنانکه بعضی ازان در بیان خوارق
ایشان بیاید ان شاء الله تعالی و بزیارت قبور میرفتند و باستغفار
و دعوات ماثوره اعانت مینمودند و نیز به توجه خاص احوال موتی میشدند
اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود قدس
سرهما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند که فقها   تجویز آن نموده اند
و از ترک آن عمل نمودند که منعی از فقها دران باب نیز آمده بالجمله تقبیل
قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانة از موتی تجویز می نمودند و اجابت
دعوت می فرمودند مگر آنکه دران مجلس از منکرات می بود سماع
و رقص حاضر نمی شدند و ذکر جهر را نیز جز در مواقع معدوده
مشروعه کتکبیرات التشریق و غیرها تجویز نمی کردند و حالی که سر موی
مخالفت شریعت و رای اهل سنت و جماعه داشت قبول
نمی کردند و می فرمودند احوال تابع شریعت ست نه شریعت تابع
احوال که شریعت قطعی ست بوحی ثابت شده و احوال ظنی ست از
کشف و الهام ثابت گشته و می فرمودند عجب ست از بعضی درویشان
خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت
باهره اقدام می نمایند و حال آنکه حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوات
و السلام بآن مرتبه علیا که بعد از پیغمبر ما اوراست اگر زنده می بود
غیر از متابعت این شریعت نمیکرد و این تهی دستان بی سر و برگ
را چه رسد و رای علمای ماتریدیه را اقدام میداشتند بر رای
علمای اشعریه میگزیدند و می فرمودند که این بزرگواران از مداخلات

فلسفیه دورتر اند و باقتباس نور نبوت نزدیکتر و خواص بشر را از
خواص ملک و نبوت را از ولایت افضل میگفتند اگرچه ولایت آن نبی
باشد و صحو را بر سکر ترجیح میداده اند و ولی عشرت را از ولی عزلت بهتر
میدانستند و جمیع اصحاب را از اعلی تا ادنی همه را بر اولیاء امت هر چند
که باشد ترجیح می نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف می نمودند و از اجتهاد و رای میدانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده رقم
نموده اند و طریق مشائخ نقشبندیه را قدس الله اسرارهم نیز از طرق
جمیع مشائخ میدانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب کرام می گفتند
بعلاقه اندراج النهایة فی البدایه میفرمودند آنکه اهل طریقه فرموده اند
نسبتنا فوق جمیع نسبتهاست از آنست که طریقه ایشان در متابعت سنت
و رعایت عزیمت فوق دیگر طرق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق
نسبتهای سایر طرق باشد و رد مینمودند تصرفاتی که بعضی متاخرین این طریقه برخلاف طریقه حضرت خواجه
بزرگ و خواجه علاء الدین عطار و خواجه محمد پارسا و خواجه عبید الله احرار قدس الله
اسرارهم احداث نموده اند و نمی پسندیدند و شیخ محیی الدین ابن العربی قدس سره
را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند و می گفتند با وجود
این محبت که مرا بالشیخ است قدس سره بعضی علوم کشفی شیخ را [illegible] میدانم
و حق بر خلاف آن معلوم می شود اما چون این خطا خطای کشفی است از
مواخذه دور است و صاحب آن مانند خطای اجتهادی است لیکن مقلدانش
[illegible] خود مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او در [illegible]
[illegible] آن کشف خطا مواخذ باشد که کشف یکی بر دیگری حجت نبود

و درس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰة و عوارف
و بزدوی و هدایه و مواقف بے سخن و بے مباحثه و مشاجرت مے فرمودند
اگرچه در اواخر عمر تعطیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقه صوفیه تقدم میداشتند
و چون جائے سفر میکردند در ایام منحوسه سفر میکردند و تقید بساعات
نجومیه نبودند و می فرمودند که نحوست بعد از ولادت آن سرور صلی الله
علیه و آله وسلم مرتفع شده و بتائید این حدیث که الایام ایام الله والعباد
عباد الله و در ابتداے سفر نماز استخاره میگذاردند و دیگر ادعیه
ماثوره که دران باب آمده میخواندند و همچنین در منازل و در رسیدن و در
آمدن ادعیه مسنونه را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثوره را در
پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه و آئینه
بلحاظ مے آوردند که ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم و عزیزی
که وظائف یومیه و لیلیه ایشان را جمع کرده با اکثر آنها تصریح
نموده بآن باید رجوع نمود و ایضاً آن حضرت کثیر الحمد والاستغفار
بودند و بتعطیل نعمت شکر فراوان بر زبان مے آوردند و باندک
ترک اولی استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیه میرسید می فرمودند
که از شامت اطوار ماست اما آن بلیه را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را نیز بسیار درجات می فرمودند روزی یکی پرسید که باعث
که سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شما داد چه بود فرمودند که
باعث افعال بد ما بود و این آیه برخواندند ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یاران را

به این معنی دلالت می نمودند وهمی فرمودند عمل صالح را عجب چنان نابود
می سازد که آتش هیمه را ومنشاء عجب آن ست که آن عمل در نظر عامل نیک
می در آید باید که قبائح خفیه خود را در نظر آرد وحسنات را متهم دارد
بل از انتیان حسنه شرمنده گردد وهیچ از عاملان باشند که دید قصور
اعمال به نهجی به ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطل
وبیکار می پنداشتند وکاتب شمال را همیشه در کار دانستند که اشاره
بحال خود می نمودند در آن ایام که باهر آن سلطان در یکی از قلاع
محبوس بودند یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از
قبض حال وملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن
رقیمه مرسل داشتند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید از جفا وملامت خلق
نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است وصیقل زنگار
ایشان باعث قبض وکدورت چرا باشد اوایل حال که
فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملامت خلق
از بلاد وقری در رنگ سحابهای نورانی در پی می رسند کار از
حضیض باوج می برند سالها بترتیب جمالی قطع مراحل می نمودند اکنون
بترتیب جلالی قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند
وجمال وجلال را مساوی دانند نوشته بودند که نه وقت ظهور فتنه
نه ذوق مانده است ونه حال باید که ذوق وحال مضاعف باشد
که جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش ست چه بلا شد در
رنگ عوام سخن کرده اید ودور از معنت ذاتیه رفته بر خلاف آن گذشته

جلال را بیشتر از جمال انگارند و ایلام را زیاده از انعام تصور نمایند زیراکه
در جمال را انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود داشته و در جلال را ایلام خالص
مراد محبوب است و خلاف مراد خود را اینجا وقت و حال و درا[ن] وقت و حال
سابق است شتان ما بینهما انتهی و ایضاً از این قاعده در ان ایام این فقیر
تخمینه را به حضرت ایشان مرشدی سید محمد نعمان ارسال نموده بودند
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخفی نماند که تا زمانی که بعنایت الله
سبحانه که آن عنایت بصورت جلال و غضب از ازلی تجلی فرموده بود محبوبها
نفس زندان نگشتم انتهاهای ایمان شهودی بالکلیه نرستم و از لیس
کوچهای ظلال و خیال و مثال تمام بدر نیامدم و در شاهراه ایمان
بغیب مطلق الغیب تنخیر نمودم و از حضور بغیب و از عین به علم و از
شهود باستدلال بر وجه کمال نه پیوستم و هنر دیگران عیب و عیب
دیگران را هنر به وثوق کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتهای خوشگوار
بی ننگی ناموس و هرباهای مزه دار خواری و رسوایی را نچشیدم
و از جمال طعن و ملامت خلق حظ نگرفتم و از حسن بلا و جفای مردم محظوظ
نشدم و کالمیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار
نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را به تمام و کمال نگسستم و
حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
نیاوردم و قسطاس رفیع المنزله استغنای حضرت حق سبحانه را
مخفوف بسرادقات عظمت و کبریای ست مشاهده ننمودم و خود را
بنیاد و نهاد خود را خوار و ذلیل و بی هنر ولی افتاده ام و با کمال احتیاج
و افتقار معلوم ننمودم : یافتم و ما ابری نفسی ان النفس الامارة بالسوء

الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر بمحض فضل و تواتر فیوض و امدادات الهی
جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنت کده شامل
حال این شکسته بال نمی شدند و یک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید
گسسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و کرمنی فی نفس الابتلاء و ثبتنی
فی حالة العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء و الضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء
و من متفقی آثار الاولیاء و من محبی العلماء و الصلحاء صلوات الله سبحانه
و تسلیماته علی الانبیاء اولا و علی متابعیهم ثانیا فصل هفتم در بیان ثمرات
علو معارف ایشان و سر ظهور کثرت اسرار عالیه ایشان باید دانست که معرفت
مسموعه ناظر عارف و نخواننده و شنونده منصف و هر که از میکده احوال عالیه
کمل عرفا جرعه چشیده و از خوان سخنان والای محققین اولیا و علما
چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
قدس الله سره الاقدس که هر یک لجه اسرار شریعت و حقیقت است به مطالعه
خواهد سپرد به حکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المرء مخبوء تحت لسانه ناچار
بعلو مرتبه و سمو منزلت خداوند آن مقال راهی خواهد برد و رخ ارادت در پای
پید است و این حقیر راقم از عالمی عاملی که نه از مریدان حضرت ایشان بود
در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت کتب در سائر فنون تصنیف شده
است یا تالیف تالیف آنست که سخنان مردم را از سیاق و سباق نیکو بهم آورند
و تصنیف آنکه علوم و نکات رو داده خود را بنگارد خواه آن نکات از وهبیات
علمی و علو فطرت بظهور رسیده باشد خواه با الهام ربانی و کشوف صادقه
جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل روزگار تصنیف رفته و همین تالیف
مانده بود الا نادرست که بعضی مولفان در تالیف خویش از زاده علم با ذوق

نود حرفی می آرند اکنون انصاف این ست که درین عهد و زبان تصنیف
متین زیبا رسائل و مکاتبات شیخ بزرگوار نیست که هر چند هزاران عبور
نمودیم از دیگران اینجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش مکشوفات
و ملهمات خاصه این بزرگ دین ست و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین

جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلام هذا العالم رحمه الله تعالی فی حق
کلام شیخنا طاب ثراه دیگری از فضلا که بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود
و سالها سخنان این طائفه علیه دیده و شنیده و چون قیل و قال ابنای روزگار
را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست که فطرت
و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک دقایق و حقایق این بزرگوار نیست
این عزیز بایستی در پیشین روزگار بودی تا پایهٔ کلام او را قدر دانستندی و شارحان
سخنان او را در کتب باستشهادها ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت
با سخنان ایشان چون قضیه آن گروه کوته اندیش ست در حق آن دانای
حکمت کیش پرسیده شد که آن قضیه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی
گفت جانوری دیدم که انگر برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را
ندیده بودند و بعقل ایشان این واقعه گنجایی نبود از هر طرف بآن دانا
در پیچیدند و به جهالت و بلاهت او اتفاق نمودند چون بیچاره دید که هر چند
دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت او می افزاید ناچار
بکوهستانی که آن جانور یعنی قسمی از کبک که آتش خوار ست آنجا بود در شد
و یکی را از آنها بدام آورد و پس از مدتی به مجلس این جماعه حاضر گشت و گفت
اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند و انگرهای برافروخته پیش آن
مرغ نهادند و آن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند

گفتند معلوم شد که عاقل تو بوده ا جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیامد حکم
بر جهالت تو نمودیم و نظیر مرید این معنی ست آنکه از امام عالیمقام حجة الاسلام
محمد غزالی قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که ایسا سخنان او که
دور از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از ان مکتوب ست امروز سخنان
می شنوم که اگر در خواب دیدی می گفتی اضغاث احلام ست شک نیست که در سخن
این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هرکس بآن نرسد و آن نیز از اخلاق
و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار ست بشرح
هرچه گفته ام از مشکلات و معضلات باهر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم
انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند که بر عنوان دفتر
ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا بتقریب ثنای
کلام والای پیر بزرگوار در توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار بیتی چند تضمین
زده که این سه بیت از ان ست سه مهین فرزند فاروق ست و چون ابنا
کنون نطق از زبان او کند رب * ز سر یک نقطه آتش چون نافه شد شمیم
وصل جانان میفزاید سر * ولی آن کز پی درد ست مدرکام ست * مه چه داند نافه را
کز در مشام ست * در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علماء
تشیع باین حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست
اما ندیده ام بنده مکتوبی را که از ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت
اثبات نموده اند بسمع آن عالم درین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان
روی نیازی بجانب آسمان کرده هر دو دست بدعا بر داشت تا دیری [?] بذوق
تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم و بمن گفت که درین زمانه فاسد چه مد [?] عجیبست

از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ وقت بر آئینهٔ دل زنگ حزن و ملال نشسته بود
کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلی نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا
و علمای نیک نهاد و مهر قدسی و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعهٔ رسائل
و مکاتیب ایشان از مخلصان صادق العقیده گردیدند و بعضی به دلالت آن
کلمات به ملازمت شریفه نیز رسیده نظرات قبول یافته فاضلی معمر مردم دیده
مولانا حسن غولی نام از مریدان شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار
حضرت ایشان قدس الله سره رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته
و اوصاف علیه شنیده بود تذکره بنگاشته در احوال جمعی که مملکت وسیع هندوستان
را بنور هدایت و ارشاد منور داشته اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین
رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر آرای محفل وحدانیت خدیو مقام
فردیت و صاحب مرتبهٔ قطبیت است انتهی کلامه جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول
مکتوبات ایشان را بعض مخلصان و بلخ و ما وراء النهر برده بوده اند با آنکه معارف
و اسرار آن دفتر قیاس به دفتر آخرین پایه فرود دارد اگرچه قیاس کلام دیگران
درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست که آسمان نسبت بعرش آمد فرود
ورنه بس عالی و به پیش خاک بود علمای آن دیار سعادت الاخیار از مطالعه
آن کلام درر بار زبان به ثنا و دعای قایل آن کشوده اند و راه اخلاص و
عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد ع بتاریکی درون آب حیات است و یکی از صلحا دران ایام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله غرة اقبال ساکنیها عن السلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد دستگاه سیادت پناه سید میر کشاه و دانای حکمت صوری و

معنوی شیخ قدیم کبروی میر مومن بلخ رحمهما الله وچه بر علما مثل مولانا
ربانی حسن قیادیانی و اقضی القضات مولانا توکل سلمها الله مصحوب آن
درویش امانات دعوات نیازمندانه مریدانه بحضرت ایشان مرسل کرده بود
در اجمیر آن درویش بشرف دستبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص
مقتدای خود جناب میر مومن مذکور رحمه الله بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجایی که گفت فرمودند اگر ما را کبر سن و مسافت بعیده مانع نبودی
بملازمت شریف رسیده بقیه عمر در خدمت می بودیم و از انوار احوال بلند
بالا عیان را ستاد و لا اذن همت اقتباس می نمودیم چون این موانع درمیان ست
التماس آن ست که از مخلصان حضور دانسته بافاضات غائبانه متوجه احوال
این محبان بظاهر مهجور نشسته در خدمت حضوری بوده باشند و آن درویش
گفت مرا فرموده اند که از جانب ما مصافحه نیز بایشان بکن و چنان کرد
وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت که اعزه انجا معارف بلند ایشان را
شنوده اشتیاق تام دارند خصوصاً خدمت میر مومن میشود که التماس نمائی که
مکتوبی مشتمل بر معارف کثیره عالیه مرسل گردد که آن غایت کرم ست چون بنده
آنوقت را مقتضی تحریر معارف از ایشان ندید التماس از معارف سابقه مکتوبی
چند بان درویش نوشته داد و بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند
خوب کردی که وقت مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغه التماس
نمود که دو کلمه دعا و سلامی باید مبارک باکابر مذکوره خصوصاً بحضرت میر مذکور
نویسند که اعزه آنجا بار مثال آن از من ممنون گردند و من هم که آن مرقومه
از آفات راه مصئون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محترم

بردا شتند مکتوب بخدمت میر مومن رحمہ اللہ نبگاشتند و بدیگر اعزہ مذکور

در ان رقیمہ تتمیمہ دعا نوشتند و آن این ست الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین

اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علما و مشائخ ما ور النہر شکر اللہ

تعالے سعیہم بر ذمہ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکہ بر کافہ اہل اسلام

ہندوستان نہ آنقدر ست کہ در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق

آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات

این بزرگواران اکتساب نمودہ ایم و صحت عمل بموجب مذہب علماء حنفیہ

رضی اللہ تعالی عنہم از تدقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقہ علیہ

صوفیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ مستفاد

است و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی اللہ

کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصہ شہرکہ مفاص بالجملہ

ظاہر و باطن اصلاح از انجا یافتہ است و اگر باطن ست فلاح از انجا حاصل

نمودہ ست ؎ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بہار ٭ کہ اگر خار و گر گل ہمہ

پروردۂ تست ٭ حرسہا اللہ سبحانہ و تعالیہا عن الآفات و البلیات بحرمۃ

سید السادات علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانے کہ

بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلے می آیند الطاف حضرات ذوی

البرکات انجائے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افادت

و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالی نسبت باین حقیر اظہار می نمایند و عالیجناب

نجابت آیات ایشان را بحسن ظن کہ این ست و بعض علوم و معارف

تر اکہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان

باعث از دیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر پیازد

وچون درین ایام تبارک شیخ ابو المکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده و انواع مهربانی بیان فرمودند چار اعتنا و به کرم ایشان نموده
بچند کلمه مدیح گشت و خود را فراپاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات
این فقیر را نوسی خواجه محمد ہاشم کشمی که از دوستان هم مند است
بخصوص صوفی مصار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود و حرفی از
مقوله علوم و معارف این طائفه عالیه درین رقیمه مندرج نساخت و از عنایات
و اشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه اند دعای خیر
و فاتحه سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ
لنا من امرنا رشدا و عوات فقیر انه این حقیر را بحضرات اعالی در حقا
هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اہل الله سید میرک شاه
و جناب افادت دستگاه علامه الورے مولانا حسن و جناب ناصر
الشریعه حافظ الامانة قاضی توکل ادام الله تعالیٰ برکاتهم بتبلیغ
فرمایند فقیرزاده ها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه می نمایند
انتهی و اگر قصه اخلاص بعضی فضلا و صلحای بلاد قریبه و بعیده را در
حق ایشان و مصافات ایشان یکیک برنگارد موجب تطویل گردد
مخفی نماند که اسرار عالیه که از مسید رتبا من بہ باطن ، مدن المیامن حضرت
ایشان وارد میشد شه قسم بود قسمی آن بود که هرگز از دل بر زبان
نمی آوردند چه محرمان اسرار و چه بغیر ایشان از اخبار چنانکه
در مکتوبی که بجانب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند
در فقره چند تصریح باین مدعا فرموده اند و آن فقرات اینست از
انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه سان شکر آن نماید علوم و معارف

که افاضه می‌شود بتوفیق خداوند جل شانه اکثر آن در قید کتابت می‌آید
و بسمع اهل وفا اهل سیر سید اما اسرار و دقایقی که با آن متمیز ست شمه از آن
بظهور نمی‌توانند آورد بلکه برمز و اشارة نیز از آن مقوله سخن نمیتوانند کرد فرزند
اعز سیدی که مجموعه معارف فقیر ست و نسخه مقامات سلوک و نیز رمزی از ین
اسرار دقیقه با او در میان نمی‌آرد و به شیخ تمام در استتار آن می‌کوشند
با آنکه سید اند که فرزندی اند محرمان اسرار ست و از خطا و غلط محفوظ اما
چه کنند که دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می‌بندد
بضیق صدری و لا ینطلق لسانی نقد وقت ست آن اسرار نه از آن قبیل اند
که در بیان بیایند بلکه در میان نمی‌آرند ه فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست هم قصهٔ
غریب و حدیث عجیب ست ه این دولت که ما در استیفای آن می‌کوشیم مقتبس از مشکاة
نبوت انبیا ست علیهم الصلوات و التسلیمات و ملائکه ملا اعلی علی نبینا و
علیهم الصلوات و التحیات شریک این دولت اند و از تابعان انبیا
علیهم الصلوة والسلام هر کرا باین دولت مشرف سازند ابو هریره رضی الله
تعالی عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم
یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر
منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار ست که فهم هر کس بآن
نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی کلام
المقدس قدس الله سره الاقدس بعضی از ین اسرار که برمز و ایما هم
از آن در میان نمی‌آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و متشابهات
آیات فرقانی بود چنانکه در فصل پنجم ایمای بران رفت قسم دوم آن بود
که محرمان خاص و همنشینان زاویه اختصاص در خلوات در میان می‌آورند

بیان

وقت بیان آن ضبط می‌فرمودند که جز آن چنانچه باید که لائق استماع دیده
طلب نموده اند دیگری را داخل نشود و بسیار بود که از نهایت اهتمام درین باب
بر ابواب حاجب تعیین می‌نمودند بلکه دروازه خانه را که درو بیان این اسرار می‌نمودند
بساعیان امر می‌کردند که اندرون زنجیر کشیده روزی یکی از طلبه علم که از
مخلصان بود و صاحب ذوق و حال بیرون آن در مانده بود چون وقت برای کار
ضرور در را بکشود آن فاضل متقبل در آمد از در آمدن او خاطر اقدس از آن
اسرار مقدسه مشوش که مذکور می‌شد برخاست لیکن چون بر خود مستی نیز بنمودند
آن معرفت را با کیفیت تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز وراء الوراء شد
فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ یکی با آن معرفت دوش شنیده
بر و دیده یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان نشد فرمودند چون نامحرمی
درآمد لاجرم خلوت بیان را به این شیوه سپردند تا آن اسرار را نشنود که
وسعت ادراک سامعان بدرجه آن نتواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان آن
ازو محروم بودند این گرامی اسرار را همین تقلیل زبان محرمان در بیان نمی‌آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی‌ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر فرزندان
نادرهای عالیمقدار یا دیگری از خلفا یکبار التماس می‌نمودند که چه باشد
که اسرار بتحریر رسد بسبب التماس ایشان بعضی حواشی آنرا نوشته که هرکس
سپرده بر درستم می‌نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زادهای عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
محرم نشود و بغیر ایشان دیگری را واقف و مطلع نمی‌ساختند قسم دیگر از معارف
متعارف آن بود که با التماس سائلان یا بنیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر می‌رسید این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آن است وهر معرفتے ازان شفابخش دلہاے
رنجوران ومقرب دوران ومہجوران نقل آنہا نقل هر محفل آوازه شان آویزه
گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فقر را نگینه وهر فصلے ازان جواهر اسرار
وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام شینان شکر صفات از تضمین آن
کلمات بوستان از سر کامها از شیرینی آن مقال حلاوت ایمان همدوش
دلها از صفاے آن اسرار با قوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین وانوار
یقین مظهر راز مخفیه کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیه وفقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه وتنزیهیه ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال واقوال متاخرین علما وعرفا
قدس الله سرهم قائلها این علو مقال که از زبان خامه عنبرین بظهور میرسید چنان
همین اسرار وغیر آنها از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند صورت
دیگر میگرفت با آن که بزبان قلم بیان مینمودند قال بود وانچه بقلم زبان
میفرمودند حال وآن بیان معرفت بود واین القاے نسبت واعطاے
نعمت لیکن در پرده تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند که سامعان را سکر
وحضورے فرو میگرفت که تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون
مے آمدند چنان بودے که مستی از میخانه بیرون آید مخدوم زادها ودیگر محرمان
همیشه آرزومند آن مے بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ه از ول نرود لذت
حرف لب او؛ در بیست که از گوش برون نتوان کرد؛ شیوه آن نازنین
ان غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ وانتشار این علوم
مستعد نمی شدند وچون فلق صبح در نظر بصیرت وکشف ایشان جمال آن معانی

جایه گر نمی گشت بمجرد قوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
تحقیقاً و حالاً معلوم ناگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن اینجا
بنده و بعضی دیگر روزی از معرفت خاتمه که مکتوبی از دفتر ثالث که در آن اسرار
معرفه نگارش فرموده اند حل مشکلی را سوال نمود فرمودند که مدتها ست که بسبب
ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات باکه بعلم
و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و زیبنده ما نیست لیکن چون
الحاح بنده را دران مشاهده نمودند و نفسی که بر بعضی خود تکیه زده بودند دنباله
مبارک را بر روی نهاده مدتی فرو رفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین
حقیر فرمودند که چون نگرانی تو اجمل آن معرفت بسیار دیده شد و بعید از سر
وا نشد لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسئول تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنا سی وحدت دیگر یافته بود آن معامله با نبساط
و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
صورت بندد و مجملاً آنچه مجمل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سائل باشد
فرمودند و بتفصیل آن لب نگشودند روزی در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبدالحق دهلوی که از علماء کبار است اثنای مقال این طائفه علیه از حضرت
ایشان از سر گریستن حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیهما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی مجموع شده رفته
فرمودند که انشاء الله عنقریب در گشف این سر بیان واضح در میان
آریم و تفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاسته باین حقیر
خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و محبان سر گریستن را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی جوابی نداشتند
و چنانکه شیوهٔ ماست از روی مهارت علم و عرفان مجمل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان پرسید و توجه بان منصرف گشت درست از
کشف این سر بر روی بصیرت کشودند و بشیوهٔ خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف انبعثی بتفصیل بظهور رسید دوات و قلم و کاغذ
حاضر مهیا داشته باش فردای آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از ادای تهجد آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم بکاغذ می‌آید پس به تحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه مرزبان گریبان آن
هویداست چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان باین حقیر
گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیه
حضرت ایشان بر مزید ایما دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و حکام
آمد شد می دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند
درنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجا گردد بنده این مقوله را بعرض
حضرت ایشان رسانیده فرمودند آن معرفت که دوستان را افشای
آن در هراس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که انچنین رازی را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصهٔ بقیة الخلق
تقسیم نموده فرمودند که ان اینجا مذکور شده است و مراقب شدند
بعد ازان سر برآورده این بیت را از زبان مبارک راندند ع
یارب آن غنچهٔ خندان که سپردی بمنش ٭ می سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه ننمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب دران مردم دور از کار داثر کرد بیدانه انچه یاران سیدی دیدند
بظهور رسید واین از جمله خوارق آن حضرت ست وبسیار بودے که
باعث بر تحریر معارف ولپذیر بر حل کلام مشکل ومتعلق اکابر دین بودے
خصوصاً کلامے که ظاهرش باصول دین چندان موافقتی نداشت
وبهانهٔ طالبان وبے ادبان آن کلام را دست اویز تکاهل وتساهل
ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرا می فرمودند واگر
تاویل قوے آنرا نبودے بالعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام
خلاف آن منقوله که دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف
شدے ناچار تحریر میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده
یا درگذشت آن بزرگ خطائی رفته وآن چون خطائے اجتهادے
مغفور ست اما دیگران را بران تمسک جستن وبر خلاف فرمودهٔ مجتهدین
ومحققین رفتن ناشایسته ونا زیبا ست واگر مدعیان ناقص العلم
قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شد یدی سینه ند ایشان بخشونت
رفته از راه جنون حمیت دین وکمال متابعت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم برد ومنع ان توجیه نمودهم وتشنیع فرمودند
ازین جمله است انچه تا تقریب مسئلهٔ که درای انفس ع آفاق
معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه در بیان
آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث با قدیم
مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
که از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان آن کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت نمودند

رسیده بودند و فوق شرع یا نیز سکرے ست قوے کہ اقتضاے آن
خلاف آنرا ہم شاید از سر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
کہ ستجدنی ان شاء اللہ صابرا لیکن بمجرد مشاہدہ امرے کہ آنرا بظاہر
شرع موافق نیافتند عنان مصابرت از دست دادہ بران پیچیدند
تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی وبینک و نیز حضرت ایشان
فرمودند کہ سر جنید کہ سراپا غرق حقوق این بزرگوار انیم و از خوشہ چینان
خرمن دول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندے جل شانہ
و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن ذات و صفات
او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً چون فلق صبح
کشوف و شہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر آنچہ موافق تقدیس او سبحانہ ملہم
و تیقن شدہ در بیان نیاید ملاحظہ دیگران نماید خیانت و عدم دیانت
باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین ست و ازین باب ہم دربیان
مکتوب کہ سخن از ورای سیر انفسی و آفاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند
اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل و معاملات این طائفہ علیہ کہ آنرا نزد
علماے قشر بظاہر شرع موافقتی نبود حضرت ایشان را تاویلات
قوے علماً و حالاً دران عطا فرمودہ بودند معہا لیکن در اثبات آن
معاملہ و مسئلہ مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ مے کوشیدند و
در بدرستہ علو حال و مقال این خداوندان کمال و از کمال تحریرات بلیغہ
و تقریرات رجیبہ در میان مے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در دفاتر
مکتوبات شریفہ چہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

وآنرا بر طبق شریعت غرا اثبات نموده ما تا که یکی از علمای ظاهر
گفته باشد که این مسئله باطل ست حضرت ایشان بجا ابیات تمام گفته اند
ونوشته که درکار این بزرگواران باطل چه کار دارد وابطال اینجا کجا بار دارد
دران موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلای
حق ست وابطال باطل این بزرگواران در محبت حق جل وعلا خود را
وغیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام ونشان نگذاشته نزدیکست
که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگرد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست وبرای حق ست علمای ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
وغیر از مخالفت صوری چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند انتهی
ودر مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با جناب
قدس قوی دارند و محبت ماسوی را فدای مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت بحضرت مطلوب حقیقی رسیدند
واز تنگنای تجلیات وظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل پیوندند مقامی که آنجا علم علمای ظواهر نمیرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشته خود را میرسند واتصال بیچونی پیدا می کنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب ست واز غیر محبوب
گسسته است بمحبوب پیوند دارد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند بل جایی که آن بزرگان خود را میرسند علم
ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا درِ آن مطلوب ست
و آنکه واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
که نصیب اصل نشود انتهی والیفم بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الهام این طائفه علیه سنیه بسیار اسرار
خفیه و مأذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعیه
کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است
بعد این چهار ادله هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نماید ارباب
ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات
ایشان را فضیلتی نمی بخشد و از ربقه تقلید نمی برآرد و ذو النون و بسطامی
و جنید و شبلی رحمهم الله با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری مزیت این بزرگواران
از راه دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه
از ما سوای او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اند
اگر حاصلی دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در عالم بی عالم اند
و با خود بیخود اند و اگر می بینند برای او می بینند و می بینند ایشان را
بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند و هر ذره را
جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد
که بی نشان اند قدم اول شان نسیان ما سوی است از قدم ثانی
ایشان چه واگوید که بیرون آفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام
با ایشان است اکابر الاکابر ایشانند علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

می نمایند در رنگ مجتهد که تابع رای و اجتهاد خود ست ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع الهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا
قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط
است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاهر این سخن
نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منتهی دیگر ست کما یشهد به الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست آنچه از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
قدس سره منقول ست که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف
می نمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود ای اسرائیلی
بیا کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم می شود که حضرت
خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را
چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما ورای احکام
شرعیه که اهل الله به آن مخصوص اند چه آن معارف ثمرات اوست
و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات ست و
تا زمانی که درخت سبز است ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت بی عقلی باشد که درخت سبز و ثمرات
را توقع دارد هر چند درخت را نیک ترتیب کنند ثمرات وافر آرد
ثمره اگرچه مقصود ست اما فرع شجره است ملتزم شریعت و مداهن شریعت
را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکه التزام دارد صاحب معرفت است
هر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکه مداهن از معرفت بی نصیب است
بالفرض آنچه نیز هم فاسد خود دارد اگرچه هیچ ندارد از قبیل
استدراج ست که جوگیه و برهمه را در آن شرکت ست تأمل حقیقة

ردته الشریعة فهو زندقه والحاد پس رواست که خواص اهل الله در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فهم کنند
که ظاهر شریعت ازان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن والهام
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند بسا ست که در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافله را غیر مرضے یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیه باوقات موقتند
واحکام الهامیه همه وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط باذن ست بسا چیزے نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وهمان فعل نسبت
بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاہے اداے نوافل ننمایند
وگاہے مرتکب امور مباحه میگردند واین بزرگواران چون کار را بامر
واذن مولے جل سلطانه مے کنند همه از فرائض اداے یابد مستحبات
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیهم الصلوات والتسلیمات ودیگران را دران
اخبار شرکت نمے نهند این معنے منافی وراثت ست ونفی ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند آرے
احکام شرعیه مربوط به ادله اربعه است که الهام را دران گنجایش نیست
اما امور دینیه ماوراے احکام شرعیه بسیار ست که اصل خامس در انجا
الهام ست بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را به این بزرگواران

چه نسبت بود بانبیا بیست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل وعلا ترک ایشان به از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آنرا عبادت میدانند و اینرا
بیکاری می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
الهام مظهر کمالات خفیه دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانکه
اجتهاد مظهر احکام ست الهام مظهر دقائق و اسرار ست که فهم اکثر
مردم ازان کوتاه است هرچند در اجتهاد و الهام فرق واضح ست که آن
مستند براے ست و این مستند بخالق رائے جل سلطانه پس در الهام
یکی قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی ست
که ماخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است و آن اعلام
قطعی ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی
من اتبع الهدی انتهی کلامه فی حق الاولیاء مطلب از ایراد این فقرات
رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقه آنست حضرت ایشان سراپا
غرق محبت و رحمت اکابر اولیاء الله بوده اند رحمهم الله سبحانه و اگر
بنابر رشد در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنابر نیتی و سکونی و ثبات
و مشابهتی بوده بالجمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید دریابد
که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات
لدنیه در بعضی کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آن را اثبات

نمایند و از ان هیچ نقص قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
کمل مشائخ بظهور پیوسته و هیچ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که
شیخ ربانی علاء الدوله سمنانی در مسئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین العربی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامد نه بینی که هم شیخ سمنانی
وی را عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده این چنین ست
احوال مجتهدین میان همدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد اولی
متابعت رای خود ست و مرتبهٔ استادش نیز در ان ست و تلامذه با وجود
کمال ادب با در حقیقت مسئله با اساتذه مباحثات و مناظرات نموده اند
و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده و در بسیار مسائل وی و امثال او بر خلاف رای استاد خود
فتوی داده اند کما لا یخفی کذلک مرتبهٔ اکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
و بعضی فضلای وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید ندارد امروز در علم ظاهر و باطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرحی
بنگارند چون الحاح ایشان از حد شد بنده را بقرائت عوارف امر
نموده بدین تقریب شروع نمودند شرحی عربی در غایت بلاغت
معنی و فصاحت لفظ جزوی تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا در محل از محال او کار تقریب علو سخن و تدقیقات
آن ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
و حال آنکه من کهترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره و شیخ حسن بصری
که مرد فاضل ست و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئله از مسائل صوفیه صافیه رحمهم الله پیچیده بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوی نوشتند که این پیچیدن تو غایت بیجا و نازیبا
واقع شده چنانکه در احوال مشار الیه این قصه بیاید ان شاء الله سبحانه واگر
بعضی تصوف خوانان مقید به بدعت و هوا یا بعضی از ارباب شوکت و غنا یا
بعضی علمای طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفه بسوالی لب
میکشودند حضرت ایشان راه خموشی پیموده میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور است از آنجا باید طلبید و گاه به دو کلمه در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزی یکی از خوانین بزرگ در مجلس ایشان سوال
کرد اینکه صوفیه موحده عالم را نمود بی بود میگویند عجب سخنی است که
باین مسئله دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او همه نمود
بی بود خواهد شد که آنها نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اهل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئله ندیدند و الغرض بگویند
مطلق آن سائل از سر وا نمی شد و نیز از فحوای سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیه دریافته بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویه
که در حقیقت حظوظ آنانید و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
هراسان و همچنین این همه اسبابها دنیوی که می بینید و از آن خود را بعضی
بکنار میکشید و بکمتر ... که نسبت آن خاری باشد چه مقدار آزار می یابید
همین لذات و حظوظ در بهشت و همان رنج و آزاری در دوزخ باشد و باقی
خواهد بود چنین لذتی را که آنجا تمامتر است و ابدی طلب نمائید و هرچه
موجب حصول آن گردد باتیان آن سعی فرمائید و از چنین عذابی و
آزاری که آنجا سخت تر است و سرمدی بپرهیزید و از هرچه باعث حصول

آن بود دیگر نیز خواه بحقیقت آن بود و نبود یا نمود بے بود و کند کسے مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن نمودند
حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمی دیدند بجواب نمی پرداختند
دگاه بود کسے که مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق کسے یافتند جواب
آن مے نگاشتند یا باشارت میسر میشد ناچار بتفصیل یا اجمال کلمه چند
بخامه مشکین شمامه میسرا دند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداے توجه شریفه
ایشان به تحریر اسرار عالیشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده
والحکم امر ارواح طیبه عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات الله علیه و آله و اصحابه و احبابه اجمعین مشاهده فرمودند چنانکه
در عریضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنے نموده اند
آنجا که رقم فرموده اند سهو در کشف یکے از مقدمه مذکوره بمقتضاے
وقت مسوده کرده شد بعضے تتمات و تکملات آن علوم مسطوره نیز
محظور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عریضه داشت راهی شد انشاء الله
تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواهد فرستاد اکحال رساله دیگر به بیاض
رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضے یاران میسر شد که التماس نمودند
که نصائح به نویسم که در طریق نافع بود و بمقتضاے آن زندگانی کرده شود
الحق رساله عجیب کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که
حضرت رسالت خاتمیت علیه السلام والصلوة والتحیة با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسه میکنند و بمشائخ مینمایند که این نوع معتقدات مے باید حاصل کرد

جماعه که باین علوم مستسعد گشته بودند نورانی و ممتاز شده و عنصر یا وجود بروبروی
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصه بطولها در میان مجلس
باشاعت این واقعه را امر فرموده اند ع با کریمان کارها دشوار نیست . انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت مستفیض وال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
سابقا اشارت بآن رفته لاجرم هم این همه اسرار و معارف از وست سبحانه
که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده ع زبان زبانی ما بود و گوینده تو
شاهد این سخن است قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده و مخلص آنست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از نهایت
انکسار دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول و مرضی
او سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسید که این علوم که در تحریر
و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشته که آنچه
که نوشته بلکه هر چه در گفتگوی تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
بل اینهمه را ما گفته ایم و بیان ماست و دران وقت آن علوم و معارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند و همه را دران حکم داخل یافته اند از آنگاه
بتحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمه مکتوب
دو صد و سی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسطور یافته است اسید است که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبه وساوس شیطانی را در آنجا مجال نبود دلیل بر این آنکه

چون در صدد تحریر این علوم شد ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
دفع شیطان میکردند ونمیگذاشتند که درحوالی آن مکان بگردد و چون
اظهار نعم جلیله از اعاظم محامدست به اظهار نعم عظمی جرأت نموده آمد چنانچه
که از مظنه عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه
نقص وشرارت ذاتی خود بهمه وقت نصب عین ست وکمالات منسوب باو وا لفضل
سوید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکے فرمودن
سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
از زبان یکے از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آن حضرت استماع نموده که روزے فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیده اند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدی آخر زمان علیه التحیة
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
از آنست ه برنوحه شب وروز از ان می تپیم تا بو که یکے زان بگوش
تو رسد!! واگر این قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل پنجم
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت
وتشویق اهل طلب وارادت وتخفیف بار ملامت حال ونسبت ست چنانکه
در مکتوبات این بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند
ازین گفتگو اظهار نعمت حق ست سبحانه وترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز وجل بر آنکس حرام ست که خود را از

کافر فرنگ بهتر دانند فکیف اکابر دین سه وصلے چون شد مرا برداشت
از خاک * سر دگر بگنبد انم سر ز افلاک * اگر بر رویم از تن صد زبانم *
چو سوسن شکر لطفش کے توانم * ونیز رقم فرموده اند که طائفه از ارباب توحید
آنانند که استهلاک و اضمحلال در شهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت
ایشان آنست که در شهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم
وجود ایشان ظاهر نشود در جمیع آثار ابر جود کفر بیدانند بعضے از ایشان
میفرمایند که استثنی عدماً لا اعود ابداً عدمے میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق است همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش
در غفلت است و بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است
که گناهان او را بخشند و وجود بشریت را غفلت درکار است حق سبحانه از
کمال کرم خویش هر یکے از ایشان را باندازه استعداد د بامورے
که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
داده اند و طائفه را بتصنیف کتب و تحریر علوم و معارف مشغول ساخته
دیگر جمعے را به بعضے امور مباحه مشغول داشته عبدالرحیم مصطفی که
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا لختے از بار وجود خلاص شود استغفر کلام العزیز بر خوانندگان معارف
حقیقت ایشان مستور نیست که عادت ایشان را از علو و رفعت و غموض
وقتها باید دگیست و اندازه کسے سر باید بگیرد دوز سے ایشان تقصیر از

زبان شریف می‌شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهری از منقول
و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفه علیه خصوصاً از دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فیدا دالما
نباشد قدر علو معارف ما و نازکیهای آنرا در نیابد که در نیابد چه حال
پخته هیچ خام، پس سخن کوتاه باید والسلام۔ از مرقومات متبرکات
حضرت ایشان یکی فقرات عالیات مبدء و معاد است و فقرات شریفه
معارف لدنیه و رساله جذبه و سلوک و رساله مکاشفات غیبیه و رساله
شرح رباعیات حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه و رساله تهلیلیه و رساله
رد شیعه و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات
قدسی آیات است اما دفتر اول متضمن بیست[۲۰] عریضه و دو صد و نود و سه[۳]
مکتوب است که مجموع سه صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
که فقیر مطالعه نموده یکی انیست که چون بنام هر یک از مخلصان
مکتوبی مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوی این دولت بردل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور میشد که اگر بناگاه بعنایت الله رقیمه شمیمه نامزد این حقیر
گردد آن رقیمه خاتمه مکتوبات آن دفتر باشد که سن فرود همه مخلصان
این درگاهم چه دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبی خواستند که نوازش نامه
باین غلام مهجور منشوری برهان پور مرسل دارند چون برنگاشته اند
فرموده اند که باین مکتوب که بنام فلان است مکتوبات آن دفتر را
که بر طبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشته ختم نمایند تحصیل مرادی
نکرده چون بنده تاریخ اختتام این مجلد را دُر المعرفة یافته بود فرمودند
که نامش نیز همین باشد اما جلد ثانی مشتمل است بر نود و نه مکتوب

موافق اسماء حسنی جلد سوم محتوی است بر صد و چهارده مکتوب بر طبق عدد سور
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مسوده بنده از آستان بعضی مکاتیب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود و بظهور آمده بود و هنوز بچهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیده قدس الله
سره الانور و نور مضجعه المطهر بحرمة سید البشر والصلوة والسلام علیه و
علی آله واصحابه واحبابه الی یوم المحشر ناچار آن مکتوب را داخل جلد ثالث
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطالب مزبور را باین
فقره متبرکه از حضرت ایشان است ختم نمائیم آنگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسموعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازه
و جدید است بکشائیم بعنایت الله سبحانه و کرمه فقره اولی در مکتوبی
بیکی از همشیرهای ستوده الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم و
معارف الهامیه از اعظم آیات است وارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی
از سائر معجزات اقوی و ابقی آمده چشم بکشا ببین که این همه علوم و معارف
که در رنگ ابر نیسان میریزد از کجاست علومی با این همه کثرتها همه
موافق علوم شرعیه و سر موی مخالفت سنت را در آن گنجایش نه این
خصوصیات علامت صحت علوم است حضرت خواجه ما قدس الله سره الاقدس
نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است الا چه فائده که سخن حضرت خواجه
بشما تحقیق نیست هر چند خود را پیر پرست نامیده اید فقره ثانیه در آخر
معارف عالیه مکتوب بیان طریق برنگاشته اند که نسبتها بیان [illegible]
که حضرت حق سبحانه تعالی این حقیر را باین طریق ممتاز ساخته است
اند بدایت نهایت و نبیاد و شش نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج

نهایت در بدایت است بر این بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها بنا فرموده
اگر این بنیاد نمی بود معامله با اینجا نمی افزود و تخم او از اینجا را و ثمر قند
آورده در زمین همت که مایه آن از خاک تیره و طینها است کشتند و با فضل
سالها آنرا سیراب داشتند و به تربیت احسان مربا ساختند چون آن کشت
و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق فقره
ثالثه در علوم و معارف که ترجمان احوال و مواجید اند اگر تناقضی
و تدافعی مفهوم گردد محمول بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چه در هر وقتی احوال و مواجید علیحده است و در هر مقامی علوم و
معارفی جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیه است که بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقض می نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظه نموده می شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد و لله سبحانه حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین
انتهی کلامه قدس سره العزیز اما معارفی که این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نموده اگرچه برای تحریر آن نسخه علیحده کتابی باید پرداخت لیکن
مشتی را از آن اینجا در ضمن هفت برکتی می نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیه آن در اوراق دیگر می برم تا کی میسر آید سابق فرخنده شبی
تکرار این دو بیت مولوی معنوی را قدس الله سره که عشق معشوقان
نهان ست و ستیر ۞ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ۞ لیک عشق عاشقان
تن زه کند ۞ عشق معشوقان خوش و فربه کند ۞ بر زبان آورده اند
فرمودند عشق معشوقان را از علو مرتبه هیچ مناسبتی به عشق عاشقان نیست

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق ست نه آنکه صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و در عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست تا گر آنکه عاشق را
بر ور تصرف استیلای عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد
تا محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق با عاشق نسبتی پدید آرد
چنانکه در اواخر از مجنون عامری نقل کنند والا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثال اینها را در عشقی که معشوق را با عاشق ست هیچ یک از اینها ملحوظ نیست
انگاه فرمودند عشق صفات را بی آرامی و تلوین ناگزیر ست از آنست
که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزاری عاشق و فریبی معشوق آثار آن و این ست و آنکه
عشق معشوقان نهان و ستیر ست نیز بجهت ذاتیه ستیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
که معشوق را با عاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
از این محبوبان ست که گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
بینها [illegible] که بعد ظاهر میشود انتهی ما سمعت من لسانه الشریف
و این تعبیر [illegible] حضرت ایشان [illegible] که اشتیاق [illegible]
داشتی [illegible] روزی یکی از مریدان ایشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید که در کتابی دیده ام که غوث ربانی شیخ ابو الحسن
خرقانی [illegible] فرموده اند [illegible] در هر چیز رحمت ست الا در محبت که کشنده
را کشته دیت خواهند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

پیش پرستش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از جوش
فرود آمده وساعتی حیران بنشستند بعد از آن روی بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آزاره را مخاطب ساخته تفسیر سودند این کلام
از زوال عین دانند عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب بدین
مقال گشوده با آنکه در حق او سگی از معشوق رحمت اند رحمت ظهور یافته
اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشی که بقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نفهمیده اند زیرا که آدم کر آن کشته محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بلقیس مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وی
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دور سوی
نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق را میدانست
چون برحمت محبوب بمشاهده رسید بعطش او آنرا نیز عدم رحمت دانسته
رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب هم آغوش
محبوب شد از بس استغراق آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند وآنچه در دست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دیت خواهند او بدلبستگی خود خود را کشته محض یافته دعوا خسته که
بعد از فنای بقا یاسی آثار بیرون دیت نفهمیده متحیر اند همی گویند آنچه
میگویند اما نفهمیده اند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رشته باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازاله آن رمق بود در سنجی دقیق تر بنظر قاتل نمود

که بدفع آن سکوت شد اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست که
مقتول خود را بکلی باو سپارد تا سر موی از دیا دست قاتل مواخذه
دیت درمیان دارد و چه گویم که بر وی چه می رود و چه می بیند و چه می دهد
هیچ قلم اینجا رسید و سر شکست + و توجیه این کلام وجه دیگر نیز برین وجه
فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائی که زوال عین
و اثر لازمه آنست مقتول سازند و با آن از وی تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند مطلب روزی در سفری که هوا
در غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت خوبی و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال صفا و رفعت مخدوم
زاده عالی منقبت جامع الاسرار والعلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مفهوم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ
ابو المکارم علاء الدوله سمنانی قدس سره میفرمایند رباعیه
این وهم بود که تو دوئی برخیزد + امکان و حدث بهر روی برخیزد +
گر لطف خدا درسد از راه کرم + شاید که دمی از تو توئی برخیزد + این
رباعیه شیخ اشاره بزوال عین مینماید اگرچه قائل آن قدس سره
آن زوال را خیر نمیدانند زیرا که ازاله عین جز به تجلی ذاتی میسر نمیگردد
و چون تجلی ذاتی نزد قائل نیست مگر برقی لاجرم اقرار که رفع توئی ست
و آن ایماست بازاله عین دمی و لحظه باشد و آنکه گفتیم زوال عین جز
به تجلی ذاتی صورت نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلی دارد اما مجملش آنست
که چون اسمی و صفتی ملحوظ بود لاجرم عین باقیه عارف و میان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و آنگاه فرمودند صاحب فصوص

برنیمزد چه توئی او همان ماهیت موجود بود اما دوئی هرجا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و لیما تحقیق دقیق در میان نهادند که حافظه
بل ادراک بنده بآن کوتاهی نمود و بدین تقریب باز فرمودند که شیخ
علاء الدوله از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته اند
آن همه غوغا از ان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق ساخته اند
و غیر خاص و عام قسمی ثالث نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامی اینچنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید اطلاق
نیز ورا گفته و این قسم ثالث ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر هیچ
نزاعی نیست مگر لفظی سالها روزی بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه اسم العالم حق وان شئت قلت
انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه ان شئت قلت بالحیرة لعدم
التمییز بینهما فرمودند تمییز نمودن میان موهوم و موجود دیگر ست و تمییز
گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی و انتفا فرقی ست
بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در نهایت و هم بدین
تقریب فرمودند در طریقه حضرات خواجگان ما قدس الله اسرارهم تعلیم
تعلیم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات انچه ما را معلوم شده قسمتی که هم
ذات را بجذبه مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک و چون
درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست مبتدی
این طریقه را اول تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نهد لائق
حال او نفی و اثبات ست اشتباه روزی یکی از اصحاب صاحب الیقین
در خلوتی که بنده و چند نفر حاضر بودیم [illegible] عرض داشت که معامله خود را عجیب یافتم

قدس سره بزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتی را جز بصورت
متجلی له اثبات نمی نماید آری که در فص شیثیه میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له لا یرى الا صورته فی مرآة الحق
و نیز میفرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
برین بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه
رود و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم میشود که عین زائل شود
اما اثر ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سعید ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز مصرح
این مطلب ست اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
منشیست این مقوله ازوی بر آنکه زوال عین ازو بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود
عرض چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان
آن رباعیه شیخ مصنف قدس سره را که در جواب سائل از مجواثر
نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را انکار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مصنف موافقیم اما چون من همه معشوق
شدم عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانی گوییم تو دیگر
بر نخیزد اما و سمنی بر نخیزد و لیکن شیخ سمنانی آنرا دمی گوید
و ما ستر شناسیم که نزد ما تجلی ذاتی واسطه بود نه بدئی و نیز نمودند
زوال عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوئی بل نیست زیرا که سایه
ظل را بود از اصل جدا نیست بود که از خود دمی دید چون با اصل دید دوئی کی

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینیم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان نسبت محبوبیت
چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان بعد از ادای
کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بجهت آن اسرار کرده فرمودند این
جواب بهمت از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت ما حاصل این دقیقه
در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست فرمودند ظاهر را
با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنایان همنشینان باهم
و هر یکی را از باطن و ظاهر سالک را بکاری که لائق اوست داشته اند باطن گرم
معاملات خود است از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز مشغول معاملات خود
از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنابر اختلاط و الفت این و آن ظاهر از
غایت اشتغال با امور متوجه الیها از الفت و مصاحبت این رفیق و آشنا
خود که باطن است غافل گردد و باطن او ناچار بی حرج و مزاحمت اختلاط او
سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از آن است و چون سالک
بخلوت رود و ظاهرش از شاغل پرداخته متوجه باطن گردد و باطن بحکم
آن الفت روی باختلاط مصاحب خویش آورد و در کاینه توجه آن سوی کم
او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض رسانید که بسا باشد
که سالک این طریقه را در خلوات قیاس با انجمن آرام و حضور بیشتر روی نماید وجه این
چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی بهم رسیده که بر ظاهر او غالب آمده او را نیز
بکار خود آورده بل برنگ خود بر آورده و از این اتفاق نسبت آرام [illegible] پذیرفته
[illegible] وقت نهضت بنده را در خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانسته

کتاب و سنت بکشوف ایشان بعرصهٔ بیان آمد لیکن بسیار ضررها هم از مستان این
طائفه بدین مبین لاحق گشت و ناقصان بیباک را تا آنکه بیگاه آمد که کلماتی در سکر حال
از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ماخوذی گشت اگرچه مقصود
ایشان ازان کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان کور بود که تا آن نور
جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی سرانید شود لاجرم روی نمود آنچه نمود آنچه
نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابهات بر سنت الهی رفته اند و انبیا نیز
علیهم السلام از تخلق باخلاق الهی این نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام او سبحانه
متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که مجسمهٔ باطله از آنجا بتجسیم رفته گمراه شده اند
با آنکه او تعالی عالم بود بدانکه بعضی اقدام افهام اینها ازان عبارات بلغزد لیکن بنا بر حکمتی
فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته و امثال اینها
آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة والسلام در غایت صحو و نهایت
عبارت کلام حقیقت و عدالت با نظام اند پس از طائفهٔ اولیا اگر مثل این بازیاده از انبیا
سر زند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بدل فایض شود و
اصحاب بطلان را معنی دیگر ... المحجوبین و دما المحجوبین ظهور این قسم کلمات ناچار
از مقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند که ما که همگی خود را بشریعت داده ایم
و بمتابعت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة همیشه برپا ایستاده از زبان
قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آمده که تا دوران چه در یا شده انتهی کلامه الشریف اللطیف
فی حق کلامه الشریف کلامهم راقم این حروف عفی الله عنه میگوید که این فرمودهٔ حضرت ایشان که در
بعضی بعضی که گذارش یافت رافع بعضی تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان
نیز مینمایند از جملهٔ آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض یکایک آنها

عریضه یازدهم ست از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود یا پیران نبیره گی ارسال داشته اند
وحاصل آن اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور به مقامات اصحاب
وخلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین دست داده است تا آنکه سیر عبور ایشان بمقام
حضرت صدیق نیز روی داده است ومردم ازین کلام دعوی مساوات فاضل آن کلام فهم
نموده اند خصوصاً آن مقام اما این دریافت اثبات را از قوت تدبیر کلمات است این
طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که آشنای اصطلاح وکلمات ومورث الفلاح این طائفه باشد
میداند که مراد ایشان ازین واشاله چیست حضرت ایشان قدس الله سره خود نیز در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بتصریح وکنایات دفع این شبهات نموده اند که بر خوانندگان
منصف بصفت انصاف مخفی نخواهد بود از انجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی
نوشته اند وآن مکتوب درین کتاب در احوال مشار الیه خواهد آمد ان شاء الله با فقره دیگر
که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل کرده ونیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم
که آن مکتوب بیست ونهم بنام سید مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشیوه احسن
نموده اند من اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندیده اند که بیشتر ازین حضرت
از بزرگان کمل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین است قدس سره لوائی ارفع من لواء
محمد آنرا چه تاویل دارند وشیخ اکبر محی الدین بن العربی که خاتم النبوة را صلی الله
علیه وسلم خشت نقره گفته وخاتم الولایت را که خود باشد خشت زر گفته اند
ونیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف وعلوم از خاتم الولایت مینماید بدان
آن چه میفرمایند وآنکه در مقامات قدوة المتاخرین خواجه بهاء الحق والدین قدس سره
مرقوم است که حضرت خواجه بتقریب هدایت وتوسط سلوک خود فرموده اند که بمقام
منصور وابویزید وجنید سیر کردم وآنجا که ایشان رسیده بودند رسیدیم تا بجایگاهی
بنابرگاهی رسیدیم که از آن معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه محمدی است علی صاحبها

الصلوة والسلام گستاخی نکردم وانچه ابویزید کرده بود من نکردم و بعضی ازان مقامات
که حضرت خواجه فرموده‌اند سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سره فرموده در سیر مقام
سیر در صفات انبیا علیهم السلام سیر میکردم به بارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم
خواستم که در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند
که چون من بعنایت الهی در سیر مقامات بآن مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز
بر آستانه احترام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر اینجا زیاده
مرقوم است که حضرت خواجه فرموده‌اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه نهادم
بر من کرم فرمودند و مرا در خلال آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این دو بزرگ گرچه
چه میگویند بهتر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی رسیدن مالازم
مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه مساوات
و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله سبحانه بکجا منجر خواهد شد پس
اکابر دین و روسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این بیان مراد
که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکاتیب که تعیین نمودیم
بوجه احسن بیان فرموده‌اند بانها رجوع باید نمود امید است که هیچ شبهه نماند و
حضرت خواجه شیخ الاسرار شیخ فریدالدین عطار عطر الله تربته در یکی از مصنفات شریفه
خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه
هست که مسافران سائر زایران بزیارت آن اماکن رسیده استفاضه ها میکنند و گدائی و سوال
مینمایند کذلک در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که سالکان طریقت چون بدریوزه فتح کار
و برای دریوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای کرام نیز میرسند و بر آستانه
ایشان روی نیاز نهاده مسالت گشایش نمایند بایسته که گشایش ایشان بکار نیاید
تا البته بغایة مقام محمدی علی صاحبه السلام الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلسله ... [illegible]

گفت که یکی از منکران کلام شیخ تو این قصهٔ مذکوره را در میان آورده از من حل آن
طلب نموده من گفتم صاحب این سخن را فقیر دیده اند که از کمّل علمای عاملین است صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم کلام از ایشان
متضمن معنی صادق و سرّ لایق است گویا را و قت را معلوم و مکشوف نباشد و حال آنکه از
سلف مشکل تر ازین کلمات شنوده ایم و هر یک را از روی عقیده تاویلات پسندیده نموده
اینجا نیز همان کنیم آن منکر خاموش گشت بنا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه
اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم مشهورتر بود و از اذهان ناتمامان فرو شد
شبهات دیگر را بران قیاس کنند و خود را از سوء ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین
علیه و علی اتباعه افضل الصلوات و التسلیمات خلاص کنند

فصل هشتم در بیان بعض خوارق حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس

هر چند بحکم کلام ذو الاحترام قطب وقته ابو الحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز
العلامات فی زماننا هذا شیان عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و
عمل و معرفت اکمل حضرت ایشان سر است شگرف آنحضرت بود و نیز بحکم آنکه گفته اند
ع اشرف معجزات قرآنست ٭٭ دقائق حقائق آن خوش الخلائق عظیم‌ترین
خوارق است و ایضاً آن خصایص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفته هر یک آیتی
عظمی بود دیگر علو کرامت آن قطب الدوائق مع ذلک چون عادت نویسندگان
احوال اولیا چنان جاری است که از خارقی که بعالم کون انتقال ... نیز قلمی نگارند
ما نیز از جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در السنهٔ ایشان زیادتی است که اینمعنی
چند که از مخلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
آن کلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره
که در حق ذو النون قدس سره فرموده نه ذو النون از انست که دنیا بیا را

کرامات بستانیند بمقاماتی که مقام حال در دست او مسخره بود انتهی یکی از خاصان
حضرت ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی متقربی
وقت حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنا و نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آن قدرت وقوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی ازو مشوش شود اما درین جز آخر زمان نه مرضی او سبحانه
در ظهور این امور است و نه مراد دل برین ظهور است خدمت مرشدی امیر سعد الدین محمد که
برادر بزرگ حضرت سیادت مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم به یمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوال غریبه رو میداد چنانکه بسیار بود که در وقت
سجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه از همه صحبتم
یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق
باشد کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود در ان احوالی که مشاهده میشد
بستگی و قبض تمام راه یافت چون از غایت قبض عاجز شدم دانستم که از شامت
حدوث این خطره است به نیت عذر تقصیر تجدید حضرت ایشان آمدم و دستار
خود در گردن افگنده خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لمحه سر برداشتم
فرمودند آری میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم
یاران باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواسته باشد باین فقرا صحبت نموده بگذراند راوی گفت درین
عتاب باهم کرامت نمودند چه هم مرا از ان زلت بکلی خلاصی بخشیدند

باشیم از تحریرات خوارق معارف عینیه درین معنی که از زبان حضرت ایشان شنیده ایم
و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن ست فوائد جلیله را در ضمن برکات
خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام که درین باب رقم نموده اند نیز نگاریم سلب میفرمودند
کرامات همه معجزات پیغمبرست و چنانکه معجزات پیغمبر برای ترویج و تقویت دین بوده کذلک
خوارق اولیا نیز برای همین مقصد ست مطلب دیگر ایشان را در اظهار خوارق از
حصول جاه و بلند نامی و اشتهار خود و امثال اینها نیست با وجود این نیت اکثر ایشان
آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند عقوبة الانبیاء حبس
الوحی و عقوبة الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبة المومنین التقصیر فی الطاعات
و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید همچنان دین ضعف پیدا میکند و رواج آن فرو
می نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی ست لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مامور باظهار آن نگردند لاسیما چون
هزار سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم بگذرد که بعضی آن عهد
را در تغییر امور دین و ضعف ملت مدخلیتی تمام ست اولیاء عصرت نیز چون اولیاء
عزلت از اظهار خوارق غالباً ممنوع گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم
الهادی ست که بارشاد و هدایت متعلق ست و آخر زمان مقتضی ظهور اسم المضل ست
که به بدعت و ضلالت وابسته ست کما جاء فی الحدیث ان بین یدی الساعة فتنا کقطع
اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا الحدیث و ایضا
میفرمودند و نیز فرمودند کراماتی که ارباب ارشاد را ضروری ست آنست که مریدان ایشان را
از خلق تجلی برند و از حالی بحالی گذرانند و هر یک مستعد بهره ور از مرشد گردند و کرامات
مشاهده نماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیاء الله را هیچ لازم نیست که برای
نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت باستتار الیق ست اولیای

تحت قبابی لا یعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق ست و تحریر نموده اند که خوارق
نه از ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع ست تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق مشیر
افضلیت نیست دلالت بر تفاضل نیست تفاضل اینجا باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود
که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این
امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشیر آن بیامده تا آنکه افضل
افضل اولیاء بمرتبه ادنای صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظری است و دلیل است
بر قصور استعداد تقلیدی شان ایشان قبول فیض نبوت و ولایت جامعه آنکه استعداد
تقلیدی در ایشان نمی باشد بلکه بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
بواسطه آن قوت اصلا محتاج بمعجزه نگشت و بهذا سبق سابقان این امت آمد و ابو جهل
لعین بواسطه قصور استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره
بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد [illegible] و نیز فرموده اند و هم نگاشته اند که
شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشائخ فرموده کل هذه
مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم ویعطی وقد یکون فوق هؤلاء من
لا یکون له شیء من هذه لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح صرف الیقین لا حاجة له
الی شیء من هذا وکل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر فی القلب و وجود ذکر
الذات خوارق عادات بر دو نوع است اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که
متعلق بذات و صفات و افعال حضرت حق جل و علا تعلق دارد و ورای طور نظر عقل است و خلاف متعارف
و معتاد است که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور
مخلوقات است و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق
و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی

جلّ هست نوع اول نزد خدای عزّ و جلّ شرافت و اعتبار دارد که با ولیای خود مخصوص
ساخته است و اعدا را در آن شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است
و در امثال ایشان معزز و محترم آنچه اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است
که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر طلب یا یاس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع
و منقاد او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمی‌دانند و از کرامات
نمی‌شمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات نیز بزعم این محجوبان مخصوص
بکشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات ایشان زهی بی‌خبر و آن علمی که با احوال
مخلوقات حاضره یا غائبه تعلق دارد کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است
بلکه این علم شایان آن است که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان
حاصل آید و مشغول وجه وجهی حق است تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار است
و با [illegible] را از در احترام شایان ـــه پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز ؛ بسوخت
عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است ؛ و قریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام الهروی
والامام الاخباری الانصاری فی کتابه منازل السائرین و شارحیه رحمه الله
علیهم اجمعین [illegible] والفقر می‌فرمودند که از اکثر متقدمین اولیا رحمهم الله در
طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده‌اند جنید قدس سره که سید این
طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه
تعالی از حال کلیم و صفی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث
قال عزّ و جلّ ولقد آتینا موسی تسع آیات بیّنات و از مشایخ این وقت از یکی معلوم
کرده‌اند که امثال این خوارق بظهور می‌آید باید که اولیای الله را چه متقدم و چه متاخر در [illegible]
[illegible] کسی بینا نیست
[illegible] مشایخ را [illegible] می‌بینند [illegible]

به تقریر پسند و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ... الرقم تحریر نموده اند که معنی
تخلقوا باخلاق الله که در ولایت ماخوذست آنست که حاصل شود اولیاء الله را
صفاتی که مناسب باشند صفات واجبی تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود
و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محالست و مستلزم قلب حقائق در
تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت
دیگر مالک است و معنی مالک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود
و او را مقهور تواند داشت و تصرف او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنواست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد
اگر چه گران قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف
شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بیناست چون رونده راه را بنور بصیرت
او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیبهای خود ببیند و کمال حال دیگران یعنی
همه کس را به از خود بیند و نیز بصیری نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده
حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف
شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتها
که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد
علی هذا القیاس جمع عوام معنی تخلق را رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو رفته اند
و خیال کرده اند که ولی را احیای جسدی در کارست و اشیای غیبی می باید که اکثر
بر وی منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری من الظنون الفاسده ان بعض
الظن اثم اما آن مکتوب [illegible] که بجناب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته اند الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین [illegible] فافهم

میرسد که چون درمیان احباب بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری متعذر
متعسر شده اگر احیاناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید
بناءً علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی نوشته میشود امید است که بملال نکشد مخدوما چون
بحث ولایت درمیان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
میسازد و استماع خواهند نمود ولایت عبارة از فنا و بقاست که خوارق و کشوف
از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیفیت که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا
یا نزول کرده و باسباب نرسیده نظر وی غیر فعل مسبب الاسباب نیست و بس چرا که
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد در حدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاهد همین است تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که بسیار اولیا
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچ یک ازینها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سرهما منقول است

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه برلب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میکردند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
زندگانی میکردند اما افضل حسن ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و عین الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را درین
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست یقینی بفاعل
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را ملاحظه نمی بود و این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق ست
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد در کارست که منوط به نزول ست زیرا انبیا که اغلب آنست که هر چند از همه
بالاتر رفت از همه بپایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة و السلام و التحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد ازینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بمناسبت که از متوسطان
این راه افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شما را
بمحمد قصاب نشان دادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

مرید ازوی بهره کمتر یافته یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق
غیر واقع ست زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم منتهی تر بود از همه عالم و آنکه
افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و نهود است
نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس ولایت
مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسا ست که مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جایز ست
که به بعضی خوارق خود اطلاع بهم نکنند بلکه صور مثالیه ایشان را در امکنه
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعید کارهای عجیبه غریبه از آن صور بظهور آرند
که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع ازما وشما بهانه برساخته اند
حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجایب کارست روبار
مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم در موسم
حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد
دیده بودیم و اظهار آشنایی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه برآمده ام و هرگز این
قسم مردم را ندیده ام چه تهمتی ست که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقائق الامور
کلها زیاده برین اظهار ابن ست اگر تعطش ایشان را معلوم خواهیم ساخت بود
[illegible] ان شاء الله تعالی انتهی مکتوبه تعالی چون این فواید [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] در این فصل [illegible] خارق از خوارق
حضرت ایشان که این عدد اشارت بهمت [illegible] میگرد بعضی
خوارق تعلیم ایشان در فصل آینده که متضمن احوال وفات ست [illegible]
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد ان شاء الله
سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

آن حضرت را ضعفی روی نمود دران ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر برآورده فرمودند امر عجیب بظهور رسید چون این مویزها را
پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه بمناجات درآمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفای آکل خود درخواستند و معلوم گردید که حق سبحانه سوال
ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در اکل آنها ودیعت نهاد خود چند
مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
نیز مریض بود و معامله بیاس رسیده از تناول آن لشفا رسید و کذلک دو سه
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا سبب بیماران را
موجب صحت شدی مشهاسیدی صاحبدلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند گاه گاه بملازمت ایشان میرسید
و حسن عقیده بخادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک دکن من با دو سه درویش دیگر بصحرا میرفتیم بتخانه دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنوده بودم هر مقدار که از تخریب اصنام و عبده آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الله می یابد بنابر
نصیحت ایشان کرده بیاران گفتم که درین صحرا کسی حامی این بتخانه نمی نماید
بیائید هر مقدار که توانیم ازین بتخانه ویران کنیم بتی را شکستیم و کمر در هدم بعضی دیوار
بستیم درین میان یکی از فراعان هنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیده و
باهل قریه که عابدان بتخانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه بینیم که قریب هزار کس بعضی سنگ
و بعضی چوب و بعضی حربه بدست گرفته تمام متوجه ما شدند ما را و یاران ما را حیرت و د

فرو گرفت و قرار برایشان دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ او شدیم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست این کفره فجره رهائی ده درین تضرع
و نیاز آوازی بگوشم رسید که مخصوص آواز ایشان بوده ع تو بودی
من آواز را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک برای حمایت
تو لشکری از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که
در گوش از حضرت شیخ این آواز رسید لشکری که خواهد آمد اینان خود رسیدند
قریب یک تیر پرتاب کفره مرتاسب ما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سواری چند که قریب بیست و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدینجانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند فرار نموده واپس
گشته بودند آنجا که رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برخی را ستم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بتقریبی بیکی از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ او قدس الله سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صادق مقال از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از وحشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم و
از آن بیشه فرار را امکان ندیدیم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم مجرد
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف نشسته اند چنانچه

رسیده بود و به نیروی پنجه تمام عصای مبارک بر زبان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله خشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر در آن بیشه
نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین رحمه الله که از خلفای بزرگ حضرت
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی بالحاح یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتیم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتیم
لیکن در موافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم بفور
در نظرم آمد که شیری غرانی خشم آلوده بآن حظیره درون شد و من بجانب آن شیر
به دهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر هویدا گشت
در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سراسیمه گشتیم و زود برخاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروی
غلبه کرد از مجالست و از مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسگی او تحرز نمود
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و التجا بسده سنیه آورد و دریوزه
توجه و عنایت نموده بحضرت ایشان رسید از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بسیاهی
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیاض اثری
نمانده بود و از مشاهده آن اگرچه مخلصان را خلوص عقیدت درجه دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
ببعضی تن ایشان منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند بازیابی و تضرع شدند که از ایشان نیز مرتفع
گردد و بعنایة الله سبحانه مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند و آن
اعضا را نمودند که اثری ازان مرض درانها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این خارق
بود از ان حضرت ایشان بیش نگردند ع قدس الله سره منها هم از عدول
اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
آمده و متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدمای اصحاب آن حضرت اند هم پیر تاب
ایشان بود خطاب نموده فرمودند بما تا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را آزرده
مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت بعرض
مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرده
چیزی در زیر لب گفت اندکی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و همان مقدار که غباری فرو نشیند و [illegible]
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آن وقت وقت باران
نبود یاران را ازین سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها بزرگی
از سادات که از طلبه علم بود و آشنای راقم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیب بیان نمود که این خارقی دیدم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا با یاران حضرت
امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه انکاری بود و بسوء عقیدت شی بمطالعه مکتوبات حضرت شیخ
بزرگوار توفیقی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که اما ما نگشتیم معاویه را چون نشتیم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
و بهاحد که شتم آنها پیغمبر بود و شتم معاویه پیغمبر بود [illegible] نقل گفتم این چه

بی مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته به بالین سر
بخواب شدم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش مرا بدو دست
مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیمه ما را بر زمین افگنی
اگر از من آن سخن را که از تو آشفته گشته باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خویشتن آمده حضرت
او دانسته برادران او را که صحابه رسول الله اند صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته
اما غلط سنیده شده همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا بازداشته خود
تنها شده بجانب ایوانی که در آن باغ بود در رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام با آن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و
تبسم تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش
آن بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین دانستم که جانب من حرفی میگویند و بعد از ساعتی حضرت شیخ
بزرگوار تو برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند
کرم الله وجهه المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که
زنهار با اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل ندارد و ملامت این بزرگواران بر زبان
نیاری که با دانیم و برادران ما که بجهه نیات خیر صورت منازعتی درمیان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی را وی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آنجماعه یافتم ایشان را
آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است و اشارت
کردند بضرب سیلی حضرت شیخ تو بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم عداوت
آنها را برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان از این نقار و عداوت
از تو ناخشنودی شده اند و برفع آن راضی همچنین باش چون نظر کردم این همه دل خود را

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بکلی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف و
گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند و جریمه اعتراض دوشینه را مذکور ساختند
کارد برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از و باز داشتند ازان پس هرگز بر هیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبدالحق که متورع
و فاضل ست و از ارباب دل با این حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را مذکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان درآمد من
با آن عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و بسیار عرفا و اولیا را دیده ام
میدانم که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله در میان نهاد که
ما و شما هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را برکشائیم
هر کلمه که در بدایت صحیفه آید آنرا نشان حال آن مرد دانیم و شما حجت را همان شمریم
نمائیم آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادم شد و من

بیشک گفتم ازین کرامت اخلاص من با ایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قنطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنائی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس شهر چون این خبر شنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارها هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن
بی ادب سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینت تمام جواب میدادند
درین اثنا مولانا ماهر بدخشی رسید و با آن عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان
سیدانی که چه کس را طلبیده حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند
آن عسس ایشان را وداع نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که میان آن
عسس و کوتوالی آن دیار بمنازعت عظیم سر باشد و بمحاربه انجامید آن عسس
با قریب بیست تن از فرزندان و خویشان ببالاخانه برآمده بود که زیران بالاخانه
خانه بود پر از نفط که نفط اندازان برای مصالح حرب آماده کرده بودند ناگاه دران
نفط از جائی آتش افتاد آن عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش
بعدم فرستاد که از بیست آنها هم اثری ندیدند بی ادب تنها نه خود را داد
بلکه آتش در همه آفاق زده شد یکی از امرای دهلی را سلطان وقت بغضب تمام
از لاهور طلبید که ازو تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان
حاضران را عقیده آن بود که بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگند وی نیز
همین معنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بشهر سرهند رسید بخدمت ایشان که
غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند که
انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

وی از غایت اضطراب معروض داشت که درانچه در حق این کمترین مخلصان بر زبان مبارک
رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند وان رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام حاصل
گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از خوف
غضب سلطان که نمونه غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا اورا در ضمن خود گرفته از
مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن شخص را
سلطان آزار داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح در آمده که وی همگی از سلطان
شفقت وعنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید
که آن مرد همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمه چند با او
در میان آورد انگاه بالتفات تمام خلعتش داده رخصت فرمود مدتها یکی از سلاطین
زادها را پادشاه وقت در زندان کرده برای ملک تقبل آن مقرر شد آن بیچاره هر دو
دست و پای ببرید بفقرا نیز رجوعی نمود دران اثنا حضرت ایشان بطلب او
باگره تشریف آوردند آن محبوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که
آشنای قدیم او بود طلبیده و بزبان او از حضرت ایشان دریوزه توجه خاص بخلاص برای
رهائی وخلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها تضرع والحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان از شب متوجه شده فردا صباح فرمودند که او را مژده رسان که از قتل خلاص شد و
از حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانیدا اما وی را از غایت اضطرابی
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب پیش کس فرستاد و التماس خلاصی در توجه او نیز
نمود آن مجذوب نیز بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدیم که قلابه یکی از اکابر نقشبندیه آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید بیقرار آن سلطان زاده از حبس خلاص شده بمنصب باره
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنوده و ویرا ممنون احسان ایشان دیده ام

مخلصان ایشان نسبت با عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کنند که وقتی حضرت ایشان
بشارت خلاصی او فرموده بودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی نفرمایند خاطر ما جمع نمیشود
و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق فرموده فردای آن روز خلاص یافت
منها دولتمندی از پیرزادهای این سلسلهٔ شریفه که از سوی مادر از احفاد ملوک نیز بود مرض
قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسا اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز از شدت
تمادی تألم و حیران بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو پس از آن شنیده ایم و ارواح پیران خشنود میشوند که بنوعی بعرض پیر دستگیر خود که از
کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند بنابر آن التماس از فرستاده
بعد از عصر شنوده بود و پس از فراغ عشای همان شب خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند
معروض داشت فرمودند که انشاء الله تقصیر نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه
بنده را طلبیده سرگوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس نموده بودی شده ایم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را با این نوید بیان نموده حسب الامر
بمنزل او رفتم خبر دادم که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد و پیش از آنکه بنده لب
کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش از این بلحظه من بحاضران میگفتم که چند ساعت
از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم که فلان که تو باشی
التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم تهجد برخاسته اند دعا و توجه
در رفع آن نموده اند و تا خانه رسیده عنقریب است که این مژده ایشان خواهد رسید
فقیر گفتم که حقیقت تمام همین است که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت
محتاج بنامه و پیام نبوده اید بعد از مشاهدهٔ این خارق نقد این عزیز با وجود ملوک جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان نیازمندان

گزید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکر الله وجود شریف درین دیار
روزگاری نمود منها درویشی که وی و اهلیه وی از مخلصان این آستانه بودند وان
درویش تقریبی ساکن ملتان شده بود و دران ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض
رسانید که اهلیه من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض
مختلفه گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه
آنچه مردمان درمیان آوردند سودمند نیامد اکنون از همه امید گسسته و بتوجه خاص
حضرت ایشان سررشته رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروض داشت
فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیه من مرا تاکید
تمام نموده که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که اورا ما در ضمن خود
گرفتیم و امراض اورا بر ذات خود گرفتیم خاطر جمع دارد زانگاه دست از دامان خادمان درگاه
خواهی کشید این فقیر مسألت اورا بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف
ما لا یطاق ست ازما فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی
نموده معروض داشت که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبه حضرت ایشان
ما لا یطاق نمیداند بلکه بسیار بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده
جرأت نموده بعرض رسانید که آن بیچاره بس امیدوار ست رجا که محروم نماند ساعتی
خاموش گشته تبسم نموده فرمودند خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطر
جمع باشد آن درویش روی نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر
رسیدن خبر شفای اهلیه وی بود تا آنکه بعد از چند روز نوشته او رسید که چون اینجا
رسیدیم اهلیه خود را صحیح و تندرست یافتم حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان
فرموده بودند یکبیک امراض او رخت بسته بوده اند بنده بعرض حضرت ایشان

رسانیده ختم نموده کلمهٔ تحمید بر زبان آوردند منها در بیاض حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوبادهٔ بوستان ارشاد دیدیم که مرقوم بود در ایام
غلبهٔ طاعون درباره عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت ایشان
رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده ختم حصین حصین امر فرمودند و
ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه
فرمودند که در اثنای قرائت فاتحه گرداگرد تو قلعه دیدیم بر پا شده اما بعضی اطراف
آن قلعه نادرست ظاهر میشود غالبا در قرائت آن نسخه تقصیری رفته باشد آن شخص
رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند این حصار در نظر قریب می در آید
بعد از ان فرمودند عجب معامله ایست آن حصار اول را می بینیم که از تو منتقل شد
شنیدیم ختم که گرد من آمد دیدیم که متوجه برادرزادهٔ تو شد و او را احاطه درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادرزاده صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منها مولانا محمد امین نام عزیزی که از مریدان
خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیماری صعب ویرا پیش آمده بود و مدتها
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفی یافته چون آوازه بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
والتماس توجهی که شفابخش باشد با عنایت پیرگی نمود حضرت ایشان بر و ترحم
فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستادند مخدوما تا چند بر خود
چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادی چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت
وانهم میتون نص قاطع ست فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت بسیار بکوشید از اهم
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل را اغتنم

مقام سر دلی که گرفتار غیرست از وی چه توقع خیرست روحی که مائل بکثرت ست
نفس اماره اند بتر ست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح می جویند و ما کوته
اندیشان در همه وقت تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلب هم مهیا ساخته ایم چه توان کرد
و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ضعف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله
تعالی بصحت و عافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین ره گذر جمع ست جامه
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و ثمرات نتائج و ثمرات آن یابند
که کثیر البرکت ست ۵ بس کن فسانه بخواند افسانه هستند ۵ و آنکه دید پیش نقد خود
مردانه هستند ۵ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
من الصلوات اکملها و هی آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله صحت
در آمده از مریدان گشت منها فاضلی از مخلصان مقبول ایشان که ساکن آن حدود
بود باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشد که مرا خویشی بود که
محبت با وی تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت ادویه و اغذیه با طبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم و التماس توجه
نمودم فاتحه خواندند و متوجه حجره خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا یاد کردند که ذلک
طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجا ست حاضر شدم فرمودند فاتحه
مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان تا آن عبارت صریح ست بفوت و اگر این
نخواهد بود سبب خارق عظیم ست من آماده مرید خواهیم شد چون بخانه رسیدم از فوت
او فارغ شده بود شب با خود حساب کردیم که بهان وقت که وی فوت کرده بود حضرت ایشان
معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها
از عزیزی صاحب طرق ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنیده

که گفت جهت امر ضروری از لاهور متوجه برهان پور بودم چون نقد مس حضرت ایشان
در سر هند رسیدم مرا ضعفی روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان فرمودند
که کار ضروری در پیش داری بهر حال متوجه شو ان شاء الله خیر است حسب الامر در راه
درآمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد و شبی بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو خیر است و عجب
که این صورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان
در نظرم آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف شما برداشتم و در راه درآی چون
صبح شد هیچ اثری از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا دوستی نادانی
بمعجونی از معجونات حاره مرا دلالت نمود و بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش
عود نمود و بر بالین افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان
گشاده دو روز همین رنگ گذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت
حضرت ایشان می بود ناگاه از در درآمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان
مرا فرستادند که خود را بفلان یار خود برسان که ضعفها او را روی داده باید که
مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده
بمن سپردند که بفلان برسان اینک حاضر است من گفتم این نبات داروی است
که حضرت ایشان برای دفع این مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته
می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات تب شربت شیرین و سرد خوردن مضر است
من گفتم نا معقول مگوئید آن طبیب الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساخته
بکشیدم و بنوشیدن نصف ضعف را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز
شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و
[illegible] در حیرت رفتند و از معتقدان شدند منهما این حقیر راقم عفی الله عنه

خاتمه

روزی در اثنای تلاوة سوره بنی اسرائیل چون بر کریمه وتهجد به نافلة لک عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا رسید بخاطرش خطور کرد که بکر ادای نماز تهجد را دریافت نصیب
از برکات مقام محمود که مقام شفاعت است دخلی نیست از حضرت ایشان باید پرسید
باین نیت بملازمت آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور
فرمودند که تهجد را لازم داری معروض داشتم که اکثر ادا میشود فرمودند هر که
میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد گو نماز تهجد را
ملتزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوة نمودند بنده سر در قدم همایون نهاده
معروض داشت که به نیت استفسار همین سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت
ایشان بی آنکه عرض نمایم بظهور آمد منها هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که
دران ایام که حضرت ایشان این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و
بنده را راه عشقبازیها بحضرت ایشان کشوده بود روزی رباعی بنظم آورده بسمع
شریف رسانیدم و آن رباعی این بود ~ ای آنکه ملائک مگس قند تو اند +
دلسوختگان عشق اسپند تو اند + کان نمک از لعل تو آواره بکوه + عالم همه در
شور شکرخند تو اند + ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسی
چنان نباید کرد که قدح بزرگ دیگری لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور
اهل سنت بر آنند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیا و مؤمنین دو قسم باشند افضل اند
مگس قند گفتن نا ملایم است بنده را برای استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نکوی
سعادت ندانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که شما را آن بیت مولوی روم
قدس سره که ~ بی عنایات حق و خاصان حق + گر ملک باشد سیاهستش ورق
تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهد بود

یا از سبیل مبالغه بغرض محال فرموده باشند یا در سکر حال از مولانا سر زده بود
منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفری حضرت ایشان برباطی
فرود آمده بودند بناگاه بیاران فرمودند که مرا کشف کردید که درین سرا امر و بلیه را
روی خواهد داد و در عامه اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران ما باید یکدیگر را خبر
کنند که هر یک این دعای ماثوره بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی
السماء گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این
دعا را بخواند بعنایت الله سبحانه وی و اسباب وی محفوظ ماند ازین فرموده ایشان
دو ساعت نرفته بود که در بعضی خانهای آن رباط آتش در افتاد و بشدتی
هر چه تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفاء آن عاجز گشتند بسا خانها
سوخت و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبد المومن لاهوری که
فاضلی بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود با اضطرار
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مگر شما را بخواندن
دعای ماثوره مذکوره خبر نکرده گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یاری که آن دعا خوانده بود وی و اشیای وی
بسلامت رهائی یافت منها فقیری که در حدود دکن سکونت داشت و شرف
قدمبوس حضرت ایشان نرسیده بود غائبانه از آرزومندان و مشتاقان
آن درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه مشتمل امتداد ایام محرومی و فراق
بخادمان آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضه او
باو نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما انبساط نورانیت شما در آن نواحی
بسیار بنظر در آمد و امیدوار ساخت الله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک انتهی
آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان

سفر نما گشت و چند گاه در آستان گذرانده نوازشها دیده و باز به دکن مرخص شد
بعد از رفتن او به دکن باندک روزها صادق فرموده و بشارت حضرت ایشان
بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده از هزار باشند بتوسط او داخل طریقه نقشبندیه شدند
و جمع غفیر صاحب ذوق و حالات گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و آنچه
حضرت ایشان در حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرموده بودند ع
دلها اسیر آن نظر دوربین او ۱۱ منجمله هم در صوبه دکن خانی عظیم الشان که قدوه
خواقین بود و از محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادی
تمام داشت ناگاه از ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق
او و فرزندانش بغایت بدگمان شده تا هم آن بود که تقیدش سازد حضرت سیادت
مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقرا بودند قضیه
او را بحضرت ایشان عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان
باز بشوکت خود رسد و از آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه
عریضه سیادی سیدی نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر
بعینه ایشان شد و خاطر شریف از معامله او جمع دارند چون این رقیمه شریفه حضرت
سیادی سیدی بیان را بخصوصها بان خان فرستادند وی شکر آنها بجا آورد
و گفت که بسیار بسیار عجب مینماید کتابت شما معامله من که سلطان در حق من
بغایت بدگمان شده و حاسدان از در و دیوار فتنه‌ها برپا [?] من نوشته اند آری
بتوجه بزرگان عالیشان هیچ عجب نباشد از این نوشته شریفه ده دوازده روز
نرفته بود که خاطر سلطان بحال وی بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت
و صوبه داری را باو مسلم داشت و بیش از پیش بوی الطاف و عطاها بظهور آورد منها
شیخ سجاده نشین از روی طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام باستان آن قدوه انام

رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوه نازنین ایشان با آیندگان خصوصاً
بمشایخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
و عزیمت چندانی بظهور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشایخ است و با خلاص تمام از راه دور باین عتبه علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که ارے چنین گمان می بردیم
اما در پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد یاران در تعجب
رفته شدند مدتی سپری شد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله منها فقیرے گفت که هنوز بخدمت
حضرت ایشان نرسیده بودم عرضه داشت بآنحضرت فرستادم که صحابه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل
اند سرش چه باشد اگر در همان صحبت ایشان را حالتی روے میداد
که جمیع احوال اولیا شرف و مزیت داشت حضرت ایشان در جواب مرقوم
فرمودند که حل این سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید
بعد ازان بخدمت و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بمن رو داد
که به بیان او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز در
تو اثر گذاشتیم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم ایشان نهادم
بر خاک پای آن سرو بوستان اقتباس نور وراثت از جویبار دیده دل روان بر گشادم
منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سید صاحبدلے روزی بخدمت حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که آن سید را ذکر دل بر تیجی غالب کرده بود که هر که
در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل از دے استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی
دو چندان آواز آن ذکر رفعت گرفتی از بعضے مشایخ وقت رخصت و اجازه و کلاه

وخرقه یافته بود از حضرت نیز مترقب اهتمتی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطالبه‌ش
معلوم حضرت ایشان شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود اما از بی‌اهتمامی
ذکر دل که بجهر کشیده و از آن اجازت تمامی حاصل کرده دیده وی را بیداری بسیار
ودیده و بسیار ترقی او گردیده معامله او سلب این حالت ست از دل او و دور
نرفته بود که آن ذکر چنان چنان از و مسلوب گردید که هر چند بتکلف خود را
بر آن میداشت فائده نمیدید حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید
و مضمون این مصرع بزبان حال می سرائید ع هر چه اندر خانه بود آن طره را
برده. چون روزی چند حضرت ایشان در باب انتظارش گفتند دیناری پیندار
را از هیچ بر آید اختند متفقد تمام او را طلبیده باحوالات مخفیه او پرسیدند و فرمودند
که معامله باطن مسلطن باید ۵ نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره
پنهان بحرم قافله را. منها شیخ محمد مسعود که برادر خرد حضرت ایشان بود و از
مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت خواجه عالیشان قدس الله سره بجهت کفاف
معیشت بر سبیل تجارت بقندهار رفته بود در آن ایام سحری حضرت ایشان بجا دمی
حاضر وقت بود فرمودند که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شوم هر چند
بدیده مکاشفه جستجو نمودم و ویرا هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد از آن چون
نیک متوجه شدم صورت قبر او که بتازگی نوشته شده در نظر آمد ساعتی در حیرت
رفتند بعد ازین فرموده ایشان بچند روز رفیقانش رسیده خبر وفات او را رسانیدند
منها در ایامیکه حضرت ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در زمان
برشکال رسید حضرت ایشان بعبادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شده بودند در بارش شدید
شب اول بست یاران در مسجد که بغایت تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن با ایشان
و درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان بزبان مبارک گفتند باتمامی

ختمات گذارده ایم اگر کریم الهی باران شبها فرصتی میداد که بردن مسجد تراویح
گذارده می شد چه نیکی بود این حقیر یکی از یاران گفت شنیدی که چه فرمودند دیگر
تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه همچنان شد که تا شب بیست
و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد بعد از ادای ختم ثالث
شب بیست و هشتم باران بخیتی گرفت وکان هذا من کرامته الشریفه منها همان
مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب میل
تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از اینجا
عبور می نمودند مترقب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده
نخواهد افتاد و بقول اکابر که فرموده اند نزلنا حیث ع نزل من نزل انیست لعلیم
آنچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از اینجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبی ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قریب میلی نرفته بودند بل همین
از اینجا رفت آن مسجدی منتفی شده آن دیوار یکبار بیفتاد منها در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتند یک نماز خفتن را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این دالان نباشد و تخصیص دو حال آنکه
با حتی از یاران و امثال آن در میان نبود و شخصی هم طیبت و از فقیر گفت که جاها
دیگر از این فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را با افتادن امشب نسبت میدهید
و دو حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزکی دران دالان خوابیده بود
در زیر آن خانه آمده و دیگری که نزدیک بان بود بپای او کلوخی رسید حضرت
ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نباشد چون
آن کنیزک را از آنجا بر آوردند اصلا آسیبی باو نرسیده بود منها

از حکام آن حدود خواسته که بر سر کشان رود و تنبیها آن نهانما یند بیکی از
مشایخ آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیز وی را بشارت بفتح داده
در غیب بقتل نموده آن امیر حسب بشارهٔ آن فقیر متوجه آن کارزار شده
پیش از آنکه وی باعدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان
از روی احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درینباب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث سلطان وقت را
که سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعی در میان آمد
از یکسو پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شده کار
بمقابله کشید و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر
ملحق گشت و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب مشفق
فقرا و علما بود و حامی ملت بیضا بعضی از اعاظم مشایخ وقت نامه بآنحضرت نوشتند
که درویشان و بزرگان دیار دهلی بکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده
معلوم نموده اند حضرت ایشان درینباب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معامله بر خلاف معتقد آن کشوف میگردد اما آخر کار معامله شاهزاده بعافیت بسیار خوب در لطف
می درآید همچنان بروز داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها کشید آنگاه
حق سبحانه از سائر اخوان شاهزاده کریمه ناگهانی مناسب پدر گردانید و بحیثیت بازسوسه خلافت و از
سلطنت و پادشاهی جمیع مملکت هندوستان اثبات فتح و سلاطین زمان لمعه بالعدل و الاحسان عطا فرمود

ازین بادشاه انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیده شریعت زینت
دیگر پذیرفت ازین راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاه
عالمگیر اورنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع از دل بزبان آمد حضرت پروردگار
سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و فتح و نصرت این ملک
اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل ارشاد فصل دهم
در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در سال
هزار و بست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله وسلم که آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود و بطبق شمار احمد روزی
بمخلص اصحاب خود فرمودند که پنهان وانمودند و ملهم گردانیدند که قضا
مبرم در عمر زندگانی ما شصت و سه سالگی ست و ازین معنی شادی بود
که از غایت ابتاع سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین درین عمری
مطابقتی نیز بظهور میرسد که مطابقتی با عمار صدیق و فاروق و
مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد در سال هزار و سی و دوم در بلده
اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و بحضرت مخدوم زادها
گرامی سلمهم الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته فرستادند که ایام انقراض
عمر نزدیک است فرزندان دور بعید اند بسعیدن این رقیمه عظیمه آن نور دیدها
ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از تشرف و تقبیل عتبه علیا بعد چند روز یا شبی
در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که مرا اکنون
هیچگونه نظرے و هیچ و جهتی باین عالم نمانده می باید آن جهان هست
و آثار رفتن ظاهر میشود و میگویند و چون مخدوم زادها سلمهم الله ازان خبر وحشت
بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این احقر درویشان

درویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار بنده گستاخی نموده استفسار
این کار نمود چون بی آرامی و ناشکیبائی این عاشق شنیده ما را از استماع این خبر
میدانستند و بهمین جهت حضرت ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری نفرموده بودند
بنده را طلب نموده اند فلا جرم از اظهار آن خود را بیگران داشتند اما چون حضرت
ایشان کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند و همچنین
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده اند
که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاه داشتند ازین نویدان دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین خادم
در میان نهادند مع ذلک غنچه چو بهار دیدهٔ بنده را گشادند اما ازین مژده چند گاه
که بر زبان مبارک رفته بود حضرت مخدوم زادهای کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات عجیبه آنکه دران ایام بزیارت
روضه شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی محاذی [illegible]
صدر الاولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف و اشفاق
بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و اسرار
در میان آمد یکی ازان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین عسکر
سعی نکنند ببینید تا اوتعالی وا گذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آورده بودند مخصوص حضرت ایشان شده بود قبر پوش متبرک که حضرت خواجه را قدس سره
که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قبر پوش را یکی از کبار مشایخ میفرستاده اند
ایلچیان و شاه وقت میداده باشند تا چون لالی و جواهر در صندوق می نهاده آن روز
آن قبر پوش خود را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند که به از شما نیز وارثی
که باشد حضرت ایشان با دستاهم قبول نمودند آنرا بخادم سپرده آه سرد از دل کشیده

بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت خواجه نبود لاجرم آنرا
بجا لطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باش و هم دران ایام شبی وقت تهجد
این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب آستان سر بزانوی فکرت کشیده بود
ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوش رسید گوش بر سوراخ
دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارقت تمام بیتی را میخواندند و
اشک نیاز از دیدهٔ حق بین می راندند و آن بیت اینست با دو روز زندگی
جانی نشد سیر از غمت ٭ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ٭ چون
ازین سفر سعادت اثر بشهر معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را
بمقوله العود احمد گشودند نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان زاویهٔ
اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز نماز پنجگانه و جمعه مسجد بیرون نمی آمدند و
دران خلوت ینابیع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این بمقدار
دو سه تن از درویشان خدمتگار دیگر را رسیدن کمتر میسر میشد روزی در
بدایت اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت سرور برآورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی وقاق را شرب عالی شد مجلس را از خلق خالی شد بر زبان اندند
الحق در اواخر عمر شریف حضرت ایشان آن قدر عالی شان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام به بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استعفا دستک کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این چاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد که طفلی
را گرفته بجهت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه و حسرت
در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان بلیک

حق پرستان مشرف گردیم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا استقامت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک فشان
وا انشا و اشعار حسرت نشان که از آن اشعارست این دو رباعیه که اشعار است
بابن مدعا می نماید ٥ مسکین نگهی حلقه بر در میزد ٭ بر سو طبل سراغ شکر میزد ٭
چون یافت دکان قند بادش بر بوده ٭ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ٭
حرفی نشنفته از دبستان رفتیم ٭ صبحی نشگفته از گلستان رفتیم ٭ آه آه که چو راه سرد
اصحاب خمار ٭ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ٭ آداخر ماه رجب سنه هزار و
سی و سه بود که بنده مرخص گشت از آن ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان
که مدت هفت ماه باشند شیخ بدرالدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان
تنها سیده و تقریب حضرات مخدوم زادهای عالیشان سلمهم الله سوانح این فقیر معیر را
رقم نموده از آنجا قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب
منقول میگردد و با بعضی فوائد دیگر که زبان آن قضیه از آن ساکت است
منتصف شعبان سنه مذکوره که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین
صفت آن شب است حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند
ناگاه در آن نصف شب بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند
تشریف قدوم ارزانی فرمودند آن شب ناگاه بر زبان شریف عصمت پناه
یعنی والده مخدوم زادها سلمهم الله رفته که امشب که شب تقدیر آجال و آمال است
خدا داند که نام که از ورق هستی محو کرده باشند و نام که را ثابت داشته چون
حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن شنوده اند فرموده اند که شما بشک
و شبهه میگوئید چه باشد حال آنکس که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه

زندگانی اینجهانی محو ساختند این را به پوشش باندازه فرموده آهی از دل سر افکندند لیکن
کشیده اند ایضاً بعضی محرمان خاص متوسلان ذوی الاختصاص درین ایام اختیار
انزوا و انقطاع جرأت نموده پرسیدند که وجه این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و
خلق الله درین روزها چیست فرمودند سبب آنست که ایام ارتحال خود را ازین دنیا
قریب می بینیم چون اینچنین باشد یکبارگی بعزم تنهائی و انزوا و بکلی انس باستغفار و
استغفار ضروری است و تمامی اوقات و انفاس رسید وقت مستغرق عبادات الله ظاهره
و باطنه داشتن لازمی و بی معنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شمایان از من
دست بدارید و مرا با وی سبحانه واگذارید و ایضاً درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا
اضطجاع نموده بودند ناگاه فرمودند دیدیم مرا که بعد از دو ماه می آید با درین خانه
نخواهیم غنود حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانه خاص خواهند گذرانید
فرمودند آنجا هم نه وازین خانهای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند ببینیم
که چه خواهد شد در اواسط ذی حجه که اوائل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان
استیلا نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و الجن سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه در معامله دیدیم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند
و زبان مبارک خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این ابیات که
أفلت شموس الاولین و شمسنا * ابداً علی افق العلی لا تغرب * و آن قول ما که
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حیران اند شما حال آن بنویسید که ازین چه مقصود است
و لیکن حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق لقاء او بهانه استیلا نموده بود
و از کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه دران ضعف بدعای
ماثوره اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که
مرض تو علاج پذیر نیست دیرا نشکر الله نفرا اصلعها بدهیم لاجرم از وفور این شوق

اینهم لی مصطفی وکم رفته در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز وجل از شما است
وغیر شفقت و اعانت با شما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام حیات اینجهانی خواهد شد
که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه هست و بعد الموت فراغ
و تجرد هست و از ان روز که حضرت ایشان ان معاینه مذکوره در ایام مذبوره نموده بودند
شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمیع اصحاب
خسته جگر فرمودند امروز از ان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روز صحبت که درمیان
آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن متصور بود حضرت حق سبحانه بطفیل
حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها
مرا عطا فرمود مخدوم زادها عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر را رضی الله تعالی عنه بعد از
نزول کریمه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم سع زبشک
زلف تو بوی شب فراق آمد ٭ روز پنجشنبه بیست و سوم صفر بر بدن و پیشانی پشت
مبارک حجامت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد
و تپ رجعت نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوة
والتحیة از بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین یعنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منتقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بصیغت آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند و بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر

انگشت سوختنی نیست بار فرمودند که بهمان مقدار بار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد
ایشان از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفال فرستادند
و آن قدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود و درین ضعف
افاضه علوم عالیه بیشتر از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزی که
از انجا که گرم بیان دقائق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان ازین همه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت فرصت دیگر موقوف دارند فرمودند
ای فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارای اینقدر
بیان هم نخواهد بود و درین ایام بغلبات ضعف نماز تهجد جماعت ادا نفرمودند مگر چهار
پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و آدعیه و اوراد ماثوره لازمه و ذکر و مراقبه
دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت را فرو
نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاستند وضو کردند و تهجد را ایستاده گذاردند
و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد از آن تهجد میسر نشد که [illegible]
تا آخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرورفتگی روی میداد
مخدوم زاده بزرگتر حین افاقت بعرض میرسانیدند که این کثرت فرورفتگی لوازم
ضعف است یا از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان است توجه دارم
تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و با تمام و اکمال رسند و تجلی از آن غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرورفتگیها بافاقت می آمده اند
وصایای دردانگیز وداع اثر بدرویشان خسته جگر در میان می نهاده اند بیشتر
آن وصایا تحریص بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و
مراقبه بود و میفرمودند که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت

نیز نظر بر متابعت حضرت خاتمیت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نیز بوقت انتقال چنین نصائح بطوری آورده اند منها ما روی الترمذی وابوداؤد
وعن عرباض بن ساریة رضی الله تعالی عنه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانها
موعظة مودع فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان تأمر علیکم
عبد وانه من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفاء الراشدین
المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة
ودرین وصایا فرموده صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق
نصح بحکم الدین هی النصیحة فرو نگذاشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت
کامله بایسر وجه دران کار کنید و نیز فرموده اند در تجهیز و تکفین من مراعات اتباع
سنت نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید وقبل ازین بوالده ماجده
اطفال فرموده بودند که چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم شود
باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند
قبر مرا در جای گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که
پیش ازین شرافت وبرکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمه باشاره حضرت
آنجا مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد و تعیین
موضع دفن نیز در آنجا کرده اند واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود
اما الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربت من مقرر دارید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید

اشاره مینماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت غرا بوده‌اند باز گردیم بحرف وصایای
آن غوث البرایا قدس الله سره الاقدس چون حضرت ایشان از فرزندان
گرامی در اختیار آن دو سه جا که برای قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی
بل حیرانی دیدند بتبسم آمده فرمودند شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید
شب سه‌شنبه بیست و نهم صفر که روز پیش روز وصال خواهد بود بجا و مانی
که شبها بیداری میکردند فرمودند بسیار محنت کشیدید بهمین محنت اشهد
و پس و در آخر شب فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آن روز فرمودند که
بجهت بول طشت ریگ ندارد احتمال جستن قطرات است و رعایت دقیقه
در آنوقت نازک نموده ترک بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید
یکی گفت قاروره را بحکیم باید نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض
وضو نمی‌نمایم و استنجا نمی‌کنم مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آری چون
معلوم ایشان گردیده که بعد از ساعتی انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد
نقض وضو نفرمودند و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را
بر پشت تکیه دادند ایشان بر طریقه مسنونه دست راست زیر خد راست نهاده
آنکه برپا داشتند مخدوم زاده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده عرض داشت
که حال شریف چون است فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که
کرده ایم کافیست و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحه جان بجانان
تسلیم نمودند رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدیة بثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتبعیت انبیا و سرور ایشان
علیهم الصلوات و التسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز
سه‌شنبه قریب بیک پاس روز بیست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی

روز شنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله
وسلم بوقوع پیوسته و آن ماه بیست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول
که ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف و تپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز یعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمّی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را تخته غسل
آورده جامها را از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت شیوه
نماز دست بسته بودند و ابهام و خنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه داده و
حال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خواباندن بر تخته تبسم نمودند و مدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد
از حاضران برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید ه یاد داری که وقت
زادنت ۰ همه خندان بدند و تو گریان ۰ همچنان زی که وقت رفتن تو ۰ همه گریان
شوند و تو خندان ۰ و دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر یسار مضطجع گردانید
غسال جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز غسل داده
بار دیگر حاضران دیدند که دستهای شریف بجنبش گرفته ضعیف که آن از قوت ولایت کامله
ایشان قوی بود متحرک شده باهم آمد و بطریق سابق ابهام و خنصر یمین بر رسغ یسار
حلقه گشت و حال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست راست بر چپ
نمی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و برگ گل ملایم‌تر
بود لیکن بقوتی مقبوض شده بوده که افتادن و جدا شدن امکان نداشته
وقتی که کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود و همچنین پیش از آنکه
آنحضرت را بر تخته غسل فرود آورند قبض بدین نهج مسطور واقع گردید چون
جامه‌ها را کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور باهم

جمع شده بودند و بهترین منوال دو سه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا سری است
مبطن و رازی ست مخفی بازگشتاورن آن متعرض نشدند و گفتند که حضرت خواجه محمد سعید
سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان چنین است
چنین گذارید بصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم کما تعیشون تموتون ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهده این خوارق عظیم مخلصان را موجب
مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را
بموجب وصیت آنحضرت و بصواب دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند
و دیگر فضلای حاضر شده جامه سفید کفن کردند ازار و قمیص از ازار و چاک قمیص را بروایه سنتی
از دو جانب منکبین نمودند و عمامه ندادند که باتفاق فقها و محدثین است که آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه عمامه نداده بودند در قهستانی
مرقوم است که اصح آنست که عمامه در کفن مکروه است و علامه ربانی حضرت سید شریف
جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامه در تکفین تاکید فرموده و حدیث ان الله
وتر یحب الوتر نیز مقتضی آنست و حضرت مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد سعید
واسطه برکات امامت نماز جنازه پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه نمودند و بعد از
نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و در کتب فقهیه مشهوره
مرقوم است که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروه است هر چند که عمل بعضی اهل
درین ایام چنین است و روضه منوره ایشان پهلوی مسجد متبرک آنحضرت جانب شمال
در جوار مساکن شریفه سواطع ایشان واقع است و درهمان قبه علیه قبل ازین حضرت
مخدوم زاده بزرگی خواجه محمد صادق را قدس سره نگاهداشته بودند نورانیت و شرافت آن
موضع را بارها حضرت ایشان می فرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع را چنین تحریر نموده اند
بعنایت الله سبحانه و بتصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوات والسلام والتحیة والبرکة بلده سرهند گویا زمین حصا

نیست که بر آن چاه عمیق تاریک را پر کرده صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آن را
ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نور بی صفتی و
بی کیفی است در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت المقدس ساطع و لامع است
پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را برین درویش ظاهر
ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را نشان داده نوری می‌نمودند
ساطع که گویی از صفت و نشان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا بود
آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود
آنچنان را الفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از ان نور و از ان آرزو
مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک
در دریای آن نور مستغرق گشت هنیئاً لارباب النعیم نعیمها از شرافت این بلده
مفهوم است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است درانجا آسوده است
و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لمعه ایست از انوار قباب این فقیر که از نجا
اقتباس نموده دران زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروزند ماه
قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهی مرقومه الشریفه و قبل ایام
این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده
جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنوده شد که ایشان از زبان مبارک
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده بر لست و
انزوا نموده‌ام که بگوشه از گوشها رفته منزوی شوم درین میان الهام نموده شد و
معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما این است که الحال بدان هستی نه آن طریق
که خواهش کرده دران وقت در نظرم بلده سرهند چاه تاریکی نمود که هیچ از غایت
عمق راه بر آمدن ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک

آورده بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که درانوقت داخل محاوطه بود شد روضه از ریاض جنت و باین سرانکه مخدوم زادها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بار درجی دو جای دیگر را که فرموده بودند از غلبه دید فنا و خمول و بی نشانیها سر زده بود کما لا یخفی مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و اخلاص کیشان دیده اند بر شمه از ان مرقوم میگردد یکی از ان خوارق که بسیار مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیده اند آنست که قبر شریف مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز حظیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده اند بلکه بگمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و بعد وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان که قبر مخدوم زاده تخمینا یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر از ان خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بدرالدین سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده بود و آن سرخی آسمان را اکابر که بر صفت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما ذکر فی شرح العقائد و ینبغی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن و بکاء السماء حمرة اطرافها و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادهای عالیشان و بعضی درویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از انست که به تحریر در آید از انجمله است آنکه حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرموده اند که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدیم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال

در باب ایشان بظهور آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات گفتند
عرض کردم که قبله گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بلی
مرا نیز از جمله شاکران گردانیده اند عرض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی
الشکور آمده و ازین کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا مکمل
صحابه پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آری چنین است اما مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه دیده پرسیدم که
سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست بمن الهام
فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم که الهی مولای
این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده مسکین نیایند ایزد متعال
نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را پیش من نفرستاد
پرسیدم که ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل قلیل و گویا مولانا
محمد هاشم و خادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ستاد و نجابت پیر پا ایستاده
میگوید ایشان اقل قلیل را هم بسبیل تواضع میگویند والا این هم نشده مخدوم زاده
کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و انوقت سحر بود معاینه دیدم که حضرت
ایشان از در در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مرا در بر گرفتند هیبتی بر من
مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب شدند
و فاضلی دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ میر محمد نام گفت در نماز فرض ظهر که
مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان بر این
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعه فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند که با مصلیان ماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرحی

شال فستقی پوشیده بودند و کوش پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای
ایشان بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد
اما بی ریب و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را
سلام دادند ایشان را ندیدم مضمون ه آمدی و آتشم بر جان زدی رفتی
و بر آتشم دامان زدی * با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم
یکی از مخلصان ایشان که در قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود
فرزند آن درویش مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احتضار حضرت ایشان
میکرده باش و دران احتضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده
فرموده اند که با با مجدد ارسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پای راست گذاشته
نهادیم بعد ازان سر در آوردیم بعد ازان پای چپ را و بلقای او تعالی
مشرف گشتیم راقم معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بلقای حق تعالی برسانید
فرمودند که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض ازان واقعه
بر آمده صحتش روی داده و بعد از ده دوازده روز خبر انتقال ایشان به یاران
رسیده مولانا بدر الدین مذکور دران رساله نوشته که بعد انتقال آن
حضرت من هم در واقعه ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته
و عنوان آن مکتوب این عبارتست که ما خود بخود فنا شده از این جهان
جهان گذشتیم و دران جهان پیوستیم انا لله و انا الیه راجعون این حقیر [illegible]
گو بیچون خبر انتقال آن حضرت باین فقیر و بیچاره [illegible]
و چشم پر آب و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی به بیابان نهاد و زبان حال [illegible]
[illegible] روی تو روی دل [illegible] کره زبانم [illegible]
[illegible]

که از دشت بدر یا آمد * بشنیدم در ره آن گشن نگرم چشم تر سے * اہل این قافله
گسسته بیچ اند و سر شرا * دل گم و ساختند ما ستم بخیال نظر سے * تا بیار خود را
ببالکن نظم و نثر مرثیها و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سه فقره
بر طبق عمر گرامی ایشان در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد که هر فقره
تاریخ انتقال آنحضرت بود که لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیه
و انشا لها دران باب از دل کباب سر زده که مخلصان آنحضرت جمع نموده اند
و فقیر زاده و دیگر همنشینان هر یک را اینجا جمع نموده اند بیک تاریخ منشور
که آن آیه اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ است باکتفا میرود و این منظوم
غریبه نیز مولفه * یَا اَیُّهَا الْاَنَامُ لَقَدْ سَاءَ الْاَیَّامُ * مَنْ کَانَ ذَیْلُ رَافَتِهٖ
عُرْوَةَ الْقَبُوْلِ * قُطْبُ الَّذِیْ تَقَوَّضَ رَبُّ السَّمَاءِ رُکْنُهٗ * حَالَ الَّتِیْ تَحَیَّرَ فِیْ
شَانِهَا الْعُقُوْلُ * مَا الْمَوْتُ کَانَ بَارِزًا کَالْ قَدِ انْطَلَقَ * مِنْ مَشْرِقِ الظُّهُوْرِ
اِلٰی مَغْرِبِ الْاُفُوْلِ * لَمَّا اَصَابَ اَرْبَعًا رَسُوْلِ مُحَمَّدٍ * کُتِبَ لِعَامِ رِحْلَتِهٖ
وَارِثُ الرَّسُوْلِ * دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیها و تاریخها نثرا و نظما
در میان آورده اند عزیزے از ہم میرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث اَلْمَوْتُ جِسْرٌ یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ را بیادتی سه بیان موت
و جسر تاریخ یافته یعنی الموت سه جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیه انتقال را این
حدیث بشعر الوصال ختم نمایم و دیده دل را براه انتظار فیوضات و برکات
حضرت و زبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار و خلفاے کبار
آنحضرت بکشائیم بتوفیق الله سبحانه و کرمه فصل الی سیم در ذکر احوال حضرات مخدوم زادهای
کبار خواجه محمد صادق رحمه الله اکبر ابنا و مسند حضرت ایشان بودند و لادت
لازم السعادت آن مثل سرو مسند بوستان ولایت در سال هزار روی نموده از بدایت صبی

و آغاز نشو و نما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد
ایشان علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشتند حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت اشیا
از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان در حدود
سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت خواجهٔ فانی ز خود باقی بحق قدس
الله تعالی سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت خواجه و اخذ ذکر و
مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد و فطرت و برکات
نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و معاملات عظیمه نصیب
روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر عالیمقدار و پدر
بزرگوار قدس سرهما دران ایام علمیات و جذبات از تحصیل علوم دینی فارغ
نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که گاها بودی که دران ایام از وفور
مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق سبق را
بباد دادندی روزی در اثنای بازار با جمعی از طفلان و یاران برهنه سر و آشفته
حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از آنجا عبور نمودند چون آنجناب را چنان دیدند
تبسم نموده فرمودند مخدوم زاده ما را نگاه باید کرد که چه میکنند وقتی یکی از درویشان نو آمده
که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته متوجه دیار خود بود بصحبت
حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را بعرض رسانیده مراد وی آن بود
که ما را نیز چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا همینهاست متوقع نباشم و اگر فوق
آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه مخدوم زاده ما را طلب نموده فرمودند با احوال
خود را بگوید که درویشان مهمان بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانیده اند که
بخصوصه احوالات آن درویش بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که تفصیل

میکنند دست بدامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و بمقام حیرت غوطه خورده است
در حیرت افقیر مناسبت تمام دارد انتهی و آثار غنا و تجرد دل از ماسوا چنان
از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از ارباب غنا که بشرف ملاقات
ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه این جوان را می بینم دنیا بر دل ما
سرد میگردد و دیگری از درویشان متقوبیت تسلیم و نیستی آنجناب حکایت
کرد که روزی از چند ملازمت بعضی همسایها بخدمت مخدوم زاده اظهار
تنگدلی نمودم گفتم چه باشد که بعضی ایشان را تنبیه و تنبیه نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل
پر درد کشید و گفت ای فلان اگر دو سه روزم پس میان ما و اهل عالم چه فرق آنکه پیش
گفته شود همی این سخن از زبان مبارکش چنان تاثیری کرد که من از آن عرض خجل شدم و کینه ها و ملال گران
از دلم یکباره رفت بست و قوت مدرکه ایشان در مسائل علمی از شاگرد و نقلیه بنا به حدیثی
بود که روزی بصحبت یکی از فحول علمای شیراز که بهند آمده بود و در معقولات
بی نظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقائق علوم حکمت و حکمت که زاده طبعش
بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی گفته باشد که تا این
جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوت ادراک مسائل
و تدقیق علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبه انکسار و وفور تفرید و تجرد از نسبتها حاصل در جواب اشتها از فقرات شریفه
و الد بزرگوار ایشان قدس الله سره که در مکتوبات تفرقه ها درج
آن فرزند نگارش نموده اند بر خواننده گان هویدا است بالفقره چند از آن
کلمات ارجمند آنجا ثابت نمایم در مکتوب سه صد و هفتادم از دفتر اول
که بفرزند ارجمند سمی محمد معصوم مهارت فقیر است و نسخه مقامات چند به
سلوک و تجرد و درین مکتوب که فرزند سعادتمند بالحق از اسرار پیشتر و از خطا

و غلط مضمون و در مکتوب دو صد و چهل و چهارم ازین دفتر ست که این مقام را فرزندی
ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ سا ذوان
در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست
که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت ست و
استفاده فرزندی اعظمی علیه الرحمه از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که
از ولایت موسوی استفاده ست شبیه ولایت رجل مومن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه که شبیه بولایت سحره فرعون که ایمان آوردند و
نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او یکی از دوستان نیز
نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت
اختیار نمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان را توفیق صبر
عطا فرموده ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفته است من از تو روی نپیچم گرم بیازاری
که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ۱۲ فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی
بود از رحمتهای رب العالمین در سن بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت
پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود چنانکه تلامیذ
ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تمام درس دادند و کمالات
معرفت و عرفان و فصوص شهود و کشوف ایشان مستغنی ست از آنکه در بیان آید
معلوم شما ست که در سن هشت سالگی بنهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت
خواجه ما قدس سره برای تسکین حال ایشان را طعامهای بازار که مشکوک و مشتبه است
می خورانیدند و می فرمودند که محبتی که مرا بمحمد صادق ست هیچکس نیست و همچنین محبتی
که او را با ماست هیچکس نیست این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت
موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را بیان میفرمودند همواره

شب طاعون پدید آرشسته بود صحت یافته و در غلبات آن شب دیده بودند که
مخدوم زاده آمده اند شما را از دست جماعه که بران بلیه موکل بودند خلاص میکنند
و میگویند اکنون که ما این بلا را بر داشتیم شما را بر مردمان پیچیدن روا نباشد
و یکی در خواب دید که هر که نام مخدوم زاده نوشته با خود دارد از آن بلیه بی بهره چند روز
مردمان نام مبارک ایشان نوشته می بردند و اثرها می یافتند بعد از انتقال
ایشان خویشان بران بودند که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردانند حضرت
ایشان رضی الله عنه دراین باب متوجه شدند باین مکان شریف که الحال
مدفن ایشان ست ماموره شد چنانکه قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت
و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه بزیارت روضه آن فرزند می رفتند و مدتی
مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر
انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند
بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعای آنحضرت بحصول پیوست
و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد مکشوف میساختند
و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه او بودم
دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید و اسرار
غریبه که بجمعیت الهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدس سره
بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل داشته اند که از آنجا
پی باحوال گرامی ایشان توان برد مخدوما قبله گاها آرزوی جز آن نیست که
هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضای او تعالی نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خادمان آن
درگاه مدد فرمایند و دستگیری نمایند مصرع با کریمان کارها دشوار نیست ٭ الحمد لله
و المنة که همین توجه شریف بطریقی که امر فرموده اند استقامت دارد و دران کم فتور

که دران بتحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است غایة سعی مبذول
داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بغایة پسندیده زبان بثنا و دعای ایشان
کشودند روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئله مشکله که باصول
فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایة تنقیح بیان فرمودند و آن عالم
سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی امروز نظیر خود ندارد
و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود و علما و مشائخ آن بلده را
و نیز اکابر نبیل آنرا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب سجده تحیت و سجده عبادت
دقائق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز خود یکجانب بودند
و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم تقریباً بدرجات عالیه رسانیدند
طلبه علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره در آمدند
و بعضی که بخصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز
کیانند. چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری از ان
صدف ولایت این قسم دریتیم است چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد که مذهب مختار حنفیه است رساله نگاشته بودند و فرموده اند
مقصود آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسید علمای که مثبت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سره بتقریب
جامعیت این دو برادر باین حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمه فوت شد
گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال باشد
از کجا خواهم یافت حق تعالی بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب مناب
آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله اخذ طریقت
و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده بنسبتهای اصیل رسیدند چنانکه ابتدا

سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهند بدهلی بحضرت ایشان
نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه بجانبی نمی یابد
بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سائر هر دو گوش بسته
میماند گاه بغیر توجه بکر تنگیها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاه آباد مشغول بود
روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است پیشوای
این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده و دیدم که شیخ را ظهور شد و آن نسبت
غلبه کرد چندان غلبه میکرد بدان متألم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
جمیل است هیچ یکی از یاران را این خصوصیت روی نداد انشاء الله که او
نیز بولایت خاصه مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت
ایشان رضی الله عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر
یعنی صاحب ترجمه و خواجه محمد معصوم مدظلهما می بود و بنسبتهای بلند و احوال
ارجمند می نواختند و محرم اسرار غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و
جلوات این دو برادر بودند و دیگران بواسطت ایشان مستفید می گشتند
در یکی از اسفار که این دو مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند
و بضرورت در سرهند مانده بنده که در خدمت حضور بود مشاهده میشد که چون
وارد عظیم و معرفت شگرفی بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را
بشوق تمام یاد میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاید عدل است
بدین مدعا بایشان را الیهما رقم فرمودند الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسوله

حکیمیه بعرض رسانید دریافت که تجلیه اول تخلیه از توهم وجود است که خود را که عدم مطلق
و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم زائل شد عدم بعدم رفت خود
عدم بود بار دیگر ساختن آن انسبست که بجای عدم که حقیقت این شخص بود ثبوت
داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است و ثبوت مجرد و هم منظور گردید گویا شیئی
خالی را پر کرده اند دیگران باری آن واضح است فردای آن روز دیدم که آئینه
در ان چنانچه که روی من داغهای مختلفی دارد که در نظر مردم نمی در آید دیدم که
آئینه در کمال صفا نیست دانستم که زنگ گرفته صورتها داغدار ظاهر شد را از ان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پشیمان
شدم آئینه دیگر گرفتم در کمال راستی و صفا اول پاره از رو دران صفا ظاهر شد
ثانی الحال تمام داغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرات شیئی نمایشی است
پس اول چون معامله در میان عدم و وجود مختلط بود آئینه برنمایه آن بود
وقتیکه معامله بعدم صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر
آن عقده حل شد که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم
نمی ایستد ظاهر شد که نهایت اطلاق از تا بقایای عدم است که تلبیس انا بالله
چون عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت
مبدل میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود وجه وجود همیشه خود حاضر
بصادقه آنحضرت امید وار است که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهی حضرت
مخدوم زاده باین فقیر حکایت کردند که شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون
بسته خفته بودم در نصفی و زیاده از شب رفته بود دیگی بشدت تمام و سخت
برو در زد حیران شدم که که باشد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه جا
آمدم که بکشایم او در را جانب خود می کشید و من جانب خود در این اثنا آواز

حضرت ایشان رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بمجرد رسیدن آواز ایشان
آن شنیده ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدیم پیش از آنکه من قصهٔ
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست درآید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بروی زدم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب
حضرت ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبی
بخانهٔ خواب خود دراز کشیده بودم و نعاس آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من
تصرف کند من کلمهٔ لاحول ولا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان
من برآمد دیدم که ملائکه با گرزها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و
متعلقان او را از نواحی با جلاء وطن نمودند بفلان منزل کشیدند تا کل گشت
همان روز یکی را از آن منزل آوردند که امشب جنی باین آسیب رسانیده همین
خبر مصداق فرمودهٔ ایشان گشت سبحانه و الهم حضرت ایشان خود در رساله
مبدأ و معاد نوشته اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند
دیدم که جنیان در کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر یک فرشته ایست موکل
و آن جن از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و بیمین و یسار نظر
نمیتواند انداخت در رنگ مقیدان و محبوسان میگشتند و اصلا مجال مخالفت
ندارند الا ان یشاء ربی شیئاً و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست
هر موکلی گرزیست آهنی که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیکضربه
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث
حضرت ایشان اند ولادت شریف ایشان در سنه هزار و هفت یا ...
شهر شوال ... بوده حضرت ایشان قدس سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او ما را بس مبارک و همایون آمد که بعد از

تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم دیدیم آنچه دیدیم و شنیدیم و دیگر
تعریف علو استعداد این فرزند ارشد نموده فرمودند که از محمدی المشربان است
و نیز آنحضرت کشولی بزرگ ساخته اند که از فرزندان محمد معصوم چند نوشته کرده می باید
قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیة
و نیز بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حیرت توحید لب گشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق است و چون اینجا گزینید
آن تا بعود [illegible] نام حمایه چنبر پیوسته کرده بوده آنگاه فرمودند درین طریق پیر و
جوان برابر اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنا بر مشاهده کمال
استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده مینمودند
نظر عنایات شامل حال و مبذول داشته و منتظر ظهور کمالات خفیه که در نهانی استعداد
مودع می بوده می بودند و می فرمودند که چون علم سید کمال است از تحصیل آن
چاره نبود از جهت تحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت می نمودند و از کتب
دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده می فرمودند باید زود از تحصیل این
علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجیه شریف ایشان آنحضرت این
نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده سالگی از تحصیل علوم
فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل اقوال تحصیل احوال و تنویر بال نیز مدام [illegible] بود
اما بعد از فراغ ازان بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت الله سبحانه از احوال و
اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت بلی [illegible]
که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار خود تعبیر آن رشادی [illegible]

قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند و آن واقعه اینست که بعرض اشرف حضرت ایشان
رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم از آن نور منور گشت و آن نور در نظر
از ذره ذره عالم ساری گشت چون آفتاب اگر آن فرو رود عالم ظلمانی گردد حضرت
ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش میشوی و این سخن را
از من یاد دار الحمد لله حمدا کثیرا کثیرا این فقیر راقم گوید روزی از زبان مبارک حضرت
ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس محمد معصوم نسبتهای
ما را بوجه وافی تا بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ و تعلیم وقایه از جد بزرگوار خود نیاکه
خود در عنوان آن کتاب آورده الّفها لی جدّی الوقایة سبقا سبقا وکنت حر
ی بسبق ان حفظها فلما فلما شئت الّفق اتمام تا لتقریر تمام حفظ راقم گوید
در بلندی مقام و حال و مرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است
و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که از اینجا آشنایان
فرو الاخلاص بحصول علو حال و کمال و اکمال اینان را پی برند و آن اینست
خاطر همیشه متوجه احوال شماست و خواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد در حلقه
سکوت نشسته بودم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد
که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه
و آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزند
مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانیدند و آن خلعت را گویا کنایه از معامله
قیومیت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عروج متعلق
بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسید تحقق خلع کرده رسیده
که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر تنبیه مسامحت

ازینمعنی مینماید و اشارہ بانست کہ فرزندے را مستحق این دولت می یابد
ہ باکریمان کارہا دشوار نیست ٭ اگر استعداد نیست ہم دادہ است
تعالیٰ ہ بیاوردم از خانہ چیزے نخست ٭ تو دادے ہمہ چیز من چیز تست
و بدین تقریب سپرد و مخدوم زادہ را بشکر دلالت نمودہ نوشتہ اند قال اللہ
تبارک و تعالیٰ اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور میدانند کہ
شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم اللہ علیہ من الجوارح والقویٰ
الظاہرۃ والباطنۃ الی ما خلق اللہ و اعطاہ لاجلہ لولاہ لما حصل الشکر واللہ سبحانہ
الموفق انتہی بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادہا بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمداً للہ سبحانہ علیٰ ذلک چہ آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت است
و غیر ازین نیز چہ در مکتوبات و چہ در مکاملات اشارات بکمالات فرزندان
ذو البرکات بسیار نمودہ اند حق سبحانہ برکات این راہ ہموارہ جاری داراد
وزان دو سرچشمہ زلال کمالات بکام تشنگان این راہ رشحہ برساناد و ہم از
عنایات الٰہی در حق ایشان [illegible] زیادہ ثالث آنکہ درین ایام باوجود مشاغل
افادہ طلبۂ علم و افاضہ طالبان حق و التزام اوراد و نیات در اندک روز
حفظ قرآن مجید نمودہ اند و [illegible] بعنایت اللہ سبحانہ والکافیۃ مخفی نماند
کہ این مخدوم زادہ را عنایت اطلاع تمام است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود
چہ آن معارف کہ داخل مکتوبات گردیدہ و چہ غیر آن از اسرار خاصہ
کہ در خلوات از زبان مبارک آنحضرت شنودہ اند و بعضے را از انہا در بیاضے
خاصہ خود نوشتہ نمودہ چون باین بندہ نظر عنایتے داشتند و محرم میدانستند
باکثرے از اطلاع بخشیدہ بودند بنقل بعضے اجازہ فرمودہ بعضے ازان در احوال

حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان ست که او آنها را برمی تابد
بعض آخر که نتوان اظهار نمود این برکات پنجگانه شمه نوشته شد تحریر مسئله آمد باب ۱
مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة آنست که
مشابهت و مناسبتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ حجابی و مانع
میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه نما لقای جنت پیدا میکند فافهم
وهذا معنی قوله صلی الله علیه وسلم ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه مخص خواص امت دیگران را از نور ایمان اگر پرتوی از جنت
دران بقعه تابد می شاید باب ۲ حیاتی که بنشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز می طلبد
حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق ست محض حس ست بلی آنکه باری حرکتی بود
حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است و در برزخ از حس
چاره نیست تا الم و لذت صورت بندد و حرکت هیچ در کار نیست باب علم که
عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم دیگر آنکه
محض انکشاف باشد علمی که بممکن تعلق گیرد داخل قسم اول ست و علمی که بواجب متعلق
شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه آنست
که کیفیت در رنگ نمی آید و رؤیت اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض انکشاف
ست بی آنکه کیفیتی معلوم شود و چگونه معلوم شود که دران حضرت کیفیتی نیست تعالی
شانه باب در مقام رضا که فوق مقام حب است دو اعتبار است اعتبار اول
رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه اعتبار ثانی
فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد ازان رضای عبد کما قال تعالی
رضی الله عنهم و رضوا عنه باب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه انا اعطینک الکوثر را
خوانده فرمودند علمای کرام این استنساخ از کجا میدانند ... درا

مجازی می‌گویند اما امروزی در حین تکرار این آیه بر دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی
استنساخ را بخود نسبت داده حقیقتی خواهد بود متوجه شده مشهود گشت که در آن مرتبه
استنساخی دیگر استنساخ ملک ثابت است مخدوم زاده گویا همین معروض داشتم که
آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص بعض اشخاص است یا عام است فرمودند مخصوص
بخصوصان است که میان او تعالی و ایشان امور می‌گذرد که نمی‌خواهد که ملائکه را
بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سر آنکه او تعالی
از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد همین باشد
کما نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمة الله یتوفی الانفس حین موتها مع
ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الآیة الاخری قل یتوفاکم ملک الموت الذی
وکل بکم الآیة احتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملائکة لبعض الخواص یمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل و توجیه
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت حضرت ایشان نبوده اند
احوال علیه خود را بزبان عریضه داشت نموده اند بنقل دو عریضه که روشنا بد مدلل
تلو احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم سبب عریضه اولی عریضه داشته
بنده کمترین محمد معصوم ذره وار بوقت عرض بار یافتگان عتبه علیه میرساند فقرا را که
گرامی نامه در سپید معامله را از حضیض باوج برده بعد از وصول مکتوب مشتمل بر بشارت
نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و بقای بان نسبت میسر گردید تا مدتی در آن
استغراق داشت اگر چه در وقت تحریر عریضه مستغرق نیست تا خودش چه باشد قبله گاها
از عنایات او تعالی بوسیله توجهات حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای
او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان می‌برند هر چند نمیداند که به کجا می‌برند و به کجا
رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میدهند که ذوقی است نه بیانی

من نه باختیار خود میروم از قفاے او ** آن دو کمند عنبرین می کشدم کشان کشان

حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرمایند تمیز فرق علما تعجب معامله ایست

که با وجود ورود این احوالات بعضے از اوقات از وفور قبض آنقدر منحجب میشود که

گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر معاملات خاصه تازه میگردد و

کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود وجه آن چه خواهد بود اینقدر رسیده اند که مَا اَصَابَکَ

مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ و ازین معامله [illegible] سبب هیچ را

براه انابت بیشتر از راه اجتباے بینه و اجتبا را لطف میداند بلکه [illegible] آید و خود را

بآن تسلی می دهد که بنده را انجه خواست چه کار هر چه عنایت فرمایند بآن راضی باید بود

حضرت حق سبحانه و تعالی شمه از محبوبیت ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت

فرماید العبودیة عریضه ثانیه عرصه و نشست کمترین بندها محمد معصوم بذروه

عرض خاک نشینان آستانه علیا میرساند سرافراز نامه عالی که دران این عاصی

مهجور ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف ازورود

آن یافت ه من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم ** لطفها میکنی ای خاک درت

تاج سرم ** قبلگاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام [illegible]

مکافات و شکر او سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود

نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق آنرا بجا آورده باشد چه هر عبادتی که باین [illegible]

منسوب بوده باشد البته قاصر ست و بعیب و نقصان متصف اَللّٰهُمَّ لَا اُحْصِیْ

ثَنَاءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ مکتوبات و معارف شریفه [illegible] را

اخوی خواجه محمد هاشم از آگره فرستاده اند علو درجه آن نه بآن مثابه است که

فراخور فهم هر کس سرانجام باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال اسمای

و صفات واجبی است و شانهای پس همه اعراض باشند که جوهری در میان انها

کائن نباشد تا قیام اینها بآن جوهر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب
نبود و نصیب ایشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبی در نماز تراویح
در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد دید که اعراضی که ذات انیکس بودند با اصل خود
عود کردند و هیچ نامی و نشانی از ان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود گشت
هر چند عروج مینماید دولت آنست که از ذات مجرد بهره یابد میسر نمیشود و هر چند سیر میشود
همه در اصل خود سیر بود و در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی دیده شد و گشت که
تا هر جا سیر وی همه در وجوه و اعتبارات سیر وی که اصل اصول اند و ازین اصول و
وصول اصول بذات مجرد رسیدن محال ست اصول همه انقطاع می پذیرند و ذات
عز شانه ماوراء الوراست چه اطلاق اصل دران حضرت جل سلطانه ساقط ست آخر الامر
معامله بیاس رسید و بیقین الیقین معلوم گشت که هر گاه اصل توصیفات و اعتبارات را
باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و اولاً از
اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امری دیگر باید که نصیبه از حضرت ذات
فرا گیرد جل سلطانه دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین ابن العربی
قدس سره خوش میفرماید که وما تعدیها الا العدم المحض یعنی نیست که بعد از فنا و
اضمحلال در اصول مگر عدم محض چه اصول را دران حضرت راهی نیست غیر از انقطاع
و ذات مجرد وراء الوراست تا این راذات عطا فرمایند بذات تعالی رسیدن
محال ست وانچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد
نمی شود علاوه یاس کم مذکور شد آن قدر غم و غصه روی داد که چه نویسد در ایام
یاس گاهی بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست
پس عدم تعدد بکدام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این
خواطر مسکن آن اضطراب نمیشد مجرد سخن بود که با دمی در دل قوت رسیانی و در

بحکم حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء
بر آخر مکتوبی که نامزد خواجه محمد هاشم گردیده اطلاع داده‌اند هر چند که بر آن
مکتوب گذشته بودم گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم
پوشیده ازین حرف میگذشتم الحال بتوجه شریف امیدوار است
که ازین معما رسی بگشاید چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت
بتعجیل در خود مطالعه نتوانست نمود ان شاء الله تعالی که بتوجه آنحضرت
بهره ور گردد العبودیة انتهی مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده
والا مقام التفات نامه نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشاره
ببعضی امور که فقیر را بصدقه حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده
تبرکا آنرا نیز می آرد که از انجا بعلو حال و انکسار ایشان پی توان برد

هو الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین
محمد وآله اجمعین امیدواریم که آن برادر گرامی از صنوف دوال وارسته
بمدلول حقیقی پیوسته باشند و از جزئی بکلی و از انجا بفوق کلی گذشته و از
فوق این بادیه‌ها رسیده و خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دائره
صاحبت گذشته چنگ بدامان نقطه ملاحت زده بل بمقتضای الرجوع هی
النهایة در ایوان مرکز نقطه مذکور نفوذ کرده باشند و از علم بنادانی و از معرفت
بنکرت رسیده آمده و معامله نفی را پس پشت داده بکلیت گرفتار اثبات گشته
بل از انجا نصیب مجهول الکیفیة و بوفی الجمله فرا گرفته باشند و از تعلیل
بتسبیب رو آورده بوند علیها الصلوات والتسلیمات وعلی حبیبها سلام
با کریمان کارها دشوار نیست + از علو فطرت و همتها و دلو انگیهها سی شما
این امور قریب است بلکه توان گفت ثابت را مثل من ناقابل هست

استعدادی را که تمام قابلیت خود را بزلات و معاصی صرف نموده چه یارا
که این مطالب ارجمند را توان خطور نمود این سخن را بشکایت یا شکست
نفس حمل نماید که بیان واقع ست آری اینقدر هست باید که با وجود
این همه ناقابلی و عصیان سری و نشاء در نهاد او ودیعت نهاده اند
که مستودع را از حقیقت آن کما هی اطلاع نداده اند همواره واله نشاء خود
است و همه وقت عاشقیها با وی در میان دارد بلکه آن سر نزد مودع آن
از کارم نیز محبوب است امید از الطاف بی غایات واهب العطیات آنکه
انشاء الله کما هو در ظهور آید و از سر ابتلا نه کشد و از قوه بفعل آید و ما ذلک
علی الله بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصی بخش تا این
مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بی مزاحمت اغیار مستهلک آن
نشاء بل منشاء آن باشد انه قریب مجیب انتهی المکتوبة اللطیفة مخفی نماند
که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه فرزند که ذکر شریف شان
سبق ذکر یافت فرزندان دیگر بودند و هستند یکی شیخ محمد فرخ بود و دوم
شیخ محمد عیسی رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان با رفاقت برادر اعظم
قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند و استعداد دلبند
این دو نور دیده نیز بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله عنه در ضمن
احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور ست و باعث تسمیه آن مخدوم زاده بمحمد عیسی
آن بوده که آنوقت که این فرزند در شکم بوده حضرت عیسی علیه السلام
بحضرت ایشان ظاهر شده خبر نموده اند که در خانه شما پسری متولد
خواهد شد مسمی بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در همین شیر خوارگی
که خرد بود در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیی [illegible] الاصغر

[illegible]

اصغر اولاد حضرت ایشان نسبت این مخدوم زاده را شاه ازان لقب است که
خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر
عنایت در طفولیت شامل حال این صاحبزاده برخوردار داشت و بشنوده القاب
اجداد امجاد خود این قرة العین را شاه خوانده بود و وجه تسمیه ایشان به یحیی
آن بود که پیش از ولادت آن مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه
ملهم شدند که در خانهٔ تو پسری آید یحیی اسم یعنی نام ترا زنده دارد و چون
متولد شد بآن مناسب بشارت بآن نام مسمی گردید و همواره از سمو فطرت
و علو استعداد آن قرهٔ باصره ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده بیمن
تربیت حضرت ایشان در سن هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دران
سن کودکی از تحصیل علم رغبتی و محبتی دیده می شد و با استادش را الفه
مشاهده می گشت که از هیچ طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان
از سفر اجمیر مراجعت نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده را دو سه منزل
باستقبال آوردند چون ایشان را ملازمت نمود معلوم کرد که بنابر سبقه
آنحضرت بعد از سه چهار روز بشهر خواهند رسید التماس رخصت منزل
شد حضرت ایشان فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر مارا یاد کرده
بودی عرض رسانید که درین چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک
من از من پیش گذرد و نیز استاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش
شدند و گفتند آری چرا چنین نبود که از طبقهٔ علما است و از خاندان
حفاظ و صلحاء فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام
انتقال معلوم گردیده بود روزی فرمودند بخاطر آمد که محمد یحیی نیز چون پدران
شد از نسبتی بهره ور گردد اما چه باید کرد که طفل و معامله اجل با من نزدیک است

این بگفتند و از پس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت
ایشان و پس از تمامی حفظ قرآن بهمین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم
معقول و منقول با آخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب
متداوله و نشر علوم بر منصهٔ افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقهٔ انقطاع
و تبتل و آزادی و بی‌تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنت
سنیه و رعایت این طریقهٔ علیه بوجه اقوم مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت
و وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان هویدا است و حلیهٔ ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش مشابهت تمام دارد و از
دلائل قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیرهٔ حضرت خواجه باقی بالله و دختر
خواجه کلان خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حبالهٔ نکاح آن گوهر صدف
ولایت منسلک گردیده است و با وجود نسبت معنوی بنسبت صوری نیز
شرف امتیاز یافته‌اند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخواند
امید که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سه صبیه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشته دوم که
بسن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و صاحب
احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را با وی علاقت تمام صبیه سوم در
حیات است و از صالحات والسلام والاکرام **فصل یازدهم** در بیان
احوال خلفای حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوة صفا کیشان
میر محمد نعمان سلمه الله تعالی والد آنجناب خدمت سید شمس الدین یحیی
معروف بمیر بزرگ اند که در نسبت و الا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
بدخشان و ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و امثال آنها ید

و مولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علمای پرهیزگار
بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و پاره ای از قدمای آبای ایشان عزیزی
هست که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از
اثر حلاوت آن تلاوة عندلیبان با پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارشاد
امیر بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسله عشقیه صاحب
حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان عشقی تردد با سمرقند جهت کفاف خود موزه
میدوخته اند و خود ببازار برده آنرا میفروخته اند خدمت میر از آن پیر روشن ضمیر حکایت
میکرده اند که روزی در جامع سمرقند ایشان را وجد در رسید که دران وجد با وجود
کبر سن از زین سوی منبر بدان سوی جستند و هیچ الم بجسم شریف آنجناب
نرسید و حال آنکه ارتفاع آن منبر بمقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف
آن و نیز خدمت میر بزرگ بصحبت تا نام شیخ کرمینی قدس سره رسیده اند
و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما نام
فقرا را عزیز و محترم داشته حق سبحانه و تعالی شما را معزز و معظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن عارض
بوطن باز رجعت نمودند بعد از رجعت بوطن شاهزاده مشفق العلما والفقرا
محمد حکیم میرزا کتابتی در غایت نیاز مندی به میر نوشته آنجناب را بکابل طلب
فرموده و بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار یکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود
از این دار فانی طلبیده بود باجابت رسید فی سنه اربع و تسعین و تسع مایه خدمت

مرشدے میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود و ایشان را از
عرفا و اولیا نمیدانستم روزے یکے از درویشان صاحب دل بمن گفت والد
شما را در واقعه دیدم فرمودند که بمحمد نعمان گو که چرا با این همه سستی اعتقاد
ولادت مرشدے میر محمد نعمان سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع و
سبعین و تسعمائه پیش از ولادت ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابو حنیفه
نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی
سعادتمندے متولد میگردد او را باسمے باسم ما گردان مرشدے میفرمودند
هم در ایام صبی بعضے فکر تنها و حیرت مرا فرو میگرفت بعد از آنکه در خدمت فقرا
در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعے شد معلوم گشت که فکر تنها و حیرت خفا
نیز شبها بوده اند از این راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت عارف آگاه
امیر عبید الله بلخی عشقی رحمه الله رسیده باشاره آن بزرگ از ابتدا نموده اند
چون بهندوستان آمده اند نیز از فور شوقے که باین معنی داشته اند از بعضے
درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت شیخ خواجه فانی ز خود باقی بحق قدس الله تعالے سره
رسانید از ایشان التفات بسیار دیده بذکر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
مشغول گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر
و فاقه تمام بسر می بردند و از آن خوش دل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شده تنها فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه بهر
مستسعد گردم حضرت خواجه چند تن از فقرا و اصحاب خود را تجویز نموده اند در این اثنا
یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است حضرت

رضا نداده اند وفرموده اند اینها جزو بدن ما اند یعنی ما جزو بدن خود را باین
امور قسرین نگردانیم مرشدی فرمودند که یاد بود که دران ایام چه نوع فاقها
برما میگذشت از استماع این عنایت برقتها رفتیم وامیدها بستیم در زیر مسجد فیروزی
خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت نموده بوده اند واز سرافتین ابابیل
وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بنابر حضرت خواجه قدس سره سیدی با متعلقان
آنجا می بوده اند واز اثر سکونت آنجا همشیره ایشان که از صالحات خداوند
حالات وجذبات بوده رنجور شده والده ماجده حضرت خواجه بعیادت او آمده اند
ازراچه گریه آن خانه ساعتی نشستن نتوانسته اند حقیقت آنرا بحضرت خواجه
وا نموده گفته اند ای خواجه من ونور دیده من این جا که مرید شده اند کشتنی
شده اند آنحضرت فرموده اند ای والده اینها بدعوی بیامده اند که ازین امور
گران خاطر وملول دل گردند وهم سیدی فرمودند که روزی چند بعضی احوالات
سکریه که نه بروفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه کوشش نمودم هر نوع
نگذشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود قدس سره معروض دارم چون
بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من این کرانه صف بودم وآنحضرت
آن کرانه صف خواستم نظری به آن قبله حقیقی کرده احرام بندم بمجردی که
نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد وازهمین این نظر آن حال
که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد وهم سیدی فرمودند که در مرض ارتحال
خواجه بزرگوار خدمتگاری وبیداری یکشب بمن رسید آن شب نظری
بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت که هر کاری که از من وقوع می یافت
درین اندیشه میرفتم که آیا رضای او تعالی دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجائی
می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی چون بازگی گشتم سرور درین اندیشه گم شده ام

معلوم شد که آن وقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و شمه از آن دریای
بیکران به این تشنه جان رسیده از زبان سید شنیدیم که حضرت خواجه قدس سره
در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند جمهور اصحاب را
با ایشان سپردند و هر کدام جدا جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان
فرستادند و ایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را
میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم با کنید بلکه توجه خود را بجانب ما نمائید
دران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته
ملازم آن باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم
که قبله توجه من درگاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان
در ضمن ایشان گم است و از کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند
بعده باعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و اظهار عجز و نیاز انکسار
نموده دریوزه عنایت کردم فرمودند که تو آخر از آن مایی الحال چندگاه در خدمت
حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ما قدس سره
به دهلی آمدند بخدمت سید عریضه مشتمل بر شکسته دلیها و غریبیها و بی نصیبیها و
بی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروض داشته که مرا وسیله
برحمت ایشان جز آن نسبت که نسبتی باولاد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دارم
بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعه این عریضه رقت
روی داده فرموده اند میر سید چه میکنند که حضرت خواجه ما رضی الله عنه حاضراند انشاءالله
خوشنود خواهند شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سره میر را با ما
مناسبت دیگر است بالجمله سید را در سلک اهل ارادت داخل ساخته در کنف تربیت گرفته

بسر برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدوهٔ حق پرستان گذرانده دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره ضعفی روی داده
بتصور آنکه آن مرض مرض اخیر باشد و از غلبات ضعف شاید فرصت سپردن امانت
خواجگان رضی الله عنهم باهل آن میسر نشود بران آمده اند که به بعضی خلص
اصحاب این نسبت شریفه را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زاده بزرگ
خود شیخ محمد صادق علیه الرحمه و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله ندیده اند و بعضی
احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد ازان
حضرت ایشان را صحت کامل روی داده فرموده اند سر آنکه این نسبتها درین ضعف بایشان
بلاغ گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر بما مودع بوده که ورود آن موقوف باین
ایهامی بوده بعد از چندگاه مرشدی را بهدایت طلبه بدیار بنور مرخص گردانیده اند و این
اجازت نامه رقم زده بسم الله لا اله الا هو نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام و
بعد فان الاخ الصالح السالک طریقة اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان وفقه
الله سبحانه و ایانا بمرضاته لما دخل بتوسطیة الفقیر فی سلک سادة المشائخ النقشبندیة و سلک
طریقتهم العالیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الاستعداد للاجازة اجزته بتعلیم طریقة
هؤلاء الاکابر للطالبین بشرط الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقة
و الحقیقة و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات دو بار سید مرشدی بآن بلدهٔ معظمه رفته اند چون دران شهر مذکور مشایخ
معظم از طرق دیگر صاحب علوم و احوال و نفذا و ندکمال و اکمال بودند چنانچه شیخ محمد فضل الله
و شیخ حبیب روح الله روحهما این طریقه از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان
مراجعت نموده حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بمشیخت آن شهر امر
فرموده اند این مرتبه به مرتبه های سابق نماند انشاء الله تعالی سبحانه چون سینه درین مرتبه

بشهر برهان پور وما نِعْمَنا الله وجميع المسلمين عن البليات والشرور درآمدند بحسب اشارات
وعنایات بنوعی مجلس ایشان آنجا در گرفت که بتحریر نگنجد دیده میشد که جماعه که از دور
نظاره آن مجالس میکردند ناگاه جذبه وحالتی ایشان را روی میداد که از غایت
شکر و بی آرامی جامها پاره میکردند و چون مرغ بسمل برخاک می طپیدند گاه مشاهده
کرسی چل تن برهم افتاده بودند و مصداق این مصرع سید قاسم تبریزی رحمه الله
مصرع ع در میان شهر و در هر گوشهٔ غوغای اوست ؛ بظهور پیوسته بود تا بجائی که
بعضی مریدان مشائخ عظام آن شهر نیز با جان آمده داخل مستفیضان شدند و با
مفسدان اصلاح رسیدند و بسیاری هشیاران باده بیخودی و جذبه چشیدند و درین اثنا
عنایت نامه از حضرت ایشان قدس سره بجیبه رسید اینکه فقره از انست روزی بعد از
نماز بامداد در حلقهٔ یاران نشسته بود بخواست یا بی خواست توجهی بجانب شما پیدا شد
و در رفع بقایای آثار که بنظر می آمد گشت و اهتمام در رفع ظلمات و کدورات که محسوس
میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و انچه در آفتاب هدایت ودیعت
نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الا
ان یتبع الظرف بعد ذلک و یاخذ لقدر سعته شیئاً فشیئاً و تا زمان طویل صحبت شما
این معنی را در نظر داشت تا یقین که مصداق ست حاصل آمد الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک
حصول این دولت تاویل آن واقعه است که شما دیده بودید و حصول اثرا بمبالغه و تا
مسالت میشود بعد سبحانه الحمد والمنة و امر شما تمام ادا یافت و موعود منجز شده و معهود
موفی گشت امیدوارست که تکمیل باندازهٔ این کمال حاصل آید و دشت و صحرا
آن حدود و بوجود شریف شما منور گردد زهی از سرایت حضور صحبت شریف با هر قوی و
ضعیف چه گوید و از رسیدنها ولی تکلیفها آن عنصر لطیف چه در بیان آرد و از الطاف
واعطاف ایشان که شامل این بیچاره دل آواره گشته چه نگارد و این ذره ناچیز

تجدید توبه و انابت بخدمت این عزیز نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقهٔ
علیه از ایشان اخذ کرده بمین صحبت ایشان از وضع سپاه بشیوهٔ اهل خانقاه
در آمده و بدلالت و سفارت ایشان آستان بوسی حضرت ایشان قدس الله
سره الاقدس مشرف گردیده و بنظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت
خویش رسیده جزاه الله عنا خیر الجزا و ابقاه الله علی رؤس الاحباب و دیده ام
که بحکم واقعهٔ صادقه که بهم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب قبول
او سبحانه و تعالی و حبیبه صلی الله علیه و سلم گردد و آن واقعه اینست که سید
فرمودند آنسرور را علیه الصلوٰة و السلام در مسجد جامع برهانپور با خلفای
کبار رضی الله تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد
و بحضرت صدیق اکبر خطاب نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است
مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه مردود شیخ احمد است نیز مردود ما
و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون این کلام از آن حضرت
شنودم شکرها در دلم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت
حق سبحانه و حبیبه المطلق باشم آن حضرت علیه الصلوٰة و التحیة بطرفی ام
من مشرف شده فرمودند در قبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر
بتقریبی آنکه آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کار ست فرمودند
شبی از صفهٔ مسجد جامع برهانپور که بمقدار قامت آدمی ارتفاع داشت
افتادم چنانکه یکدست من خسته و شکسته شد اما افتادن همان بود و ظهور
معامله و مقاسمه که آرزو میکردم همان و چنان از آن افتادن مسرور شدم
که شکرانه آنرا حلوا پختم و اعتقادم چنان بود که هر که از آن حلوا تناول نماید
به بهشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریبی بزرگیهای حضرت ایشان

قدس الله سره فرمودند دران ایام که در خدمت ایشان بودم روزی
در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلائق
زیر آن بارگاه و متصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن
بارگاه روزنی ست و آنحضرت از راه آن نگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است
توجه و نظر بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند و بآن
یک اشاره هر که متصدی کاریست معاملهٔ خود را ازان یک اشاره فهم
میکنند و بدان عمل مینمایند و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک
اشاره معاملات مختلفه و کارهای متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد
حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات و کلیات کار و معامله که درین جهان است
بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند که چندین را فقیر میداند که از
برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند راقم این حروف گوید شبی
با جمعی از مخلصان سیدی در خدمت آن مرشدی بمنزل یکی از مریدان ایشان
مهمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند که در طعام کمال احتیاط
حلت بجا آورد چنان کرد بعد از ساعتی شور برخاست که بزی را درین میان
بمجردی که ذبح کردند کرم بسیار در وی افتادند بنوعی که در ساعتی آن گوشت
به استخوان رسیده و عجب تر آنکه هیچ کرمی بگوشتهای دیگر ذبایح با آنکه
نزدیک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این ذبیحه از وجه حلال نبوده
تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی از آشنایان آن بلاد که
از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود بخانهٔ این یار خود
فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل علوم ظاهر
سیدی را کمتر است اما آنجناب را ادراک حقائق این طائفه خصوصاً علوم

حضرت ایشان قدس سره مدت بصحبت و حضرت ایشان نیز مکرر سعیدی را
بجدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب کثیره در جواب اسوله
ایشان یا بغیر آن ما مزد آنجناب فرموده اند کمالا یخفی از ان مکاتیب بعض
مراتب ضروریه راه را در ضمن دوازده سبق بقصد نقل منها به خوانندگان را
مفید آید سبق اول از تکثر طلاب و ترقیات آنها نوشته بودند در تکثر اخوان
بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدوار بهاست و کریمه فشد عضدک
باخیک نیز موید این معنی ست لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود
باشند و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات
پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانهٔ مرشدان برودت انداز دیاز
ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان را در رنگ شبده و سحر
باید دانست چه جای آنکه با آنها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا از این
راه دروازهٔ عجب باز گردد بلکه باز که بحکم الحیاء شعبة من الایمان ترقیات
مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب طالبان موجب
غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات ملازم وقت بود
لسان حال و قال بکلمه بل من مزید مرطوب باشد سبق دوم ای برادر مکرر
بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامت بر شریعت محمدی که
بر ترک ادنی اولی از ادب راضی نباید شد و رسوخ و ثبات ست بر محبت و
اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که بر وی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و
سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید درآید اگر بعنایت الله سبحانه
این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت ست سبق سوم پرسیده بودند
که رسائی که مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات اند بجان اسمائی

مبادی تعینات اولیاست یانه واگر هست فرق چیست الغرض مبادی تعینات
انبیا علیهم الصلوة کلیات اسماست ومبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسمای صفات
که در تحت آن کلیات مندرج است ومراد از جزئیات آن اسما همان اسماست که بقیدی
از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة بشیء وچون اولیارا
بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات ترقی واقع میشود ودر رفع آن قید
نموده ملحق خواهد بود واین فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است
ملاحظه خواهند نمود ۴ عمل آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر دو نوع است
بسبیل عبادت است یا بطریق عرف وعادت عملی که بسبیل عبادت بود خلاف
آنرا از بدعت منکره میدانیم ودر منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین است وآن
مردود است وعملی که بنابر عرف وعادت است خلاف آنرا بدعت منکره نمیدانیم ودر
منع آن مبالغه نمی نمائیم که در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است
نه بر دین وملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است وهمچنین
در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت
سنت نبوی نیز مثمر نتائج است ومنتج سعادات ۵ از فرق میان حصول و
وصول سوال کرده بودند ای برادر حصول با وجود بعد متصور است ووصول متعذر
عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که عنقا در مدرکه ما حاصل است اما
وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانیه
منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را بر نمی تابد فافهم ۶ شکر
این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد که حضرت حق سبحانه وتعالی ما فقرا را بعد از
تصحیح عقائد موجب آرای اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقه علیه
نقشبندیه مشرف ساخت واز مریدان ومنتسبان این خاندان بزرگ گردانید

نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که کمالات
نبوة بطریق تبعیة و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و متوسطان
که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدوار اند
المرء مع من احب بشارتیست دور افتادگان را خائب و خاسر درین طریق
کسی ست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه درین طریق
اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقائع خود با تجلات این طریق اقدام کند درین
صورت گناه طریق چیست س پرسیده بودند که ذکر نفی و اثبات بهترست
بلا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در رنگ وضوست که شرط
نمازست تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع ست همچنین تا معامله
نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن هر چه کند از عبادات نافله داخل
وبالست اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط بذکر نفی و اثباتست بعد ازان بعبادات
و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض
هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد ست ع هر چه گیرد علتی علت شود س ۸
حقائق ممکنات بعلم این فقیر عبارتست از عدمات که منشا هر شر و نقص ست
با عکوس صور علمیه اسما و صفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایة
ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی
حال گشته است تشخیص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس بآن
عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورتست
که به هیولی گفته اند از دو تشخیص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه
سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و [illegible] از ماسوا

اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات و احبی جل سلطانه در شهران قوت علمیه
پیدا میکنند و بر قرین خود که عبدات ست استیلا و تسلط می یابد الا ان حزب الله هم
الغالبون معامله بانجا می رسد که عبدات که همچون اصل هیولی بوده است عکوس را
رو باستتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و اصول
اصول خود در راه او نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود درین مقام مقام فنای بلند ست ۹ چون سالک
کامل بعد از تمامی سیر الی الله نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالة بی شائبه ظلیت و
بی توهم حالیه و محلیت در روی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات
او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلای
مقامات قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر بعنایت
الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از
اسم و صفت هیچ نخواهد درین وقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت تمام از
نظر او بخیزد و جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند
اما مشهود او نمی ماند هر چند صفات شوند درین حال سر او ادنی بظهور می آید و از
قوسین اثر نمی ماند ۱۰ باید دانند که هر شئی بماهیت خود آن شئی ست و از برای
ثبوت ماهیت هر آن شئی را هیچ جعل جاعل درکار نیست که ثبوت شئی مر نفس خود را
ضروریست از اینجا گفته اند که جعل در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول
نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود درکار ست مثل صباغ در ایصال
ثوب ست ملون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال ست

که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شئ نشد بلکه در اتصاف شئ بوجود شد
پس ثابت شد که شئ با ماهیت خود شئ ست و همچنین در نظر کشفی در ظل شئ و عکس
شئ مفقود ست که عکس و ظل شئ با ماهیت ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست بلکه بماهیت
اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد همان ماهیت اصل ست که ظل
خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل باصل
ظل ست نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی جل سلطانه است
ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین چون افعال
ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم که
افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات اند
تعالی و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات تعالی
بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت
او تعالی که در حیز تحریر و بیان آمد سائل پرسیده بودند که چون اشیا و ظلی بماهیت
خود اشیا نباشند بلکه ماهیت اصل خود بر پا بوند باید که مشار الیه اشیا بلفظ
هو وانت و انا همان اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بان اصل نا ملائم اند
بر ضمایر چون صادق آید در رنگ انا آکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هر چند
باصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت خود اگر چه در مرتبه حس و خیال بود همیشه
بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست و خلقهم للابد آنرا گواست و
حمل آن صفات بران ضمایر بلاحظه اعتبار ظلیت رواست و هر مرتبه از
وجود را احکام جدا است و هر چه در خدا اکمل ست به خداست جل و علا سائل بدانند
که در مراتب عروج تا زمانی که از یکدیگر متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفته میشود
آن کمالات داخل دائره ولایات ست و چون این تمیز برطرف شود و اینها

تفصیل کم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبه
نبوت بود دران مرتبه نیز هر چند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن را وسعت
وسعت دیگریست و اگر تمیز ست هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که دریابد
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا شیخ طاهر لاهوری
سلمه الله تعالی از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات
شاقه و مجاهدات شدیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالیه
و مناقب فاخره و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از
معقول و منقول و فروع و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت
آنجناب بگرفت خود را بآستان حضرت ایشان رسانید زیرا که وی از غایت
تشرع جویای مرشدی می بود که در علم و عمل و کمال متابعت آن سرور صلی الله
علیه وسلم یگانه زمانه خود باشد و بر همه هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور
سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان بودند قدس الله سره الاقدس
پس خدمت شیخ سالها با انکسار و ذلت و افتقار تمام در عتبه علیه گذرانید چنانکه
دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخاکساری و بیمقداری شیخ طاهر
دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از درویشان التماس آن می نمودی که کناس را
منع کنند و تطهیر خلاها را باو واگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفهیم صاحبزادهای
کبار سلمهم الله سبحانه جهد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکه از زبان مبارک
مخدوم زادها مکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر مایان ثابت است
که از عهده شکر آن نتوانیم بیرون آمد جزاه الله عنا خیر الجزاء و خود حضرت ایشان
قدس سره نیز فرمودند که محمد تقی را هم بشیخ طاهر سپاریم که چون برادران
از نسبت انفاس شیخ با عمل شود اما الحال شیخ طاهر را آن فراغ کمی مانده

با این مولویت رعایت آداب حضرت ایشان وهیبت آنحضرت آنقدر بر
شیخ مستولی بود که به تحریر نگنجد چنانکه روزے حضرت ایشان آنجناب را
امر بامامت کردند رنگش بگشت ولرزه بر اعضای او افتاد واز غایت
خشیت با وجود حفظ قرآن وعلم فراوان زمان زمان قراءة در گلویش گره می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار وادب وخدمت بل بهمین نظر اکثر خاصیت
آنحضرت قدس سره رسید بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک دگرمی کار بقضا
وحکمت ملک الجبار ابلیه عظمی روئے داده بود مجمل آن قضیه آنکه روزے
حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند وفرمودند که درین حلقه دیدم
که بر جبین یکی ازین یاران لفظ شقی مرقوم ست ازین سخن بر همه یاران هیبت
عظیم مستولی شد واز خوف وخشیت هر کدام بر خود لرزیدند وآن شخص شیخ طاهر بود
ومقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا وتوجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا آنکه
حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسالت ایشان را باجابت رسانید گویا حضرت
ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایماء نموده اند والحق در مکتوبے
بتقریب بیان قضاے معلق ومبرم اشعار باین امر فرموده بنگاشته اند
[illegible] که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ رفع آنرا معلق بامرے
ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه بآثار واخبار واجماع است معلوم
داشتم که بر قضاے مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العالی بیادم آمد که فرموده هیچکس را
در قضاے مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکے از اولیاے ترا
این دولت [illegible] من نیز امیدوارم والحاح نمودم باجابت رسید [illegible]

این سر نیز عطا فرموده وا نمایند که قضاے معلق دو قسم ست معلقے ست
که تعلیقش در لوح محفوظ مسطور ست و معلقی ست که تعلیقش در علم ماست این
قضیه و آنکه شیخ عبد القادر را دران تصرف عطا کرده اند داخل قسم ثانی ست
لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتهی ما حصل من کلامه الشریف
و نیز روزے شیخ طاهر را در ایام گرمی کار او از غلبه حال بر زبان رفت که
اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند میسر نشود که من فانی شده ام
و اتفاق این طائفه است که الفانی لا یرد این شطح او را یکی بسمع حضرت ایشان
قدس سره رسانید در حالیت رفته سلب احوال او نمودند شیخ بیچاره بعد اضطرار
چون ماهی بی آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را وسیله شفاعت ساخت
تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمه او کشیدند و باز به نسبتش رسانیدند بالجمله
بعد التیا و التی شیخ مشار الیه را حضرت ایشان قدس الله سره با حوالات علیه
نواخته بخلافت تعلیم طریقت در سلسله شریفه نقشبندیه سرافراز ساخته بارشاد
طالبه بلده لاهور رخصت فرمودند آنگاه از طریقه قادریه نیز مجازش گردانیدند
شیخ به بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان پرداخت و جمعی را از برکات
و افاضات خود بهره ور ساخت این فقرات که از بحر الکلم او منقول گردید بیان
علو حالات و فور برکات اوست سب منها بعرض اقدس میرساند چون از ان
آستانه علیا متوجه اینجانب شدم در هر قدمے با خود میگفتم ای نادان مقصد
خود را پس گذاشته کجا میروی اما از غیب کسے میگفت براهی شو بالجمله
کشان کشان باین شهر آوردند در گوشه مسجدے حیران نشسته بودم ناگاه روحانیت
حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه ظاهر شد باعث گفت که در پی کارے که
فرموده اند باید شد امتثالاً للامر او امر کم جمعیتے را مشغول ساختم

درین میان جوانے بلند استعدادی رسیده بمجرد شغل دادن و تمام بدنش
دفعةً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاه شد دیگر طالبان نیز جمعیت و حضورها
بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را که پیر دستگیر در بیان مقامات
خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان
آورده بعضے چیزهاے دیگر بآن از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا
حامد آن مکتوب را پیش علامة الانام مولانا عبد السلام برد مولانا بعد از
مطالعه گفتند هیچ شبه وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان
بسته شد سب **منها** حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی
ما ناقابلان هزار عارست فکیف که خود را در زمرهٔ بندگان آن آستان شماریم
که هر چه از انجاست همه خیر محض هست و هر چه از ینجاست شر محض لیکن پایهٔ
بآن همه بیچید نسبت لیکن چون از خاک مذلت بر داشته اند و بعرض حال امر
فرموده گستاخی میرود قبله گاها نسبتهای طرق ثلثه جلوه گرند و مشائخ آن
فوج فوج تشریف مے آرند والطاف کثیره می نمایند خصوصاً حضرت خواجه
بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله تعالی
اسرارهم و نیز در حلقهٔ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پناه با بسیار از صحابه
و مشائخ علیه و علیهم السلام والتحیة آمده مدتی مے نشستند و نوازشها می نمودند
در عشرهٔ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
علی ابیها و علیها الصلوٰة والسلام نیز الطاف بسیار نمودند و به تشریفات
نواختند و در ضمن این وقائع عروج و نزول بار ها واقع شد بعد از طے
مقامات کثیره خود را در خدمت روضهٔ منوره حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم یافتم بعد از ان روضهٔ مبارک را در منزل خود دیدم بعد از ان بنوری که

ازان روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت وبحقیقة آن نیز مشرف ساختند
وتنکرار انجا رسید بعد ازان ظاهر شد که محبت تمامه از روی کار زائل شد و
حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمه ومحادثه نیز وقوع یافت
بعد ازان جهل ونکرت صرف روی نمود وحالا نه وصل ست ونه فقد ونه طلب
ونه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً ونه نفیاً ب منها
از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد با این همه از اثر
عنایات حضرت ایشان احوال متزاید ومتصاعد ست قبل ازین هر یک
از نسبت ثلثه یعنی نقشبندیه وقادریه وچشتیه نوبت بنوبت روی میداد ند
احیاناً باهم خلط می شدند گاه غالب ومغلوب نیز می بودند الحال هر نسبت
یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگرے غلبه میکند وسیر در نسبت مشائخ کم
شده ست مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر بطریق عنف
ولطف بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود انتهی در اثنائے این گرمی
ارشاد وهدایت خدمت شیخ از وفور بی تعینی وتفرید دل شیوه پیش گرفت
که آیندگان کمتر نتیجه تمتع یابند بعد از استماع این معنی و وصول عریضه
او حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب
فرحت گشت از علاوه والتذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت
افزود ای برادر حق سبحانه وتعالی شما را این منصب کرامت فرموده است
شکر این نعمت را بروجه اتم ادا نمائید ومحافظت کنید که امری صادر نشود
که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامتیه ست که بشیخی ودعوة
کاری ندارند بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را

خلط نمائید و در صحبت شیخی آرزوی ملامت کنید که ظلم ست و در نظر مریدان خود را
متحمل وا رسید و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط ننمائید که باعث استخفاف است
که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمائید
حتی الامکان عمل بر رخصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض
دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده است که ریاء العارفین خیر من اخلاص
المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال
عارفان اسباب تقلید است و طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند پس
این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از ینجا کسی
گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بعمل
احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان
در اتیان اعمال بسائر طالبان برابرند و در اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست
غایة ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است
نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا می نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت
نمائید که اکثر خلائق درین اوان هنگامه طلبانه کاری بوقوع نیاید که منافی
آن مقام باشد و جبال راسخین را کار رسانند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
ذوالمنه و دیگر از جمله نصیحتهای مشایخ نوشته بودند و چه آنرا مکرر بشما بالمشافهه
گفته شده است ما ورای آن چیزی نمی‌شنوند که در آن خیر نیست زیاده چه نویسد
والسلام چون این مکتوب [illegible] رحمت شمامه [illegible] بان حضرت
نوشته شد که این وقت [illegible] قبله [illegible] عفو [illegible]

داکرده بفریاد وفغان منتظر دانه می باشد حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین است
بی امداد آنحضرت جای فقیر جز بادیهٔ خسارت و ضلالت نیست بهر حالی که در معرض
عرض می آرد شمهٔ ایست از آثار قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین
دولت عظمی چه مناسبت اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه وسلم
هیچ نیست مع قطع النظر عن المشیخة والملاقة همه را افزاید بر اتباع سعی دارند و در
سرانجام این کار یعنی مشیخت نمی بینند غریب و مسکین افتاده بحدیثی هذا و یعیشنی
اخر حقیقت حال فقر است انتهی بالجمله شیخ در بلده لاهور تا امروز بافاده طلبه
علوم دینی و افاضه سالکان براه یقین مشتغل است و در تشرع و اتباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت وحید زمان هیچ یکی از اهل دنیا آشنائی نمی نماید
فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد دیگر از اهل توفیق
و صلاح اگر جز وسے چیزی می آورد میگرفت از همه بسیار هست و پای همت در دامن
عزلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان خرقه پوش رکوه و عصا
بر کف و ردا بر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت ایشان آمده چند روز در سرهند
شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت ایشان قدس سره در لاهور تشریف
داشتند روزی سواره از پیش زاویه شیخ مرور نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ
مشار الیه خبر یافته عریان با طاقیه و ازار در عنان آن شاهسوار شتافت
حضرت ایشان تبسم کنان شیخ را بزاویه شیخ اشاره نموده این مصرع خواندند مصرع
آنجا که نسیم رسد با صبا وزد و شیخ را رخصت فرموده در غیبت او مدح آنجناب
بسیار بر زبان راندند سایه افادت و افاضت او بر مفارق تلامید و مریدان مدام
باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگزادهای هندوستان است
در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز ذوقی و شوقی تحصیل نموده اند

اما بدرویشان اعتقادی نداشت بل باقامت صلوة سفر و حضر نیز نمی پرداخت از زبان
شیخ مشار الیه شنودم که گفت سهاران سال که در خدمت حضرت ایشان بتحصیل
علوم مشتغل بودم مرا بیکی از جوانان صاحب جمال تعلقی بود در میان درس و سبق
دلم می طلبید که کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظاره و مطالعه ورق روی او رسم
در اثنا روزی حضرت ایشان فرمودند ای فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیه احتراز باید نمود که ارتکاب اعمال سیئه در حصول علم ظاهر نیز مثمر بی برکتی
گفتم از بسیار مردم این نصایح شنوده ام اگر جذبی فرمایید و کراماتی نمایید که
بوسیله آن در زمره صلحا درآیم شاید و اگر نه از نصیحت کاری نگشاید ایشان
لحظه خاموش گشته فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چه رو دهد اتفاقا
فردای موعود آن برنا که مرا بوی دلبستگی بود بجامه من آمد مرا دل نداد که از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سه روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردی
که خلاف وعده کردی اکنون که آمده هم مبارک است برو وضو کرده دوگانه
ادا نموده بیا چنان کردم مرا بخلوتی بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجه نمودند
چنانکه از مستی و بیخودی برخاک افتادم و همچنان مرا برداشته بخانه من بردند
بعد از یک روز بافاقت آمدم پس از ان دلم از ان گرفتاری و از همه تعلقها
سرد شده بود و ملازم خدمت لازم السعادة شدم و بهمین نظر کیمیا اثر هر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتهی بالجمله مدت الیه سالها
دران آستان گذرانده دید آنچه دید تا آنکه حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
طریقت داده او در بلده سهارنپور که وطن مالوف او بود رفته بارشاد
و هدایت طالبان مشغول گشت بعد از چندگاه به بلده آگره که آن بلده از خلفای این سلسله
علیه خالی بود فرستادند و فرمودند که ان شاء الله ... ... بالای ولی امر

ازانجا که برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره لیکن آن
آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد در بنولا ابلیس تلبیس بعضی
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستدعی گشت و دریافت
که خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند که
وقت همان بود حالا اگر بروی تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد با امید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة و مرجع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و ادب ازان گروه
جمعی که بخدمتش رسیدند با نها نصایح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد و بلکه بعضی وقائع و کشوف که اظهار آنها القاط فتنه
می نمود بگوش منکران رسانید تا بجائی رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه
آن شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سرایت نمود و سلطان
آن وقت که باین طائفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده
ایذا نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد
و عذرها خواست اما و برا این سوء ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش
پیدا شد و بر بعضی دیار معتبره او اعدا ایشان غلبه نموده در تصرف خود آوردند
چند وقت بشغفها زمانها مبتلا گشت تا بجهان رفت بعد ازان قضیه مذکوره شیخ
بدیع الدین بوطن خود سهارنپور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه گزیده و

نبه کرد مراقبت وانس والفت آرمیده با وجودکه سال عمر شان به پنجاه رسیده بود حفظ
قرآن مجید نمودند با افاده وافاضه طالبان علوم دینی ویقینی مشتغل ست در آن
ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسید و دران مسطور بود
که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشارتهای خاص می یابد و عنایتها مینمایند
ونصایح سیفیر یا شنید روزی فرمودند انت سراج الهند و باز باید طاعت امر نمودند
انتهی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند ب الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی رقیمه شریفه خوش وقت ساخت و واقعات مبشر اند
وقابل تاویل اما هر چند باول اند مستور اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی
کل شیء قدیر و چون باز باید عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید غنیمت
دانند که این دار دار عمل ست والله الموفق این چند فقره که از عرایض شیخ
بدیع الدین منقول میگردد دلیل ست بعلو حال او و ارشاد و کمال او و استقامت
وشکیبائی او برآزار اهل ما ست ب منها عرضه داشت کمترین خدمه
آستانه معلی بدیع بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبه
آمانی و آمال بر وجه استقامت ست و هیچ گونه در عزیمت امور فتور راه نیافته امید میدارد
که بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هر چند هوا
گونا گون پیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار و دست خلل در آن ندارد و اکثر اوقات واقعه
که حکم الهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بآن اعلام
می بخشند بی آنکه قصد یاد تعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیبه یابد که
عرض کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم
کارند و احوالهای بلند هم گذرانند و حضور نقشبندیه را دریافته اند مدت کلام
ساخته اند و بعضی لطیفهای جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را

بدیهی اولی میدانند آنچه از صدقه آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت
را باین مقامات چه نسبت و باین دولت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه
از کثرت التذاذ ترک خان و مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار
میدهند و آنها را تکلیف بوضع سابق می‌نمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل
دیگر شغل کرده اند الحال که درین طریقه علیه داخل شده اند خیلی متلذذ اند
و بر عمر گذشته متاسف از نجبت یکی از مشایخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجایی که
باین طریقه و اعزه آن سخنان بیهوده میگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاده
تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعزه
دشنامها دادند چون از ناسالایقی قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر
مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه آنحضرت بدولت مشاهده سرافرازانه
ساختند و نیز آرزو ولی که داشت که یکبار نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها
من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نمایید هم سر ستانیده و از انوار و
کمالات آن پرتوی یابد حق سبحانه بمحض فضل و کرم شبی بعد از نماز تهجد
بان دولت رسانید چنان معلوم گشت و اهتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد و بوسیله ایشان بان درگاه
رسیدن دشوار است و از انوار این مقام اقتباس مینمایند مگر اولیا که بکمال
متابعت سرور انبیا علیه و علیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند شرعیه
مقاصد سلامت آنچه را بوسیله از صدقه خادمان این درگاه میدانند در کونین
غیر از توجه حضرت ایشان مربی ندارد همیشه از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید
که این ناقابل را استعداد ازلی و ابدی در محبت و خدمت فاکروبان آن درگاه
بشر بدو دیدار ... همرده ... گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام

انتهی از زبان مبارک مخدوم نادها سلمهم الله سبحانه بشنودم که فرمودند
از مردم صالح صادق القول چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیدم
ماناکه ظهور خوارق از آنجناب از اثر آن کلمه حضرت ایشان قدس سره
باشد که در کتوبی بانجناب نگاشته اند که طلب کرامات نموده اید مهیا
باشید فان مع العسر یسرا انتهی از انجمله است آنکه در ایامے که حضرت
ایشان را قدس الله سره سلطان وقت بعتاب تمام به آگره طلبیده بود یکی
یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهرے بل خویشی
داشت لیکن باین دو عزیز در غایت عداوت بود شیخ مذکور را تصور آنکه
مبادا آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانه او
رفت و بانکسار و افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد
که اقربا هر چند دشمن و دل آزار اند اما در وقت اضطرار خویشان را
مددگار اند آن بے سعادت بیش از بیش در نخوت و عداوت خویش
برفت و گفت مرا چندین سال است میر آمده حالا بنگر که چه میکنم مولانا
در غضب رفت و درشوریده و گفت بنگر که کدام بیشتر کار میکند می کنیم
و بخاطر خسته بزاویه خود رفت و متوجه گشت آن مفسد بیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد پتنی سلمه الله
تعالی آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشته بهمت
سلوک این راه گماشت بخدمت بسیار از دوستان کشور ... و ... ان
رسید اما از هیچ کس مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه تائید توفیق زمام همتی
... روی با ستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت ... تعلیم ذکر ... طریقه
علیه ... [illegible] ... نموده ... از ... ایشان ...

رسید که حضرت ایشان حقیقت آن روز در یکی از عرایض بحضرت خواجه قدس سرهما
چنین نوشته اند شیخ نور نقطه پایان فرو رفته است و کار جذبه را بانجام رسانیده
و به جزئیت انتقام رسیده و فرق را من توجه بنهایت برده اول صفات
بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ خالی یافته بعد از آن
صفات را از ذات جدا مشاهده نموده و باین دید تا چار مقام جذبه رسانیده
حالا عالم و خود را چنان گم ساخته که نه باحاطه قایل است و نه بمعیت و چنان
بالبطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتهی کلامه الشریف
بعد ازین مرحوم نیز شیخ مشار الیه سالهای بسیار در آستان حضرت ایشان
بتجدید خدمات شایسته گذرانید تا بحدی که ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان
اورا اجازه تعلیم طریقت داده بشهر پتنه که از بلاد مشهوره معموره هندوستان است
مرخص فرمودند حسب الامر بآنجا رفت لیکن از وفور تفرید اکثر در مغاره و زوایا
میگذرانید و از صحبت خلق اجتناب مینمود چون این معنی بحضرت ایشان رسید
این مکتوب بوی مرسل داشتند سبحانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مرادا اینکه آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و اجتناب از نواهی
چاره نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم
لامر الله و الشفقة علی خلق الله بیان ادای این دو حقوق پیغمبر باید بمراعات
شعار این و الالتفات تا به پیر اقتدا هر یکی از ان دو امر قصور است و کوتاهی
پیغمبر و از کل از کمال بیرون تحمل اذای خلق ضروری آمد و حسن ... شریعت
پیش ایشان واجب گشت لی و داعی نمی رسید و بی پروائی نمی شاید
... که عاشق شد اگر چه نازنین عالم است نازکی کی راست آید باری باید
چون در صحبت بوده اند و سوا ... از اطاله چون اعتراض نموده فقره

اقتصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها
السلام والصلوة والتحیة انتهی شیخ حسب الامر در کنار شهر مذکور بر ساحل دریای
گنگ آمده چون بلبل شوریده از کاه و گیاه کاشانه پرداخته و نیز مثل آن مسجد ساخته
با عیال و اطفال دران کاشانه بسر میبردند و دران مسجد باداء صلوات و طاعات و افادهٔ
علوم دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال می‌نماید از خاص اصحاب حضرت ایشان
شنوده‌ام که گفت ازان حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد از رجال الله
است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا و هم از بعض مخلصان حضرت ایشان
مسموع گردیده که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان این حکایت
کردند یکبار حضرت ایشان بدهلی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین احمد
سلمه الله و بعض اعزه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین درس بخاطر
خطور کرده باشند که حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر است
پس ما را ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشعر شده بیتابانه تمام
مشار الیهما را از فیروزآباد بیرون کردند تا چار روزها بر سرایهای گشتند و شبها
آمده بیرون دروازه قلعه فیروزی میگذرانیدند تا آنکه جناب خواجه حسام الدین
سلمه الله تعالی بشفاعت در آمدند حضرت ایشان فرمودند بگذارید که ایشان نفسهای سرکش
فربه دارند خواجه مذکور معروض داشتند که بعض حجره های زیر مسجد فیروزی مدتهاست که
سرقین وغیره ملوث مانده اگر حکم شود مشار الیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند
که هم کسر نفس و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو
خردمند چوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنها را طلبیده باشفاق

نواختند لمؤلفه راهرو بیخود دل رهبر شود سند طبیب با جان برد بیمار گر جان شود
سند طبیب شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی آنجناب از اقصای
ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم لاهور آمده بود و بعد از فراغ تحصیل
متوجه وطن مألوف شد چون بدار السلطنة آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمن مفتی
کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و مستقیم
دیدیم بشیخ قرار داده شد که تا در آگره باشند با هم همسایه و همنشین باشیم و صحبت
کتاب در میان آریم روزی تقریب مشایخ و علم تصوف شد شیخ را بدین طائفه
منکر و معترض یافتیم بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طائفه بود در مسئله
توحید وجود و بحضرت ایشان مومی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله بود
روزی گذشته بود که حضرت ایشان از سرهند باگره تشریف آوردند و در همسایگی ما
منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود با اضطراب تمام بخانه ما آمده گفت الحال
من ازین محله بجای دیگر انتقال مینمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست
بمن سپارید گفتیم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد که
فلان اینجا آمده گفتیم فلان مرد صالح و عالم است اینهمه ناخوشی از بهر چیست گفت
من با این مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب جوار ملاقاتی روی خواهد نمود اگر
جمع نشویم مشکل و اگر شویم از آن مشکل تر که تاب ابتلای آمدن اینجا هم سخنان ایشان ندارم
این گفت و مرخص شده بمحله دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز برای جزوی که مانده بود
بخانه ما آمد با هم نشسته بودیم و سخن ملکی میرفت که ناگاه یکی آمد که حضرت ایشان آمده
بدروازه ایستاده اند مراجعت شما آمده که چه باشد شیخ حمید متحیر شد و از آمدن خود
پشیمان گشت من بپذیرائی ایشان شدم چون در آمدند نشستند فرمودند ما مستفتی
آمده ایم عرض کردیم که کدام مسئله باشد که از ایشان پوشیده بود فرمودند

چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما پرسیده شود بعد از ادای مسئله که
آن در خانه ظهور و اشتهار بود رو بجانب شیخ حمید کرده فرمودند که ما ای شیخ حمید
اینجا بوده ایم و یک دو نظر بکیفیت تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند
آنگاه برخاستند هر چند التماس شود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره
در میان آید نپذیرفتند و برخاستند بمشایعت تا بیرون دروازه شهر همگان
من آنکه شیخ حمید از جای خود هم برنخاسته باشد دیدیم که مشار الیه در قفای من
می آید چون من حضرت ایشان را وداع کردم شیخ حمید را برابر خود ندیدم خواستم
که بخانه خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت
ایشان می رود و آن حضرت با وی غیر ملتفت تا همچنان بمنزل در آمدند و شیخ حمید
بر در دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و ناکس الرؤس ایستاده بماند بعد از مدتی
او را طلبیده با بیعت و تعلیم طریقت و اعطای خرقه بنسبت منور ساختند تا یک چندی
مشغول بوده شد در خدمت و صحبت ایشان مشغول که آشنائی ها و یادگشت خویش
که با آنها تعلق تمام داشت از خاطرش بالکل رفت بعد از چندی در حضرت ایشان
در سر سید شدند همچنان پیاده در خدمت ایشان میرفت خواجه بابا الرحمن که
ناقل این مقوله است گفت مرا شبیه این امر مخلصان ایشان ساخت آمده
مرید شدم بعد از شرف ارادت روزی یکی از اعاظم امرا که در حق حضرت ایشان
اعتقادی درست نداشت از من پرسید که شما از علما و فضلای روزگارید از شیخ
چه کرامت دیدید که مرید شدید گفتم ما حاجتی از اهل علم هیچ کرامت و کسی را از اهل
زمانه ایم که عالم عامل باشد و در متابعت آنسرور صلی الله علیه وسلم اقتدا داشته و علما
و عملا کامل از اکابر این روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده
گرفت این اعتقاد ملایم حال اهل علم است کرامتی بگوئید که مناسب حال ما باشد

سن قضیه شیخ حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع
و درایت شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین
شدیم و چون شیخ مشار الیه بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن
انکار او منجر بقدح بعضے اولیای کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت
ایشان نسبت توحید وجود بنهجے بروے مستولی شد که بهر شئے از اشیا
عشقبازی خاص داشت و از حرکات و سکنات هر انسانی و حیوانی کدا نفحه
میرفت خادمے مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله حکایت کردند در ان ایام روزی
باتفاق شیخ حمید بجاے میرفتیم در راه حیوانی افتاده بود مرده و دندانهاے
وی وا مانده شیخ را از دیدن او حالی عجب درگرفت و گفت یا رب این چه ادا
ست باین کسوت در آمدن و خود را چنین وا نمودن بالجمله قریب
دو سال در عتبه حضرت ایشان بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برده احوالات
عجیبه و مقامات غریبه بهم رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت داده
بوطنش فرستادند و این اجازت نامه نگاشتند هو اما بعد الحمد و الصلوة
فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی
النقشبندی رحمهما الله سبحانه رحمة واسعة ان الاخ العالم و الصدیق
الصالح جامع العلوم الشرعیة و الطریقة و الحقیقة الشیخ حمید البنگالی وفقه الله
سبحانه لما یحب و یرضاه لما قطع منازل السلوک و عرج معارج الجذبة
و وصل الی درجة الولایة بعد ان حصل له اندراج النهایة فی البدایة
اجزت له بتعلیم الطریقة علی طریقة المشائخ النقشبندیة قدس الله تعالی
اسرارهم الطالبین المسترشدین و المریدین المخلصین بعد الاستخارة و
حصول الاذن من الله سبحانه و المسئول من الله سبحانه ان یعصمه

عما لا یلیق و بحفظه عما لا ینبغی و ان یثبت علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات چون سنت مشائخ ست قدس الله اسرارهم که در وقت خلافت خرقه
عنایت میکنند شیخ عرض نمود که کفش پای مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس
کفش یک پای عنایت فرمودند شیخ آنرا در دهان گرفته رجع القهقری کرده مرخص
شده تا حال که زیاده از بیست سال گذشته آن کفش در ان دیار متبرک و
مزار ست و اهل حاجات و ارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا
می آرند و مرادات میرسند تا بحدی که احتیاج اطبا در ان صوب کمتر ست بالجمله شیخ
از دولت آن کفش یافت انچه یافت ؎ اگر خالی ازین کوی بسر آید ٭ مرا بهتر ز حسن
افسر آید ٭ و چون وطن او در اقصای بنگاله بود و ذو العیال و الاطفال بگیرد شد
آستان بوسیدن نتوانسته تا امروز در ان حدود میرسند افاضه و افاده است
جمعی از طلبهٔ علوم دینی و طائفه از سالکان طریق یقینی از برکات او بهره ورند اللهم
کثّر اخواننا فی الدین و سلّم ایماننا بحق سید المرسلین و آله الطیبین و اصحابه الکاملین
و اتباعه العالمین این مکتوب شریف که مشتمل ضروریات راه ست حضرت ایشان
قدس سره بشیخ نوشته اند ؎ الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی
سید المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجا که روز بروز
موجب ازدیاد شکر ست و همین توقع را در باره دوستان دور افتاده دارد
ای عزیز درین راه خیب الغیب بمنزلهٔ اقدام سالکان بسیار ست سرّ شریعت را
در اعتقادیات و عملیات نیک نگاهداشته زندگانی فرمائید در حضور و غیبت این
نصیحت ست مبادا غفلت واقع شود از اغلاط این راه می نویسد و نشان علی سبیل
التعیین بنیاد یا نیز اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در ما ورای جزئیات مذکوره باندازه
آن کار خواهند فرمود بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک

در مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقت افضلیت آنها باجماع علما ثابت
شده است به یقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگواران است همی یابد
بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلائق اند قطعاً علیهم الصلوات
والتسلیمات واقع شود عیاذاً بالله سبحانه من ذلک منشاء غلط حیبی را آنست
که هر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسمی است که مبادی تعینات وجود ایشان
است و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج دران اسما است فی ازان
اسما الی ما شاء الله تعالی اما با وجود این عروج ماوی و منزل هر کدام ازیشان
همان اسم است که مبدای تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که
ایشان را جوید اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج
همان اسما است و عروج و هبوط ازان اسما بواسطه عروض عوارض
است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم ازان اسما
نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سبحانه ازان که آن توهم
یقین سابق را زائل گرداند و در فضیلت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و
او نیز اولیای که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد درین مقام از مزال اقدام سالکان است
دران وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بی نهایت فرموده اند
و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما امکنه طبعیه عروجی ایشان است و او را
نیز در انجا مکانی طبعی هست که ادون آن اسما است و نزول ازانها چه فضیلت بر
باعتبار اقدمیت اسم اوست که مبدا تعین او گشته است ازینجا فضیلت اسمی است الخ
از بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیت کبری را
حائل نیابد و بی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه نیز ازین
جماعه است این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدای تعین برزخیت کبری است

بفوق گذشته اند توهم کرده که برزخیه کبری درمیان حائل نمانده است و از برزخیه
کبری حضرت رسالت خاتمیة علیه وعلی آله الصلوة والسلام مراد گذاشته اند و حقیقت
معامله آنست که بالا گذشت و منشاء آن غلط بمعنی دیگر یا آنکه چون سیر سالک در اسم
واقع شود که مبداء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه
جامعیت ایشان بواسطه جامعیت همان اسم است پس ناچار در ضمن اسمائیکه
مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز با آن سیر قطع خواهد کرد و از سر کیا
گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیة خود پیدا خواهد کرد نشنیده اند که آنچه
او دیده است از مقامات مشایخ و از آنجا گذشته انموذجی است از مقامات
ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگران را
اجزای خود می انگارد لاجرم توهم اولویت خود پیدا می آرد و درین مقام شیخ بسطام
بگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر ندیده اند که ارفعیة لوای او از لوای
پیغمبر نیست علیه وعلی آله الصلوة والسلام بلکه از انموذج لوای اوست علیه السلام
که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از سعت
قلب خود که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب عارف نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز
اشتباه انموذج بحقیقت است والا عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم فرموده
قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر عشیر
از آن در قلب نیست اگر چه قلب عارف باشد رؤیة اخروی که بظهور عرش متحقق خواهد
این سخن را بمثالی واضح گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر
بر جامعیت خود افتد و عناصر و افلاک را اجزای خود بیند و چون این دید بغایت آید
دور نباشد که بگوید که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم ترم [illegible]
عاقلان می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزای خود است و کره زمین و سموات

فی الحقیقت اجزای او نیستند انموذجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلام
او از آن انموذجات است که اجزای وی اند نه از حقیقت کرهٔ ارضی و سماوی و
بهمین اشتباه انموذج شی بحقیقت شی صاحب فتوحات مکیه گفته است
که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقائق کونی و الهی
پس اجمع باشد ندانسته اند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبه الوهیت است انموذجی
از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که
عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست ما للتراب و
رب الارباب و همچنین درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه
هست که پندارد که بعضی از اکابر که متقین اند از وی افضل اند بتوسط او و بعضی از درجات
فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است
عیاذاً بالله سبحانه که باین گمان خود را افضل داند و بخسارت ابدی بپیوندد و چه عجب
و کدام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در تصرف زمینداری
که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمیندار اسعافی از مقامات برسد و
بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی است
که خارج بحث است چه هر حجام و حائک ببعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذو فنون
و حکیم ذو فنون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است
فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباهات
بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتها این حالت
داشت مع ذلک حفظ خداوندی جل شانه شامل حال او بوده که در یقین سابق
سر موی تذبذب نرفته و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافته لله سبحانه
الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر شد در حیز اعتبار

نمی آورد بر محامل نیک صرف میکرد مجملاً اینقدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف
این زیادتی راجع بفضل جزئی خواهد بود هرچند این وسوسه معارض میشد که مدار
فضل بر قرب الهی ست جل سلطانه و این زیادتی در آن قرب ست پس جزئی
چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثوراً میگشت و هیچ
اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا میآورد و بتضرع و زاری دعا میکرد
که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر موئی منکشف
نگردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توهمات مسائلت فرمایند و غلبه این خوف بیقرار دلی آرام ساخت و التجا و تضرع
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید
اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون
خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی
وانمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام که
رحمت عالمیان ست درینوقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم
گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل شده است
قرب ظلی ست از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص باسمی ست که رب اوست پس موجب
فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بنحوی منکشف گردانیدند که جای
ریب نماند و محل این بار بکلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم که محل اشتباه
دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته بود و منتشر گشته
خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح گشته است
بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کارست تا مردم از آن علوم
خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تاویل نکنند که درین باب راه

غیب الغیب این گلها بسیار می شگفد جمع را بهدایت می برد و جمعی دیگر را بضلالت
رهنمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند که اکثر
از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند و راه راست را گم کرده منشاء آن دخول
در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
والسلام انتهی مکتوبه الشریفه راقم این حروف گوید که حضرت ایشان در رقیمه که
بحضرت مخدوم زاده کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت آنجا معامله
عروج مسالک را از اسماء مبادی تعینات بزرگان بمثالی واضح گردانیده اند و آن
اینست که رقم نموده اند که ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزای
ارضی و اجزای ناریست وقتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای
ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان قوی
باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
آبی و اجزای هوای که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده
بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر ست
از مرتبه اجزای آبی و اجزای هوای چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است
نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و
بمرکز طبیعی خود رسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج ان سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوة جذبهٔ عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات ست
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجه آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظلی و مثالی
است و منتهی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که [illegible]

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا استتار ظل شئے ست

بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی

بحرمة سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله وصحبه الصلوة والتسلیمات اتمها

واکملها **شیخ مزمل رحمه الله تعالی** وے نیز از قدمای اصحاب

حضرت ایشان ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر شرف خدمات

حضور عالی اقدام مینمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن

اخلاق ومکارم اوصاف بی نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ

مشار الیه ازین نسبت آنحضرت پیداست که حضرت ایشان در عرضه داشتے

بحضرت خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را کم می یابد وصفات را از

اصل مے بیند ومطلق را در همه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بی اعتبار

مے داند بلکه هیچ مے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالهاے

فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانید

وبزواید فوائد رسید وبتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان

بمخلص نوشته اند مسطور ست که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد

وخود را با ایشان باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم ست وامثال این

عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر انتهی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے

شیخ مذکور بعضے از جبال وشعاف زآخند ولبسیر رفته بودنا گاه جهت گرفتن جانور

بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر

شد وازین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آندم در سرهند

تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده میشود

که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودست و پاے میزند که ازان برآید

تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان و
درویشان گردید و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از
صحرانشینان که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد انجماعه آمده شیخ را بنهایا
ازان مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود هزاره و بیست و شش با خسرة
نشتافت حضرت ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد
شاد فرمودند رحمه الله تعالی **شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی**
وی را وائل از عسکریان بود در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکی از قلاع بود
و در راه آن سفر شبی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر
و خلفای و اصحاب دیگر رضی الله عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور
ویرا فرموده اند که بعد از انقضای این سفر تو از میان ایشان بیرون شو
و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر بامر آن سرور صلی الله علیه وسلم
ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت
ازان سفر چون عسکر بجزیره از طخارستان و اشجارستان رسید وی از
مرکب پیاده شده در آن درآمد خادمش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتی
انتظار کشید چون اثری ندید بمنزل رفت و چند آشنا بالش تجسس نمودند
چیزی نیافتند وی در آن جزیره بجوانی ملاقی شد لباسهای خود بوی
داد و پلاسی از وی بستد و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود در
چون نزد متعلقان او حیات و ممات او مجهول بود بنسبت آنکه اهلیه خود را اطلاق الغیاب
گردانند بخانه شد و نزد وی بخود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا را
تو بر چیست آن شیرزن گفت من نیز موافقت کردم و زنده در پوشیده و عصا
بگرفت و کمر دربست و با شوهر رفیق الطریق شد و بخدمت یکی از مشایخ آن حدود

که از صاحب‌دلان بود رسید وی گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد
بعد دو سه ماه و لاهور پیش اشارت کرد چون ازین طریقه علیه دران ایام صیت
حضرت ما مصرعه خواجه فانی زخود باقی بحق + قدس الله تعالی سره آفتاب
جهانتاب بود و سامعه افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست بشهر آن
رسیدن او چند روز آنحضرت بسرای باقی رحلت فرموده بودند حیران ماند
بزبان محرمی ما وی توفیق وی را بحضرت ایشان رضی الله عنه که جانشین حضرت
حضرت خواجه بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت شرف انابت و ذکر مشرف شد
و آن آستانه علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم که وی تنها در خلوات
و جلوات همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم مشاهد می بود
گویند از آنجا که مولانا ترک و ساده لوح است بعضی احوالات و مکاشفات
خود را بآن شیوه بعرض میرساند که ناچار حضرت ایشان متبسم می‌گشتند و گاه در
استماع معارف بلند بنوعی آه سرد و بلی بر زبان میراند و سر می جنباند که
حضرت ایشان بطیب می فرمودند بدان مانند که این اسرار بر مولانا ظاهر شده
و ما نحسبهم الیهم بالجمله بعد از تحلی بزیور حالات و خوابات حضرت ایشان
وی را اجازت تعلیم طریقت داده بجونپور فرستادند لیکن وی به شیوه که
او داند در گفتگو و نشست و برخاست شیوه گرفته که تحقیق او را از ملامتیه ساخته
و طلاب را بوی ازین راه رجوع کمتر ساختند در ایامی که حضرت ایشان در
اجمیر تشریف داشتند و راقم در خدمت بود خبر رحلت مولانا رسید که در آن
سر قوم بود و طلابان را این فقیر بدوستی نسبت حضرت ایشان فرمودند
عجب مردی ساده دل است ملاک امر محافظه احوال و افکار و تفهیم ایمان
و مآل خود است درین ضمن هر کرا حق سبحانه برساند و تعلیم و تربیت او مامور

گردانند حسب الامر خالصاً لوجه الله بدان باید پرداخت ونیز برای
انجذاب دلهای طلاب وضعی که ملامت را آنجا راه نبود اختیار باید نمود و الظاہر
حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بوی نیز نگاشته اند مقصود از
اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق
جل وعلا رهنمونی نمایند وخود ہم باتفاق طالبان مشغولی کنند و ترقیات
نمایند این سر رشته را نیک نگاه داشته سعی کنند که بقایای هستی خود را برون بند
و کوشش نمایند که مسترشدان نیز بابن دولت مشرف شوند نه آنکه این
اجازت در توہم کمال وتکمیل اندازد واز مقصود باز دارد وما علی الرسول الا البلاغ
انتہی واین مکتوب عزیز والا که بطریق اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان
است قدس الله سره نیز از ان حضرت بمولانا صدور یافته الحمد لله رب العالمین
والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاہرین آنچه بر ما فقیران لازم است
دوام ذلت وافتقار وانکسار وتضرع والتجا وادای وظائف عبودیه
ومحافظت حدود شرعیه ومتابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام
والتحیه وتصحیح نیات وتحصیل خیرات وتخلیص بواطن وتسلیم ظواهر ودید عیوب
ومشاہدهٔ استیلاء ذنوب وخوف انتقام علام الغیوب وقلیل پنداشتن حسنات
خود را اگرچه بسیار باشد وکثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک بود وترسان
ولرزان بودن از شهرت وقبول خلق قال علیه الصلوٰة والسلام بحسب امرء
من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله ومتهم داشتن
افعال ونیات اگرچه مثل فلق صبح باشد وعدم اعتنا باحوال ومواجید
خود اگرچه صحیح ومطابق باشد اعتنا ونباید کرد ومستحسن نباید پنداشت مجیبه و
تائید دینها وتقویت ملت را وترویج شریعت ودعوت خلق را بحق جل وعلا

چه این قسم تائید گاه است که از کافر و فاجر هم آید قال علیه الصلوة والسلام
ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدی که بطلب آید و ارادهٔ مشغولی
نماید آنرا در رنگ سیر و شیر باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی
و استدراج او نماید و اگر فرضاً در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند
آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن به ندامت و استغفار چندان نمایند که
اثری ازان سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید
نمایند که طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی او پیدا نشود که آن رشد
مرید ست و باعث خرابی هرچه اینجا همه دین خالص مطلب الا لله الدین الخالص
شرک را دران حضرت بهیچ وجه گنجایش نیست و بدانید که هر ظلمتی و کدورتی
که بر دل طاری گردد ازالهٔ آن بتوبه و استغفار و ندامت و التجا بسهل وجوه
میسر ست مگر ظلمت و کدورتی که از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود
که نفس سگ داند و نجس میسازد و در ازالهٔ آن تعسر تمام ست و تعذر بر کمال
صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم حب الدنیا رأس کل خطیئة نجانا الله
سبحانه وایاکم عن محبة الدنیا و اربابها والاختلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم
قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و داء عمیم انتهی ارشادی شیخ حمید با حسن
وجوه متردد آن حدود اند استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند
الباقی عند التلاقی مولانا یوسف سمرقندی
تعالی وی نیز از اصحاب صاحب نسبت حضرت خواجه باقی بالله قدس
و از فضائل بهرهٔ تمام داشت و کان حسن الاخلاق و طارح التکلفات بعد از
انتقال حضرت خواجه ملتزم آستان حضرت ایشان شد و در خدمت ایشان
بسرهند رفت و چند گاه آنجا گذرانید و از برکات الطاف بهشت آثار آنحضرت

نیز ترقیات نمود در بیان سلوک اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت
ایشان بیا لینش قدم رنجه نمودند متضرع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس
آخرین رسیده نظری و توجهی فرمایند که از مقصد اقصی چیزی یابد حضرت
ایشان را بر نیاز مندی او دل بکشاد متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشته
و فرمودند هان مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت
الحمد لله آنچه دل طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد از آن جان
بجانان سپرد رحمه الله سبحانه مولانا احمد برکی رحمه الله
تعالی برک بلده ایست میان کابل و قندهار آنجناب از علماء آن
بلده بود تاجری از دوستان و هم شهریان او که بهندوستان آمده بود
و بشرف آستان بوسی حضرت ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن باز گشته بود
و جزوی از مکاتیب عالیه آنحضرت با خود برده مولانا از وی احوال
اکابر هند پرسید وی ثنای حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت
و در اثنای چند نیز از مقولات ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه
آن نموده از حسن درایت و آثار سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پی برده
بلا هیچ اهمال متوجه بلده سرهند شریفه شد چون رسید بنظر التفات عنایات رسید و در
خدمت عالیه با خلاص و آداب و خدمات تمام بسر برده از میامن برکت صدق
ارادت و قبول خدمت بایک بحض عنایت بدرجه کمال و اکمال در مدت
یک هفته که در حضرت عالیه بسر برده سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد
و بوطنش رخصت داد در صحبت نموده حسب الامر باین کار شکرف پرداخت
و در هر چند گاه بزبان قلم احوال خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و مکاتیب
و خطابات مستعد میگشت چنانکه از مکاتیبی که بنام زد او گردیده معلوم گردد در ...

از مکاتیب که حضرت ایشان بوی مرسل داشته اند چنین بنگاشته اند
روزے توجہے بحال شما نموده آمد دید که مردم آن نواحے بجانب شما می دوند
و التجا بشما مے آرند معلوم شد که شما را امداد ازان زمین ساخته اند و مردم آنجا را حواله
بشما مربوط داشته فلله الحمد و المنة علی ذلک ظهور این معامله را از حجابه و اتفاقات
نه انکارند که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات
شمرند و ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرموده اند از عدم اطلاع کماینبغی
با احوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود نشمرند
احوال یاران در آئینه دارے کمالات شما کافی ست احوال شما ست که بطریق
انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شخص ما
ست او را ترقی واقع شده آنچه در غیبت و بی شعورے میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نسبت
در شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
هیچ نه بیند و از ماسواے او سبحانه در سینه او اندیشه هیچ نماند نه آنکه اشیا را
غیر او تعالی نه بیند و بعنوان ماسوے نداند این خود کثرت بینی ست
بلکه غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت تعبیر بفنا ست و منزل اول ست
از منازل این راه و بدونه خرط القتاد ہیچ کس را تا نگردد این فنا
نیست ره در بارگاه کبریا ؎ و نیز حضرت ایشان قدس الله سره
الاقدس در مکتوبی که بشیخ یوسف برکے نگاشته اند بتقریب آن معرفت
شهودے که برابا ے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شهود منزهی که از دو جهل
و فکرت دارد ابدا انما الشهاد بعید ست و لی مدد شیخ مقتدا این راه رفتن متعذر
نوشته اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علما ظاهر میدانند و او نیز

علم باحوال خود و یاران خود ندارد سرّش آنست که باطن او متوجه شهود ذات بحت ست
که موطن جهل ست و ایمان او در رنگ علما بالغیب ست باطن او از بلند فطرتی
التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او تنزلات صوفیه مفتون
سفر و برگشته وجود شریف او در آن نواحی مغتنم ست این حالت را که
از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او
نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولاناست عجیب ست که بر اهل کشف آن نواحی
مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر
انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود هزار و بیست و شش
[illegible] بحضرت ایشان بفاتحه و ادعیه کثیره روح او را شاد کردند و
دیده شد که هرگاه مذکور مولانا شده رحمت او نموده بالطاف تمام او را یاد کردند
و بیاران مولانا نوشتند که از برای مغفرت مولانا احمد علیه الرحمه [illegible] وجود
شریف مولانا [illegible] مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل و علا
و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده

مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالی

وی از قدمای
اصحاب حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی
از وی شنودم که گفت چون طلب [illegible] در من پیدا شد باکثر مشایخ و مجذوبان
که قریب بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک گشایشی دست نداد تا در یکی از جمعه
در آگره در مسجد جامع حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم
با آنحضرت انجذابی پدید آمد گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس
تعلیم ذکر نمودم باجابت رسید [illegible] در آن [illegible] اما از [illegible] استغنا
[illegible] خادمان ایشان را [illegible] شد [illegible] گریبان [illegible]

تا ماه مبارک رمضانے آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابه بمن بود شبے چون حضرت ایشان دست مبارک شستند غساله را
گو بنفسه پرده تمام در کشیدم آن آب اثر بسیاری فزای من شد که نوشیدن همان بود و
گشایشے در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین توجه و عنایت آنحضرت
بدرجه کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید و جمعے از طلاب را بفیض رسانید
راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک حضرت ایشان شنوده
روزے فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات صفاتیه بهره تمام گرفته
و نیز ازین عریضه مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد سبب هو عرضه داشت
کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض خادمان آن آستانه
میرساند غریب نوازا ذره پرورا از صدقه بندگان آن درگاه احوال و اوضاع
حسب المدعای مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد و در هر تجلی
فناے خاص حاصل میشود میداند که وراے این تجلی تجلی نخواهد بود و
ازین تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات نهاده است
از راه تفصیل بمطلوب رسیدن بعید و دشوار است رجا از درگاه آن قبله حقیقی
آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالاتے مشرف
ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد الحال نیز بتوجه خاص الخاص
پنهان سرافراز گردانند که بغایت النهایت برسد و از شفقت وارهد و از مراد خود
بامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع نیاید
و این بے توجه و عنایت آن مراد مریدان صورت نپذیرفته است امید که ازین
دریاے رحمت بیکران سیراب گردانند ابنیه فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود راسخ دارند که متضمن جمیع سعادت است سایه تربیت ایشان بر مفارق

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی وآله الامجاد انتهی مولانا وظایف لوی مے
ولیای حضرت ایشان قدس الله سره باشاره وتایید حضرت مخدوم زادهای کبار
سلمهم الله تعالی جمع کرده آنجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف اجازه
خواستم فرمودند که علی که شایان اقتدا است عمل آنسرورست صلی الله علیه وسلم
به کتب احادیث رجوع باید کرد و از انجا اخذ نمود معروض داشته شد که عمل حضرت
ایشان نیز همان عمل سید الانس والجان ست علیه الصلوة والسلام فرمودند چنان
کنند اما نیک ملاحظه نمایند که هر چه موافق السنت باشد قولی وفعلی اندر
عمل آرید و هر چه نه چنانست موقوف دارید مولانا در سال هزار و یکصد و هشت
قبیل این تحریر بآخرت شتافت رحمه الله مولانا محمد صدیق کشمی
سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان جوانی بهندوستان
آمده از انجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا عبد الرحیم مشتهر بخانخانان
اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طائفه سری بود که ناگاه درین اثنا مولانا بشرف
صحبت حضرت خواجه خال زخود باقی بحق قدس الله سره الاقدس مشرف شد
و در خدمت آنحضرت انابت نمود و ذکر این سلسله برداشت گویند حضرت خواجه
قدس سره را مکرر تعریف [illegible]
[illegible] شنودم که گفت صباح عیدی با چند تن از درویشان باستان حضرت ایشان رضی الله
عنهم رفتیم ایشان از منزل شریف شیشه گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران
مرا بالباس جدید و جامه مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند در آن
افشاندن جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ع ز دامان تو هر را شیح گلاب
زند بر روی بخت خفته آبی ٭ اما مولانای مذکور در زمان حضرت خواجه بنابر تقاضای
جوانی و شعشعه شعر خوانی و کامرانی بهمگی خود نیاز اسنا خود را با نحضرت سپرد و راه نسبت

له فه
ور آگم
با نحضه
تعلیم
مراقبه

خاصه این بزرگواران بر دوام ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شدند تا رسید
بجای که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر تفوق دارند انتهی
نیز نصیب حاصل کرده شاید بمیل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی
کلامه الشریف مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت
حضرت ایشان بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده
سالها بمجاورت بسر برده بعد بهلی مراجعت نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود در راه قلیل فقر
و فاقه بسیار دید و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است
که دفترات شریفه مبدا و معاد راکه حضرت ایشان در بیاضه خاصه نگاشته بودند
از انجا بیرون آورده جمع کرد و نیز در دفاتر مکتوب بنام وی مکاتیب کثیر است
وی را بحضرت ایشان اخلاص و عشق فراوان دریا یافتمی که آنجناب بولایت حجاز
بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت ایشان شنید که فرمودند این لحظه
متوجه احوال بعضی یاران غایب بودیم مولانا محمد صدیق در نظر آمد که محبت
و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر در سیر بدخشان و ما وراء النهر
است همه جا وقتش خوش باد وی بعلوم و معارف حضرت ایشان رضی الله عنه
آشنائی تمام دارد و شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه گر با جنین را که تعبیر
تمام است از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف روم قدس سره
در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم خسرو شیرین از انجاست
این بیت که مناسب حال راقم حروف است بیت به تنهائی چنین میل دلم
چیست ٭ وزین تنها نشستن حاصلم چیست ٭ سگم من در سگ مهجوری باشم ٭

بین عذر از خلائق دور باشم ٭ نماید گفته اگر سگ داند این راز ٭ که خود را کرده ام
نسبت با دیار ٭ ز ننگ این سخن افغان بر آرد ٭ که بد مهاری ز ما خود را شمارد ٭
سگان خود صاحب خود را شناسند ٭ [illegible] از ناشناسا سی هراسند ٭
نه خود را می شناسد نی خدا را ٭ چرا بدنام سازد مثل ما را ٭ درین مدت که عمر من
بسر شد ٭ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ٭ ندانم بر چه بابت زیستم من ٭ نه سگ نه
آدمی پس کیستم من ٭ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات جمال
آنجناب است بسیار بظهور آمده است از انجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا
و مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوة نرضاها بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که بهمه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش است عرضه میدارد که اگرچه چندی بسبب کم دستی [illegible]
دوازپا افتاده و لیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فرا باید
صاحبان دین و دنیا میرساند از عنایت بی غایت آن قبله آگاه دلان
همیشه بنعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزه آن خوان
[illegible] از کار رفته است و لیکن [illegible] میدارد
عظیم ایشان مرزوق است
چنانچه از انجا بتحریر میرسد ع خوشوقت آن دلی که بکاری رسیده است ٭
خوش روز و شب روی که بیاری رسیده است ٭ از فرق تا قدم همه عطر [illegible] ٭
دستم بچین زلف نگاری رسیده است ٭ خوش روزگار عیش بهاریست که ز خزان ٭
عیشش بتازه رنگ بهاری رسیده است ٭ و چند بیت در ایام صحبت که روی
داده بود گفته شده آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ع طلوع شمس من
از وجه جهت عالیست ٭ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ٭ مرا نظر بجمالی ست

بی حجاب نقاب ❊ فضای آن نظر ازو بیشنفست عالیست ❊ چه دست دگر باهم
زنی که نشناسی ❊ حقیقت کنهی کان ز معرفت عالیست ❊ بعلم خویش چه نازی
بسوی من می‌نازی ❊ که شان جهل من از طور معرفت عالیست ❊ قبله ام سلامت
از آنچه مقصد است چون شباب درمی‌نگردد است الفاظ را بدامان معانی رسیدگی
نمی‌بینند دریغا آن سخنهایی که دانند گفت نتوانند مولانای مذکور با این بیر حکایت کرد
که درویشی زنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و تفرید ازوی هویدا بود
بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی حضرت ایشان بردم گفت
از ایشان هیچ خارق عظیم دیده بگو من آنچه دیده بودم بیان کردم گفت من از
شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو چون اوصاف ایشان
شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرهند آمدم از شب پاسی گذشته بود
که بشهر درآمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان ایشان گردم بیکی از
مساجد درآمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا آنجا نه خود برد و مهربانی
نمود در اثنای پرسش وجه آمدن من از احوال حضرت شیخ تو پرسیدم معلوم شد
که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا غیرت فرو گرفت که در گذشتم
بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در درآمد شمشیر برهنه بکف
آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون رفتند
من از مشاهده این معامله دهشتی که یافته بودم با مضطراب در عقب
ایشان بیرون برآمدم و ایشان را ندیدم بازآمدم خانه اش خوابیدم صبح رفتم
وندانستم که آن چه بود و چه سری که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان در پیش
در خوفه بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند ما شئت بالیل
لم یذکر فی النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام شیخ عبد الحکیم

سلمه الله تعالی وی از حصار شادمان ست که از بلاد صغانیان ست
و خداوند مسکنت و خموشی داز فضیلت بهره ور سالها ملتزم آستانه علیای حضرت
ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت شامل حال او تا دید آنچه
دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار احوال که آن معارف
ترجمان آن بوده او را بهرها رسید و دفتر ثانی مکتوبات عالیات را باشارت
و تائید حضرت مخدوم زاده معصوم نام معصوم کرد است سلمه الله تعالی فراهم آورد
و در دفاتر مسطور مکتوبات مکاتیب متعدده بنام اوست حضرت ایشان
او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر خود فرستادند در کنار آن شهر خدمت
شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و با فاده و افاضه طالبان میگذرانند و در میان
شهر شیخ عبد الحی بشیوه پسندیده در تمکین و صفا بسر می برد شرف ایشان
در مکتوبی بیکی از مخلصان نوشته اند که وجود این دو عزیز یعنی مولانای مذکور
و شیخ نور محمد دران یک شهر چون قران السعدین ست در مکتوبی بشیخ نور محمد از
مقام و حال شیخ عبد الحی چنین خبر داده اند که شیخ عبد الحی هم شهری شماست
و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه است و چیزهای ضروریه این راه
نزد او موجود ست ملاقات او بیاران دور افتاده را مغتنم ست که نو آمده است
و چیزهای نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشان ست و از جذبه و سلوک
نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت جذبه و سلوک متعارف
نیز آگاه ست بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاه است بیشتری از معارف
غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و معها الکن استفسار نموده دریافته است
والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی رحمه الله
تعالی وی را قدیم از آن خوانند که بعد از وی یار محمد دیگر که جامع مکاتیب

دفتر اول ست تا ستان حضرت ایشان به سید ثانی را چه بگفتند و صاحب تیر جهدا
قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدمای اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النهار است
نسبت حضور این بزرگان از صحبت او پیدا و کثیر السکوت و المراقبه و حسن الوجه است
روزے باین فقیر گفت که من از حسن جبهه و بزرگی لحیه خود بسیار شاکرم که چون
به بازارها میگذرم هر کسیکه از عوام مرا مے بیند ناچار درود میفرستد آنجناب
بفقر و غربت تمام مشرف به طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت
از ان سفر کثیر البرکت در خلوتے براقم گفت در محل بیانی در سعود حجر که برای آن سرور
صلی الله علیه وسلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه وعلی آله الصلوة والسلام
زیارة می کنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوة والسلام با نور و آراستگی به جمیع
تمام تر دیدیم و از لذت و حلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و بیاکی آن
شده هم حاجیان در تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند هذا انهم مجنون و زبان حال
من بمضمون این بیت تو ناطق بود ع گر این لیلی از خیمه بیرون شود پیدا
کوه و صحرا که مجنون شود پس حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را
بعد از اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند مکتوب مرغوب اخوے
اعزے مولانا بابا محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه
وتعالی بدرجه کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار وآله الاخیار وعلیه وعلیهم
الصلوة والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز هست یا نه بدانند که این قسم
امر درین راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع سخن تجلی صوری است
که صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد و لهذا اے شانه سخن همان ست
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات

تبلیغها اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است
درین باب بعضی فواید نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند درآورد
بدانند که چون طالبی بارادهٔ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد
مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
که در آمدن مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که درین باب راه التجا و تضرع
اختیار نموده استخارها متعدد نمایند تا آنکه بیقین بپیوندد که طریقه را باید گفت و
استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و فوت
خود را از عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز نیست کریمهٔ لتخرج
الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد عزیزی
فوت کرد خطاب آمد که تو ئی که زره پوشیده بودی در دین من بر بندهای
من گفت بلی فرمود هیهات تکلمت علی رایی واقبلت بقلبک علیّ واجازتی
که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
علم بهر معنی او تعالی هنوز آن وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا
ورود آن وقت شرائط را نیک مرعی دارند خیر شرط است و بسبب همین معنی را
نوشته است ازینجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت رسد
وارستگی شرائط. والسلام. مولانا قاسم علی رحمه الله تعالی
او نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت
ایشان شده بود در یکی از عرائض حضرت ایشان بآن خواجه عالی شان
از احوال او چنین رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بخیرست در غلبهٔ استغراق
و استهلاکست و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که اول
از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را از آن نور

در طرف دیگر هم باید و نیز درین عریضه نوشته اند که چنان می نماید که مولانا
قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست و همچنین بعض یاران اینجائی را نیز
ازان مقام نصیبی معلوم میشود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال شیخ حسن
بری که وی از تلامذه مولانا احمد بری بود باستان حضرت ایشان رسیده
به انابت و ذکر و مراقبت مشرف شد و از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت
بهرها یافت و بوطن مالوف شتافت در صحبت مولانای مذکور میگذرانید حضرت
ایشان در مکتوبی بمولانا احمد رقم فرموده اند که شیخ حسن از ارکان دولت شما ست
و ممد و معاون معامله شما اگر فرضاً شما را میل سفری شود نائب مناسب شما اوست
التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه
ضروریه زودتر فارغ شود این سیر هندوستان هم در حق او مغتنم بود و هم در حق شما
رزقنا الله و رزقکم الاستقامة انتهی بعد ازین مقوله بمدتی قلیله مولانا احمد سفر آخرت
اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان رسید بیاران مولانا
نوشتند که اطوار و اوضاع مرحومی را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغولی
باید که فتور نرود و یاران جمع شده بنشینند و دیگر فانی باشند تا [illegible] ظاهر
شود این فقیر قبل ازین بسبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار نمایند
باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر مراد بوده است الحال هم
مکرر ملاحظه می نمایم شیخ حسن را شایسته این امر یا هم این معنی بر بعضی یاران
گران نباید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن بطریق
مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که ازین جانب گرفته بود با شیخ حسن را
دران نسبت شرکت هست و یاران دیگر ازین نسبت اهل النصیب اند هر چند [illegible] شده
مشهود [illegible] انتهی با یکجا [illegible] الاحمر [illegible] یاران مولانا احمد شیخ حسن

قرار گرفت و بافاده و افاضه پرداخت و شیوه حضرت ایشان و استاد خود را
لازم گرفت و بمراقبت و مجاهدت و رفع بدعت همت گماشت تا ترقیات نمود
و بمقامات رفیعه رسید چنانکه از عرائض او که باستان حضرت ایشان مے آمد
علو حال او معلوم میگردید در یکی از عرائض بعضی اصطلاحات صوفیه را ایراد
نموده برآنها چسپیده بود و در آخر آن نوشته که معارفی که این بی بضاعت را
نصیب شده معارف شرعیه ست گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصول
بشهر مقصود و نشانه ایست از ان شاه بی نشان و همین بیت نصب العین ست
که ؎ السفر سیر وهم عزم تماشا دگر است + ما برو سیر وهم کز همه عالم ور است
حضرت ایشان را ان اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند سبب که اخفا
شما از نافهمیدگی ست زنهار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانه
بترسید مدعیان این وقت ظاهر اشعار و شورش می آرند ملاحظه بزرگان
ضروری ست اگرچه محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچه
مقرر مرقوم ست و لابد راه آنجا سخن گفتن نامناسب ست و از معرفت آخر او
که ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند که این را برفنا بسیار اصل ست و بس عالی
و امید واری مجس مطالعه این معرفت محظوظ ساخت و نا ملایمت اول مکتوب را
زائل گردانید حق سبحانه از همین راه بمقصود رساند انتهی در سفر اجمیر که بنده در خدمت
حضرت ایشان بود نیز عریضه شیخ حسن رسید که مکاشفات بلند و احوال ارجمند
قلمی نموده بود و از شوق و همت خود در رفع بدع سخن رانده حضرت ایشان عریضه
او را بفقیر سپردند تا وقتیکه عریضه بنده حاضر سازد و هر یک را جوابی نگارند
اتفاقاً از ترددات و شوریده حالیها آن عریضه را گم ساختم مع ذلک حضرت
ایشان چند سطر سے لوسے نوشتند که آن مکتوب صد و پنجم ست از جلد ثالث

مولانا شیخ عبدالهادی بداونی وی نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره
بوده که حواله تربیت آنها بحضرت ایشان نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان
در نظرات حضرت ایشان بهرها یافته و از فضل بهره رسیده و از انکسار و افتقار نصیبها
و در بعض الصحف که حضرت ایشان بجناب پیر بزرگوار خود نوشته اند و از ترقیات
مسترشدان مذکور ساخته اینجا مذکور است که مولانا عبدالهادی حضور با استغراق
در نقطه فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه جل شانه را از اشیا لطیفه
متمیز میبینم و افعال را هم از وی تعالی میبینم انتهی بعد از آن که مدتها در خدمت حضرت
ایشان گذرانید بترقیات و حصول کمالات رسید و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
شیخ یوسف برکی سابقادی را یکی از مشائخ اتفاق صحبت افتاده بود
و مشرب توحید وجودی رسوخ داده تا در وقائع وی را باین آستان دلالت
فرمودند نخست بصحبت مکتوب بکی احوال خود را بعرض رسانید حضرت ایشان بوی
نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه را بسیار دست
دهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصل کو و نهایت کدام و امثال
آن بسیار بر نگاشته اند و همت بلند و احوال ارجمند ترغیب نمودند وی به نیاز تمام
و تعطش شوق و دولت محبت هرچه حاصل کرده بود از آن تهی شده بخدمت عالیه
شتافت و چندگاه گذرانید و نسبتهای اصیل عالی دید و اجازت یافت و بجلندر که از
قراسه آن حدود است اقامت نمود و بعد از چندگاه باستان میرسید و در ایام
مهاجرت نیز ازان محل عرض احوال می نمود و جوابها می یافت کما یفهم من المکتوبات القدسیه
یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام وداع فریاد و گریه بی حد
بی طاقتانه کرد حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند که شیخ یوسف جایز دو
و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت آن اصطلاح یافتند و بسیار

بجانه نهفتند مرد معتقد و صادق الاخلاص ست سید محب الله
مانکپوری که از علوم دینی بهره ورست نخست بخدمت قدوة المشائخ
شیخ محمد بن فضل الله برهانپوری قدس سره رسیده بود و خدمتها بجا آورده و
مدتی آنجا بسر برده تا آنکه اجازت و خلافت ارشاد رسیده بود و بعد ازان
در برهانپور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیده بود و از ایشان ذکر این
طریقه علیه گرفته بود و چون دران مجلس همیشه ثنای حضرت ایشان قدس سره
مذکور میشده و مکتوبات شریفه آنحضرت در میان بود وی را شوق خدمت
و رویت آنحضرت قدس سره العزیز بآن عتبه علیه برد و مدتها آنجا گذرانده بهره ها
یافته تا در مکتوبی که حضرت ایشان رضی الله عنه بجناب سیادی حفظه الله نوشته بودند
مرقوم بود که سید محب الله بنیان مانکپوری و بعض درجات فنا رسید او را
اجازت گونه داده به مانکپور فرستادیم انتهی بعد از چندگاه وی از اذیت اهل
وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوی نوشتند که
از تحمل ایذای خلق چاره نبود و از صبر بر جفای اقارب گذر نه قال الله تعالی
امراً لحبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل
ولا تستعجل لهم تکلی که در سکونت انتقام ست همین ایذا و جفاست دشما در مقام
فرا پذیران نمک آری شکر پرورده تا بنمک ناز و چه توان کرد هر که
عاشق گشت اگرچه نازنین عالم ست ** نازکی که براست آید بار می باید کشید
انتهی چون وی درباره اجازه انتقال الحاح بسیار نمود حضرت ایشان بوی
نوشتند که استشعار در آمد گویا رخصت شما را از مانکپور کشیده باله آباد برده اند
هم آنجا ویرانه اختیار کنید و اوقات را بذکر الهی جل سلطانه معمور دارید و هیچ جا
[illegible] نشسته باشید و جمیع مراد است را نگرا را بیت کا [illegible] از ساعت [illegible]

تا مقصود و مطلوب جز یکی نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بزبان بگویند
بشرط خفا که جهر درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کرده آید
تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف
طریق او خطرهاست زیاده چه نویسد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات انتهی سید مشار الیه وقتیکه
در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره خاص کاغذی یافت که
در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند بران معرفت جز حضرت
مخدوم زاده بزرگ قدس سره کسی مطلع نبود سید التماس نمود که این معرفت
بنام وی باشد بعز اجابت رسید آن نسبت سه بیان ارشد کان الله تعالی مدتها
که سیر در ظلال داشت و وصول بظل عین حصول می یافت حالا که وصول باصل میسر
است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة فی ید الشخص لو اصله الیه لا نصیب لها
من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشارة بدایند عبارت مناسب بیان طریق
که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته درین مکتوب
مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیران و آن مداومت بران باید گشت
بفضل حضرت رحمن و نعل عریان باقی همه حسان والسلام علی من اتبع الهدی
حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود او را آنحضرت قدس سره
بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده خلق بسیار از وی بفیض رسیده و صاحبان
اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر شب بگریه
و زاری بسر بردی خداوند مسکنت و انکسار و صفا و حضور بود اوقاتش بتلاوت
و اذکار و نوافل و اشغال معمور در یکی از قریهای تابعه قریه سرهند سکونت داشت
و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبه علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزے
ابلیس را دیدم و خبرها از وے پرسیدم ناچار شکر الٰہی راستی را وانمود درمیان
پرسیدم که در یاران ما کیست که در وے تر التصرف کمتر ست گفت حاجی خضر
آنجناب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمه الله شیخ احمد دینی
دین منوی ست از مضافات سہارنپور میان دوابہ پیش از توجه حضرت
ایشان قدس سره بسلوک این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشیوه بلکه گذرانیده بود
و خدمتہاے بجا آورده بعد ازان بتقریبے به برہانپور افتاده آنجا در خدمت
شیخ معظم محمد بن فضل الله قدس سره العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدتہا مدید در
خدمت آن عزیز بسر برده و خلافت ارشاد یافته بعد ازان که باگره سید
حضرت ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستسعد گشت
و ذکر این طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت ایشان را
خلافت داده به برہانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بآنحضرت تسلیم نموده همراه کردند و بصحبت سید
بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم مشرف گشت و لذتے یافت
التزام همین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین قضیه پرسیدند با ذکرے که
فرموده ایم اشتغال مینماے گفت چند گاه بآن مشتغل بودم اما اکنون از
خدمت سید نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمهم الله گرفته ام و لذتے دیگر
یافته بہمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت از شیخ ظاهر
شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و صفائے بود فرمودند مقصد فائده
و حضور ست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان برسید الطاف و عنایت دید و از ان حضرت اجازت یافت
و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

واز حضرت ایشان رضی الله عنه در عریضه سوال کرد که با وجود که من در خود
حالی نمی فهم دو طالب را ذکر دادم از اینها احوالها ظاهر شد چه باشد
واز سر ذهول با وجود دوام آگاهی نیز پرسید آنحضرت مکتوبی در کشف
آن دو مقوله بوی نوشتند که آن مکتوب شانزدهم ست از جلد ثالث در ان
مکتوب احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینهٔ استعداد
آنها بظهور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند
و مولانا را نیز دلالت تعلیم حصول احوال مستور کرده نوشته اند که مقصود حصول
احوال ست علم باحوال دولتی دیگرست جمعی را این علم بدهند و جمعی را نه هر دو
از ارباب ولایت اند و از مقوله ثانیه نگاشته اند که آگاهی عبارت از حضور باطن
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه شبیه بعلم حضوری که دوام لازم اوست
هیچ شنیده باید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهول
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهولی در علم حصولی متصورست که مغایرت در
است و در علم حضوری حضور در آن متصورست الخ آنجناب مدتی در آگره در
گوشهٔ فقر و نامرادی بافاضهٔ طالبان بوده جذبه و بیخودی این اکابر
از دو مریدان وی هویدا یکی از اعاظم اغنیا که بوی اخلاصی درست
کرده بود و ذکر این سلسله از وی گرفته وی را به بنگاله برد و شیخ در ان دیار
قبول عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین
بابا حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعی ست میان کابل و
لاهور که از آنجا راهی به کشمیر جدا گردد مشار الیه از ان حدود ست از
قدمای یاران حضرت ایشان ست و صاحب حالات علیه و جذبات
قوی در اوائل حال بسیاحی در طلب حق بر آمده چون در سهرند رسید و بملازمت

معنوی بملازمت شریف پیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون
گشت و مشمول عنایت گردید چون بتعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت
سرفراز شد و از یمن نظر کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رو نمود حضرت
ایشان اجازت تعلیم طریقه داده‌اند و جمعی از ساکنان و خلق و بسیار از اهل
آن دیار از وی توبه و ذکر این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند
دران ایام که حضرت ایشان انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را
از یاران دران خلوتگاه بار بود و لیکن بنابر نسبتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند
که شیخ با یاران خود می آمده باشند و هیچکس مانع نشود و دران زمان که آنحضرت
در لاهور تشریف داشتند با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسیده بود
چند روز گذرانده عنایات دیده بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام
فاضلی از مقتدایان دیار سند بود از مشار الیه تلقین ذکر این سلسله
بر داشته بود و بعد از اخذ طریقت بیعت و یک شب متواتر حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها با او
نموده اند و وی عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص
بحضرت ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده قلم
نموده شد که آن واقعه اینست میگوید بنده بیمقدار اسحاق از بیعت
حضرت رزاق فقیر اسحاق ولد موسی که چون انقلاب حال بعنایت
نظر عالیقدر مولوی شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی
حضرت هادی الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد
سرهندی سلمه الله تعالی حاضر گشته سفید محاسن بلند بینی زردی
رنگ گویا در مراقبه نشسته بودند چون بنده حاضر شد در همین مراقبه

قلم بر گرفتند و این چند کلمه نوشته بدست بنده دادند و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن
مکتوب اینست عن احمد السرهندی الی اسحق السندی یا اسحاق انت ولدی
وخلیفتی فی جمیع الموزونات الحقیقی والتحقیقی والی مغفور وانت ومن توسل بک
ایضا مغفور واقر الحبیب مولانا کریم الدین منی السلام انتهی واین صحیفه واقعه
و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی که در سکر توحید وجودی مبتلا بود فرستاده
و سفارش نموده درویش که او را ازین مقام برآرند حضرت ایشان آن
درویش را ازان مقام گذرانیده بمقام عالی رسانیدند این رقیمه را بشیخ
اسحاق مرسل داشته بسم الله الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون
منبی از ذوق و شوق بوده مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روی
داده بود نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم
واقعات مبشرات است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید و از گوش
بآغوش رسد امروز که تدارک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده
بتسویف و تاخیر نباید انداخت حضرت خواجه احرار قدس الله سره فرموده اند
که جمعی از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجوه که در روز جمعه ودیعت نهاده اند
در میان آمد که اگر میسر شود دران ساعت از حضرت حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید
هر کسی چیزی گفت چون نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که
در ضمن آن جمیع سعادات میسر است بعضی از مکاتیب یاران نقل گرفته مصحوب درویش
رحم علی فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منتفع گرداناد شیخ کریم الدین چند گاه است
که آمده اند مشغول بیان احوال خود بشما نوشته اند درویش رحم علی نیز باصلاح آمده است توقع
از دوستان دعا ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی

والتزم متابعة المصطفی مولانا عبدالواحد لاهوری وی از آن
است که حضرت خواجه فانی زخود باقی بحق وی را بخدمت حضرت ایشان ما
عنها فرستاده اند کثیر المراقبه والعبادة بست روزی در رسالهٔ ذوقی که از
یافته بود ازین فقیر پرسید که در بهشت نماز هست گفتم نه که آن دار جزای عمل
نه دار عمل وی آهی برکشید و بگریست و گفت آه بی نماز و بندگی آن صاحب را
چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضه می نوشت نظر کردم نوشته ا
که گاه گاه در نماز حین سجده حالتی روی میدهد که هرگز خوش نمی آید سر از سجده
برداشتن از وی شنودم گفت بشهر فاخره بخارا صانها الله و جمیع بلاد المسلمین
عن البلایا برسبیل تجارت رفته بودم در مسجد مغاک که از امکنه متبرکه آن بلاد
مشهور است بنماز میرفتم و بعد از ادای صلوة عشا بنوافل مشتغل میبودم
یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازه مسجد میبندم بخانه خود رفته نوافل بگذارید
و مهمی را بخشونت ادا نمود همان شب آن خادم حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه را
بخواب دید که باو فرمودند که آن درویش سوداگر هندی از دوستان ماست
رعایت و عذرخواهی کن او معذرت فراوان نمود و معذرت بسیار خواست از وی
شنودم که گفت دران ایام که حضرت ایشان به لاهور تشریف آورده بودند آنجا
پیری سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد ایشان وی را احترام بسیار نمودند
حیرانی روی داد در خلوتی از ایشان سر آنهمه تواضع را بآن پیر پرسیده شد
فرمودند که وی از ابدال است مولانا امان الله لاهوری وی از
مریدان اجازت یافته حضرت ایشان است و صاحب تجرید و تفرید تمام در هزار سال
وی مرکب بمجیبان پیاده و آماده بالباس پشمینه ژنده بر دوش و رکوه بر کف متوجه
سفر حجاز شده و با آنکه جمعی از محبان حضرت ایشان و دوستان او که در راه بوده اند

میخواستند او را نیز از ورا جمله طوعاً و اعتقاداً معاون باشند وی بآن التفات
نمود همچنان به آزادی و بیزاری تمام برفت الحال می شنود که بعد از مشرف
زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات شام و مصر شده حق سبحانه وی را بدین شیوهٔ
مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره را نیز از برکات این وارستگان
بهره بخشاد با نخرقه صد پیوند و دل صد پاره ـه گردم بهر دیار و در جستجوی نیم
طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم * مخفی نماند که غیر ازین جماعه مذکوره نیز چندین
تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند که خداوند ذوق و اصحاب فضل
و آداب و نیستی و انکسار اند و بعضی از انها اجازت تعلیم طریقت نیز یافته اند
چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جری که از مشایخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده و بهره ها برده
و خلافت یافته و شیخ داود وسایکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری و شیخ
نور محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی
و مولانا محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر
سارنگپوری و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدیع الدین سرهندی
و مولانا حمید احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک
موجب تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور انجمله
اند که بظاهر از اهل سپاه اند و بعضی از جملهٔ اصحاب خانقاه و در مکتوبات شریفه
بنام آنها صادر یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد خرستی
و مولانا عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفه حضرت
ایشان که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت است وفور رابطه
برکمال اینها و مستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم این حروف گوید

و ... روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
ابتدا میل بود چو پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از سید بطولانی
کرده ... شدند از بین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید چه تعلیم
نامی عسکری را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از آن حضرت
تعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت لفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کاروبار ایشان آگاه نبیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان شنوده بود
که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بلا واسطه رسیده بهره
یافته و بوطن شتافته بهر تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی در سفری
آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل بالاتفاق
نقل کرده باشند فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی بلخ بود
نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت این است که درویشی از نواحی بلخ در واقعه
دیده که تابوت شگرفی حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النهر
چون خواجه عبدالخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالی
حاضر اند گویا انتظار کسی می برند راقم گوید من دران میان از یکی پرسیدم
که میت کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود
و این اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز
جنازه نماید ناگاه عزیزی گندم گون بلند بالای دو مویه کند او کذا در آمد همه
تعظیم او کردند و او پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم
که نام این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان
گرفت و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه دیده بود
در بیداری چنان دید و روی نیاز بآستان ایشان مالید و چندگاه در خدمت
بوده بهره‌ها گرفت چون ذو العیال و الاطفال بود زود بوطن مرخص گردید ع
هر کجا هست خدایا بسلامت دارش * و ایضاً این حقیر میگوید بدرویشی دیگر
ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت برو غالب بود روزی
دیدمش که بر برگی خشک چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم که اینهمه توجه بآن
برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ دیدم ناگاه در رو عالمی
بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته از قضیه بدایت
ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد و بجور شبی بعد از تهجد
بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از خلفای حضرت مخدومی
محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طالب سلسله شریفه گردیده را رهنما و پیر من
مرا در طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود متوجه شدم و التماس نمودم
که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار بزرگ باشد دلالت
نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت ایشان برده
فرمودند که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان رسیدم
و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را قسم گوید در مسجد جامع برهانپور در گوشه
نشسته را قاینده‌گان مسجد [illegible] دیدم که ناگاه درویشی ژولیده موی با پیرهن
چاک شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وی هویدا بود دیدار
گشت حضرت [illegible] آغوشی او مرا تا چار از مسجد باستقبال او کشید بعد از
معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه ناسلوک و چیزا اثر
خبر رسیده رسیدم اینجا پرسیدم گفتم عزم کجا داری گفت اگر چه رخصتش بستر حال نبود

ناچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزے
از سلسلهٔ نقشبندیه از سرهند باگره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان بباریدم و نیز او به خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو بمصرع
کز تو بوی گلشن جان میرسد ٭ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنة آگره
آمده بودم درین میان یکی ذکر خیر حضرت ایشان کرد شبی بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
و نظر مرحمت فرمودند نسبتی و حالتے مرا در گرفت که دیوانه وار همان شب بر آمده
در بحر و صحارے افتادم و خواب و خورد و آرام و سکون از من برفت
چه گویم که چه دیدم و بر من چه رفت و چه مے بینم ٭ چنان در دهر برمن بگذرد
روز ٭ که در صحرا بر آهو بگذرد یوز ٭ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکستگی و نامرادی بسر بردم اکنون هم از راه بیابان و کوهستان بقصد مذکور
میروم و دیگر از ان پیر دستگیر و راه نمای هر غریب و فقیر سلمه الله خبرے
ندارم که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
بعضے ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابر قافله سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شما با آن جماعه
رفیق بشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواهم افگند
بهانه از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نه وے را دیدم و نه از احوال او
خبرے شنیدم ع هر کجا هست خدا یا بسلامت دارش ٭ و نیز این فقیر
سیدی تاجر بیرا دیدم که مصداق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بود.

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده و از هریک
ذکری و مراقبه با سور گردیده و بآستان حضرت ایشان هم شتافته و از ان حضرت
نیز نظری عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم
متوجه ادای فرض بودند مجملی پرسش حال و مطالب نموده فرمودند ترا ذکری
تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که صورت
اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین درگاه دریوزه دارم
فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آری دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز
فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوه دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم و رفتگی مرا
چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روز پیش در اقدام مبارک افتادم
والتماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم
فرمودند فی الحال بدین حالت که ترا عطا نموده مشغول باش و چون تجارت موجب
حصول لقمه حلال ست و سبب نفقه عیال آنرا مگذار و نگر تا بعد ازین در حق
تو چه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد ع یک لحظه
عنایت تو ای بنده نواز ٭ بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز ٭ و نیز سیدی
صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان بااین خادم درویشان گفت در یکی
از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که آفتاب سلطنت و فقر
حضرت ایشان را بخشم تام طلبیده بشهادت رسانیده از این خبر سخت
دل تنگ و بی آرام شدم بمانا زان بلده در آمدم تا باشد که آینده دیگری
در رسد و خبری فرحت اثری رساند دیدم که در کنار بازار بازارگانی
چند که سیمای صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه
رفتم و سلام کردم و بنشستم پیش از آنکه من چیزی بگویم یکی از ایشان

آثار گرفتهٔ اندوه و دلتنگی در من مشاهده نموده از سرّ آن سوال
کرد و باعث را در میان نهادم آن سائل آه سخت از دل برکشید
و سر بگریبان فرو برد دیدم که شادان می شد تا در چهره اش تغییر
تمام راه یافت بعد از مدتی سر برآورد و گفت خاطر جمع دار که ایشان
زنده اند این قدر هست که در حبس اند و زنجیر بر پاست مبارک پیچیده
چنانکه مار بر پیرامون گنج حلقه زند ه یک شبی دیوانه با زنجیر
گفت ای من چه کردم تا سزاوار توام ه گفت زنجیر پیش تو و گنج خرابات
گنج پنهانی و من مار توام ه مرا ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و میدانید گفت من نیز
از مریدان کمترین آن حضرتم برخاستم و با وی بشوق تمام معانقه
نمودم و گفتم من درین بلده خانه دارم ملتمس آنکه ساعتی بتقصیر خانه
قدم رنجه نمائید تا لحظه در خدمت تسلی خاطر محزون دهم قبول کرد چون
بیامد در خلوتی از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان
بوده اید و از ایشان چه نعمت یافته اید و باعث ارادت چه بود چون الحاح
بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را
و باعث ارادت را وانمود و گفت من در قریهٔ از قرای تابعهٔ پنج آسیا
ساکن بودم و از آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و الجن رضی الله
عنه محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان
دعا و فاتحه خوانده می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و تهجد و تلاوة و اذکار و دیگر نوافل
نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سره میان خواب

وبیدار رستی دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمودند که در ظاهر
نیز پیر راه از ضروریاتست عرض کردم که بهر که ایشان از مشایخ وقت بفرمایند
بخدمت او بیعت کنم فرمودند در سرهند عزیزیست جامع علوم ظاهر و احوال
باطن و نام شریفش حضرت ایشان بردند صباح آن روز بقصد در دولت
مشرف به آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض داشته التماس
عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال نواختند و دیدم آنچه
دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر ناگاه حضرت ایشان از خانه
برآمدند و در دروازه بغیر از من کسی از درویشان حاضر نبود مرا پیش
طلبیده فرمودند ای فلان بیرون روی نزدیک باغ حافظ رخنه زیر فلان
درخت جمعی از فقیران لاابالی نشسته اند و بعضی کوکنار می مالند و بعضی
بنگ می سایند درین میان مردی ژنده پوش چنین و چنان که بر آن
درخت تکیه زده نشسته و در ظاهر با ایشان هست و معنی بری از ایشان
دعای ما او میرسانی و میگوئی فقیر خانها قریب است میتوان ساعتی
رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمیع را زیر آن درخت یافتم
آن عزیز که تکیه زده بود دیدن مرا بتبسم نمود و پیش از آنکه من تبلیغ دعا
نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت خود
نیامدند و ما را طلب نمودند خوب است چنین باشد و بآن همنشینان گفت ما
درین شهر یاری داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه در آمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم
تا آنکه ساعتی بدر دروازه خانه حضرت ایشان رسیدیم رسیدن ما همان
و برآمدن ایشان از خانه همان و آن درویش معانقه سخت نمودند

دست او را گرفته بر تختے که درمیان دروازه بیرون و درون نهاده
بودند نشانده باهم نشستند دو سه حرفے باهم گفته بیشتر بخاموشی
گذرانیدند درین میان آن مهمان آب طلبید فقیر دیده ظرفے را
پر آب کرده آوردم چون نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت
ایشان‌اند گفتم مانا که بعد از رفتن من برای آب مکان نشستن حضرت
ایشان و آن بزرگ مهمان متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود
رفتم که آب بدست او بدهم دیدم حضرت ایشان‌اند و آن عزیز مهمان
بر جاے خود است از هیبت مشاهده این حال بر دیوار تکیه زده بیخود ماندم
چون بخود آمدم نماز شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش
برخاسته بعد از آن حضرت ایشان بمن گفتند آنچه دیدے از بیگانگان
مستور دارے اکنون چون ترا از محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع
تو رسانیدم راوے گوید بعد از استماع سرگذشت او با خود گفتم
آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده اگر بصدق مقرون باشد
پس این درویش از صاحبدلان صادق القول است بعد از چند روز
موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرا با آن درویش و به پیر بزرگوار
خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفے نماند که از جماعه که نظرے قبول از
حضرت ایشان یافته‌اند چنین احوال و اقوال چه عجیب باشد که بعضے
طالبان که از فرود اصحاب ایشان بوده‌اند و بامر آنحضرت متوجه طالبی
شده‌اند آنها را آثار دیگرها در تفتیشها روئے داده از ایشان چه گونه
[illegible] تا [illegible] بوده

گذرانده بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام
داشت روزے در مجلسے که جناب استاذے و این فقیر بیجا نشسته
بودیم مردے یکے از مشائخ اعلام وقت را نام برده گفت که او فلان
شخص را خلافت داده است و بفلان بلده فرستاده اما هیچ از صحبت او
اثرے و حالتے و از نسبت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد
مولانا گفت مجیز و مکمل تام المشاهدة والمعرفة باید تا از هر یده مجازش برکات
بظهور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفے میگویم نه برا
فخر خود بل برائے آنکه ازین نقل باشد و برکت انفاس حضرت
پیر دستگیر پے برده شود گفت چون من بعد از چند روزے که در خانقاه
ایشان گذرانده ام رخصت لاهور خواستم وقت وداع فرمودند که دو تن را
تعلیم ذکر خواهی کرد ازانجا که بر نقصان خود مطلع بودم بسیار متعجب شدم
اما ادب را عذر در میان نیاوردم چون به لاهور رسیدیم روزی یکے
از طلبه علم آمده گفت شنودم که ایشان ترا فرموده اند که دو تن را تعلیم
طریقت بگو یکے ازان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان بنده نوازے
کرده اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چه این لائق این
باشم چند آنکه بلیت و لعل و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وانمی شد بل بیشتر الحاح مے نمود تا روزے گفتم تا یکے وقت را مشاجره
او نگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده از سر وا کنم در گوشه مسجد او را برده
نوعے که از حضرت ایشان دیده بودم و شنیده با او گفتم و خود نیز
مشغول شدم مرا نشئه و حالتے عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیتے
[illegible] رفت دیگر از دوسے نا هم

حقائق و مکنونات این نسخه بهره کافی بدست آرد، ناتوان بینی روزگار
ناهنجار این چنین نادرهٔ زمانه را در پردهٔ خمول نشانده بود اگر نه دستیاری
صاحب فرمایش بکار بودے همچنان در تتق خمول ماندے هر چند
علم سلوک و فقر را درین وقت روز بازاری نمانده اما آگاه دلان اهل ذوق
هنوز دستے در سینه باقی ست که خاطر صفا آگین شان بجز آنکه اینچنین
تصنیفات را پیش نظر دارند نمی آساید اصل نسخه هر چند بمقابله و صحت
اتصاف داشت اما محتاج بنسخهٔ دیگر بود و هر چند همت تلاش گماشته آمد
دست بدامن مقصود نرسید لاجرم از همان یک نسخه اثبات شد
و در صحت آنچه امعان بکار رفت اصل کتاب بدان شاهد ست با اینهمه
نگویم که همه صواب ست و همه صحیح لیکن توان گفتن که نسخه مطبوع قابل
مطالعه مستفیدان گردید و از یک شمع هزار شمع بمحفل طلب سر کشید
الله تعالی جویندگان را فیض جاودانی ازان نصیب فرماید آمین آمین

تاریخ خاتمة الطبع

شد طبع چو زبدة المقامات　　مجموع خوارق و کرامات
تاریخ زبانے احمد آمد　　آراسته زبدة المقامات

۱۳۰۳ھ

تمت بالخیر

اشتہار کتب مطبع محمود پریس

اس مطبع مین کتب مفصلۂ ذیل خوشخط عمدہ کاغذ پر موزون تقطیع کی موجود ہین
جن صاحبون کو خواہش ہو طلب فرمائین اور قیمت اُسکی عنایت کرین

ـات حضرت خواجہ عثمان ہارونی چشتی قدس اللہ سرہ

ـلفوظات حضرت خواجہ معین الدین چشتی اجمیری قدس اللہ سرہ

مقالات الصوفیہ تالیف شاہ محمد کاظم و شاہ تراب علی رضی اللہ تعالے عنہما

فوائد الفواد ملفوظات حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰہی سید نظام الدین دہلوی قدس اللہ سرہ العزیز

مؤلفہ حضرت امیر حسن علا سنجری قریب الاختتام

اند... خاندان حضرت شاہ مینا صاحب ولایت لکھنؤ قدس اللہ سرہ قریب الاختتام

ـدۃ المقامات خاندان نقشبندیہ مجددیہ

ـذار التہذیب تصنیف جدید نظم علم اخلاق مین

المعلن
ابو الحسن پروپرائیٹر محمود پریس واقع لکھنؤ بازار جھاؤلال

اشتہار مطبع محمودی پریس

یہ مطبع شروع [illegible]ء سے کھولا گیا اسمین کتابین اور رسالے علم اخلاق اور علم تصوف کے
اور ملفوظات اور مکتوبات بزرگان دین اور اولیاء صاحب یقین کے طبع ہوکے
اور ہوتے ہین جن حضرات کو چھپوانا ایسی کتابون اور رسالون کا منظور ہو
بطیب خاطر اس مطبع مین ارسال فرمائین عمدہ اور ارزان اور صحیح چھاپی جاوینگی
نصف لاگت پیشگی اور نصف باقی اختتام اور طیاری کے بعد عطا کرنی ہوگی
مالک مطبع کی طرف سے اقرار ہی کہ حسن معاملہ اور رعایت صاحب فرمایش
عمل مین آئیگی اور لحاظ ہوگا کہ اہل فرمایش اور مشتریان صاحب معاملہ کا
نقصان نہونے پائے وما [illegible]

العبد
بندہ ابو الحسن پروپرائٹر مطبع محمودی
واقعہ بازار جھاؤلال لکھنؤ